

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228643

UNIVERSAL
LIBRARY

۱۳۳۲

جنگ چالدران

تألیف

نصرالدین فلسفی

استاد دانشگاه

دی ماه ۱۳۳۲

چاپخانه دانشگاه

۱- روابط ایران و عثمانی در آغاز دولت صفوی

زمانی که شاه اسماعیل اول صفوی در سال ۹۰۷ هجری قمری، الوندیگ بایندری آق قویونلو را، در محل شرور نزدیک قلعه نخجوان، شکست داد و شهر تبریز پایتخت امیران ترکمان آق قویونلو را گرفت، و در آنجا رسماً بر تخت پادشاهی ایران نشست (دوم ماه رمضان ۹۰۷)، سلطان بایزیدخان دوم، پسر سلطان محمدخان دوم فاتح قسطنطنیه، سلطان عثمانی بود.

سلطان بایزیدخان تا این تاریخ همواره برپیشوایان صفوی، که برای ترویج و تقویت مذهب شیعه و تحصیل قدرت و سلطنت شمشیر میزدند، بچشم بدگمانی و خصومت می‌نگریست، و امیران بایندری آق قویونلو را، که دشمنان و حریفان سیاسی و مذهبی آنخاندان بودند، در بر انداختن دولت صفوی تحریر و تشویق می‌کرد.

مثلاً چون در سال ۸۹۳ هجری قمری، شیخ حیدر پسر شاه اسماعیل در جنگی که با فرخ یسار شروانشاه^۱ و سلطان یعقوب آق قویونلو کرد، کشته شد^۲ (۲۰ ماه رجب) در جواب نامه‌ای که لمیر آق قویونلو در مرثه این پیروزی برای او فرستاده بود، چنین نوشت:

«... و از استیلا و تغلب فرق ناجیه بایندریه، ایدهم الله، بر گروه ضاله حیدریه، لعنهم الله و دمرهم، جهانیان را فرحت در فروده و از اشعه شمع این فتح و فیروزی انجمن روم و شام را نور و صفا افزود.

۱- فرخ یسار پسر امیر خلیل الله پسر سلطان ابراهیم پسر سلطان محمد پسر کیقباد پسر فرخ زاد نواده ابوالظفر منوچهر مشهور به خاقان.

۲- در محل طبرسران نزدیک قلعه دربند.

لاله صفت صوفی اگر سر کشد
 با دله چون قیریززدان بری^۱

چهارده سال بعد هم که شاه اسمعیل بخونخواهی پدر برخاست و **الوندیگ** بایندری آق قویونلو، برادرزاده و جانشین **سلطان یعقوب**، را دره جل شرور شکست داد، و در تبریز بر تخت پادشاهی ایران نشست، سلطان بایزیدخان باز ازروابطدوستانه خویش با امیران بایندری آق قویونلو، که بسبب نفاق و اختلافات خانوادگی ناتوان و زبون گشته بودند، دست برداشت و همچنان ایشان را با نفاق و یگانگی، و بر انداختن **جماعت ضال مصل** قزلباش تشویق و تحریض می کرد. از آن جمله در جواب نامه ای که الوندیگ پس از شکست «شرور» بدو فرستاده و از وی برای دفع شاه اسمعیل و باز گرفتن تبریز کمک خواسته بود، نوشت:

«... و طائفه یاغیه قزلباشیه، خذلهم الله، گرچه شعله های آتشین از کلاه سرخ نکبت اندود بگیتی در انداخته و چون مجوسیان روز بادگان (؟) آتش پاره را فرافرق سر برداشته، و از پیش فوطهای کبود جهان را پر دود ساخته^۲، و چون میل آتشین از آن سرزمین نمایان شده

دمی کو کشد لشکر نامور
 بتیغی زندگردن تاجور

یقین است که مناره بلند در پیش کوه **الوند** پست نماید. و چون کار از مواعظ گذشته و موقوف بتوفیق الهی مانده، مأمولست که علی الدوام با غیرت تمام کوشیده و قوت بازورا روی اقدام بحرکت در آورده با جمیع فرق ناجیه اتفاق فرموده و تبرا از خویشتن داری کنان متوکل اعلی الله الملك المنان عزم جزم بر قلع و قمع آن طاغیه یاغیه و دفع و رفع گروه مکروه ضاله گماشته، پیش از آن که شرار فتنه بالا گیرد با نطفاء در کوشند، باشد که بتوفیق الله بخاک سیاه پایمال ساخته نام و نشان آن ملاعین را از صفحه جهان بزدایند و عالمیان را باخبار مسرت آنا رفتح و فیروزی شاد و خرم گردانند و همت بی همتای همایون مارا مبدول و مصروف شمردند خلاف آن تصور نمایند... و از اعلام سوانح حالات عطات و اغفال جائز نشمرند که ازین جانب حسب الاشاره بوجهی که لازم آید تقصیری نخواهد نمود...»

۱- رجوع کنید به منشآت السلاطین احمد فریدون یگ توفیقی چاپ استانبول، جلد اول، صفحات ۳۰۹ تا ۳۱۲

۲- اشاره به تاج دوازده ترک و سرخ قزلباش است. برای اطلاع یافتن از جزئیات تاج قزلباش رجوع کنید بجلد اول «زندگانی شاه عباس اول»، تألیف نویسنده این مقاله، صفحات ۲۱۳ تا ۲۱۶.

۳- منشآت فریدون یگ، جلد اول، صفحات ۳۵۱ تا ۳۵۳.

الوند بیگ بتحریرك سلطان بایزیدخان بار دیگر در سال ۹۰۸ هجری قمری ، بامید باز گرفتن آذربایجان ، بچنگ شاه اسماعیل رفت ، اما این بار نیز شکست یافت و بیغداد گریخت . شاه اسماعیل در همانسال **سلطان مراد بایندری آق قویونلو** ، پسر سلطان یعقوب ز راهم ، که در عراق عجم و اصفهان و فارس سلطنت میکرد ، در محل **آله قولاقی** نزدیک همدان شکست داد ، و قسمت بزرگی از مرکز ایران را نیز بقصر ف آورد .

چون خبر فتوحات شهریار صفوی باستانبول رسید ، سلطان بایزیدخان برای اینکه از حقیقت احوال دولت نورسیده صفویه و قدرت واقعی شاه اسماعیل اول آگاه شود ، نامه‌هایی بحکام سرحدی ایران و عثمانی فرستاد و از ایشان درین باره اطلاعاتی خواست . از آنجمله در همانسال نامدای **به حاج رستم بیگ مگری** از امیران کرد نگاشت که :

«... مدت مدید است که خصوصت جماعت قزلباش بارباب دولت بایندریه بچه انجامید ، علی ماهو الواقع معلوم نواب کامیاب ذوی الاقتدار ، و معروض عتبه علیه فلك مقدار ، و حضرت بزرگوار ما نشد . حالیا برای استعمال احوال دارنده کتاب مستطاب قدوة الاقران **کیوان چاوش** بدان طرف فرستاده شد ، و اولکای جای شما متصل آن نواحیست و بحقیقت حال تمام معلوم شماست . چون دارنده مکتوب شریف بشرف ملاقات مشرف گردد ، از اخبار صادقه و وقایع آن جانب هر چه پیش شما تحقق پذیرفته است بمشارالیه انهاء نواب کامیاب دارید ، و این معنی را سبب عنایت شاهانه مادانید ، و هر چه معلوم نموده باشند اصلاً کم نکرده شیمه صداقت را بظهور آورید . تحریر آفی اول الربیعین سنه ثمان و تسعمائة .»

امیر کرد پس از چندی با جواب داد که :

«... آنچه از استفسار احوال قزلباش مذهب خراش ، لعنهم الله و دمرهم تنبیه فرموده بودند ، قصه آن طایفه یاغیه حالا برین منوال است که **به الوندخان** گزند رسانیده و از آنجا بعراق عجم رفته **مرادخان** را منهزم و منکسر ساخته و در عراق عرب کار پر **ناکیان** را پرداخته و با **چراکسه مصر** مصالحه و اتحاد

۱- مقصود باریک یغی، برناک است که در عراق عرب حکومت میکرد و دولتش در سال ۹۱۴ هجری قمری بدست شاه اسماعیل اول منقرض گردید .

۲- منظور سلطان چر کسی **مصر الملك الاشراف قانصو غوری** ، از سلسله مماليك برجی است ، که دولتش چندی بعد در سال ۹۲۲ هجری بدست سلطان سلیم خان اول منقرض شد .

نموده حالا عزیمت دیار بکر و مرعش داشته ، احوال ایران از بیداد ایشان پریشان ، و اکثر بلاد نواحی از ظلم و حیفشان ویران گشته ، امید از فضل یزدانست که قلع و قمع گروه یاغیان بگردد و سنان غازیان و تیغ خونشان مجاهدین خداوندگار اسلامیان و شهنشاه زمان میسر و مقدر گردد...»

سلطان بایزیدخان چون دریافت که دولت امیران آق قویونلو محکوم بانقضاض گشته و قدرت و سلطنت شاه اسماعیل در ایران تزلزل ناپذیر است ، ناگزیر بظاهر با پادشاه صفوی از در دوستی و مدارا درآمد ، و در سال ۹۱۰ هجری قمری سفیری بنام **محمد چاوش بالابان** با تحف و هدایای شایسته بدربار ایران فرستاد و او را بفتح عراق و فارس تهنیت گفت .

ولی چون گروهی از پیروان مذهب تسنن از ایران هجرت کرده بدولت عثمانی (روم) پناه برده بودند ، و ازین گروه شنیده بود که شاه اسماعیل و صوفیان شیعه نسبت بمردم سنی مذهب ایران تعدی و ستمکاری بسیار روا میدارند ، دو نامه بزبان ترکی بهرینار ایران نوشت که در یکی فقط او را بفتح عراق و فارس تبریک گفته بود ، و در دیگری گذشته ازین تبریک ، بشاه اسماعیل نصیحت کرده بود که از ظلم و تعدی دست باز دارد و بهوای نفس و تعصب خون بیگناهان را نریزد . بفرستاده خود سپرده بود که اگر آنچه درباره تعدیات پادشاه صفوی شنیده است بحقیقت نزدیک بود ، نامه نصیحت آمیز وی را بدو دهد و گرنه نامه دیگر را تقدیم کند .

فرستاده چون بایران آمد و دریافت که آنچه مهاجران سنی گفته اند حقیقت داشته است ، نامه ای را که حاوی اندرزهای سلطان بود بیادشاه ایران تقدیم کرد . چون این نامه از لحاظ تاریخی اهمیت بسیار دارد ترجمه آنرا درینجا نقل می کنیم :

نامه سلطان بایزیدخان بشاه اسماعیل

« جناب امارت مآب حکومت نصاب سیادت انتساب ، مبارز السلطنة و الحكومة ، صاحب الفتح الجزیل ابن الشیخ سلطان حیدر الصفوی امیر اسماعیل اسس اللہ بنیان عدله و افضاله الی یوم الدین را که مقام فرزند ارجمند این ولایه و مؤسس اساس سلطنت والا و سرسلسله دولت اعلی و جانشین کیخسرو و داراست . اولاً بسلام سلامت انجام همایون مامفتخر ساخته ، ثانیاً ابواب گله بل شکایت گشوده اظهار مینمائیم .

« بعد از اینکه آن فرزند عالی مقام بهمزم کشیدن انتقام پدر حیدر سیر از



تصویر مراد بیگ آق قویونلو
از قرن دهم هجری

گیلانات خروج کرد و با فرخ یسار شروانشاه جنگید و بیاری بخت بروظفر یافت و بسزارسانید، بعد با **الوند** لوند محاربه نمود و بهزیمت گرفتار ساخت و بالشرف والاجلال در تبریز گلپیز بر اورنگ خسرو پرویز جلوس کرد و کامکار شد، آنگاه که این دونوید مسرت پدید در مرز و بوم روم شایع گشت بسیار خرسند شدم و منتظر قدم بشیری با بشار تنامه مخصوص ماندم که در ورود آن جواننامه تهنیت آمیزی با سفیر مخصوص بفرستم. چون اعلام ازین قبیل وقایع عظیمه از عمده تکالیف حکمدارانست. هنوز از آنجانب نه بشیر و بشارت و نه اشارتی واقع شده بود، که بشارت دیگر در بن کشور شایع گشت و معلوم شد آن امارت مآب خطه و سیمه عراق و فارس را نیز از وجود مظالمه آلود بایندریه پاک و بافتاب نجدت تابناک کرده باليمن والاقبال ضمیمه ممالک مفتوحه امیرانه نموده اند. چون این خبر شادی اثر تشنیف ساز صماخ مسرت گردید و بشارت نامه نیز از آنجانب نرسید، لازم آمد که فتوحات بی در پی آن سیادت مآب شهادت نصاب را تبریک و تهنیت گفته در طریقه اخلاص کیشی و مودت گستری تقدم بجویم، و درین ضمن بعض وصایای بی غرضانه هم بگوش هوش آن نتیجه خانواده ولایت رسانیده نظر دقت با فطانت آن امارت مآب را در باب تعمیق مضار چند مسئله منعطف سازیم:

«اولا - در اکثر و اسراف در قتل که باعث کوتاهی عمر و سبب بدنامی ابدی و در شرع و عقل غیر ممدوح و مقدوح است، تابع هوای نفس جوانی نشده اجتناب فرمایند. البته شنیده اند که نام **حجاج و چنگیز و تیمور** را اعالی و ادانی بچه عنوان بزبان آورده و می آورند.

«ثانیاً - لازم نیست که ترویج و تعمیم یک طریقه مخالف عامه مسلمین را از برای پیشرفت امور سلطنت سه روزه دنیا آلت قرار داده در میان امت خیرالبشر تفرقه بیندازند و بواسطه این تباعد و تنافر الی آخر الایام امت مرحومه ستم دیده حضرت خیر الانام را دشمن هم دیگر ساخته قوای مادیه و معنویه اسلام را بکاهند و باین وسیله باعث دست اندازی اعادی دین بر ممالک مسلمین شوند.

«ثالثاً قبور و مساجد و تکایا و زوایا و سایر آثار سلاطین و امرا و علمای سالفین و سابقین را نگذارند که بعض نادانهای صوفیه باغوا و اغرای انبوهی از مغرضین، که میخواهند موقوفات آنها را ملک قرار داده غصب کنند، خراب نمایند، چه آنها اسناد و حجج مالکیت اسلام در آن ممالک و داعی ذکر جمیل مشاهیر رجال امت حضرت حبیب رب الانام است.

«رابعاً استمالت بعدل و انصاف در قلوب اهالی مؤثرتر از اظهار بطش و شدت و خونریزیست. بهتر اینست که در هر امر مساوات و عدالت و حریت مشروعه اهالی برای آن امارت مآب پیشه گشته مرغ قلوب اهالی را بدام صدق نیت و حسن سلوک شکار کرده کسی را نرنجانند و طوری رفتار نمایند که اهالی آن مرز و بوم وطن آباء و اجدادشان را ترك ننموده بخارج هجرت نکنند. زیرا آبادی مملکت و بقای دولت بخشنودی رعیت از حکومت است. هر گاه ایرانیان از

حکومت اترک «بایندریه» خشنود می بودند، آن سیادت‌آب آن قدر ممالک را نمی توانست بآسانی فتح نماید.

«ایران مملکتی است که چندین سلاله از حکمداران معتبر قبل از اسلام در آن اقلیم توسن سلطنت رانده و بعضی از حکمداران آنها نیز در اغلب آبادیهای ممالک روی زمین بیاری همان ایرانیان فتحهای بسیار ممدوح کرده بین السلاطین بنام نیکی تفرد جسته اند.

«ایرانیان نیز ملتی بوده و هستند که تا پادشاه از نجب و از خودشان نباشد بمیل انقیاد و اطاعت نمی کنند و میخواهند که پادشاه آنها در یکی از پایتختهای ایران ساکن شده خود را ایرانی بشناسد، و ایرانیان را نیز ملت حاکمه قرار داده بعدالت راه رود. لله الحمد و المنة آنجناب شهامت‌مآب که از تمامی ایرانیان حسب و نسب و نجیب تر و منسوب بیکی از خانوادهای قدیم و معروف و ممدوح ترین ایران و صاحب انصار و اعوان هستند، اگر عدالت را پیشه و ترفیه و آسودگی رعایا و برابری را همیشه اندیشه فرمایند، اهالی ایران بالطبع و الرضا و اهالی هندوستان و ترکستان نیز فقط بیک توجه آنولار بقیه تابعت و اطاعت را بر رقبه عبودیت و رقیقت نهاده در بقاء و ارتقای دولت صوفیه صوفیه جانسپارانه خواهند کوشید. اما در عکس معامله هر گاه بحیثیت سیف مالک ایران هم باشند، از شرق و غرب دولت و مملکت خود را هدف تیرعداوت عامه مسلمین قرار داده آنی آسوده از هجوم و اقتحام حکمداران و امراء عامه اسلام نمانده مملکت ایران محصور و اهالی آن در انظار مسلمین مقهور خواهند شد. پس، چرا عاقل کندکاری که باز آرد پشیمانی؟ مملکت پادشاه میخواهد، پادشاه مملکت ورعیت، و این هر دو بعدالت معومور و مرفه میشود. پادشاه بادین و منذهب، که از امور معنویه و اخرویه است، چه کار دارد. اگر آن سیادت‌مآب نصایح مشفقانه اینجناب را اصغفاء و قبول فرمایند، شکلی نیست که همیشه دولت ابد مدت عثمانی را ظهیر و معین امارت و حکومت آنولا یافته عندالاقضاء معاونت فعلیه هم خواهند دید، و ما علینا الا البلاغ.

«چون درین ولا بنا بر تأسیس اساس و داد و تمهید لوازم اتحاد و ابلاغ آن نصایح قدوة الامائل و الاقران محمدچاوش بالابان زید قدره، بموجب سیاهه ملفوفه حامل بعض هدایا ارسال نموده رفت تا شرایط رسالت و روابط محبت را کامیابی از اینجناب مؤدی کرده دقیقه معوق نگذارد و آنچه بزبانی سپارش شده است، در وقت تقریر مجاز و مرخص فرموده خلافی در آن ملحوظ نفرمایند که از معتمدان و بندگان صداقت نشان قدیمی و صادق القول جبلی است و بعد از تلاقی و کسب صفا حسب القبول و الرضا حسن اجازت و رخصت انصراف ارزانی داشته بتوفیق الله عزوجل روانه اینجناب فرمایند. باقی ابواب معدلت و جهاننداری بغزونی عمر و بختیاری گشاده باد الی یوم التناد برب العباد.»

۱ - از کتاب انقلاب الاسلام بین الخاص و العام، نسخه خطی کتابخانه ملی، صفحات

شاه اسماعیل با آنکه نصایح سلطان بایزید خان را نشنید و پس از آن باز در ترویج مذهب تشیع در ایران با کمال خشونت و قساوت رفتار کرد، بظاهر با سلطان عثمانی بر اه صلح و دوستی میرفت و از هر گونه اقدامی که بهانه مخالفت آشکار و مایه بروز جنگ میان دو دولت گردد، دوری می جست. زیرا دشمنی نیرومند مانند **محمد شهبخت خان** از بک معروف به **شیبک خان** از طرف خراسان سلطنت نو بنیادش را تهدید میکرد، و امیرزادگان آق قویونلو هم هنوز برای تجدید حکومت از دست رفته خویش، از پای ننشسته بودند. بهمین سبب سفیر عثمانی را با نامه‌ای دوستانه^۱ و هدایای شایسته باز گردانید.

پس از آن سلطان بایزید خان چون دریافت که شاه اسماعیل و صوفیان قزلباش بنصایح وی توجهی نکرده و نسبت به پیروان مذهب تسنن همچنان با خشونت و ستمکاری رفتار میکنند، بحکام ولایات آسیای صغیر فرمان داد که از مسافرت رعایای عثمانی بایران جلوگیری کنند و مهاجران ایرانی را که بخاک عثمانی می آیند بمهربانی بپذیرند و املاک و خانه‌ها صوفیانی را که پیش از صدور این فرمان بایران رفته‌اند بایشان سپارند.

بهمین سبب شاه اسماعیل در سال ۹۱۲ هجری، که درخوی قشلاق کرده و با برخی از طوائف کرد در جنگ بود، نامه‌ای بسطان عثمانی نوشت و ازو خواهش کرد که بحکام و مأموران ترك در ولایات مجاور ایران دستور دهد که از آمدن مریدان و معتقدان خاندان صفوی بایران جلوگیری نکنند. سلطان بایزید خان نیز در نامه‌ای دوستانه باو پاسخ داد که بسیاری از رعایای وی بهانه زیارت اردبیل و درك خدمت پادشاه صفوی بایران می آیند تا از خدمت سر بازی بگریزند. مع هذا « چون اشارت شریف در رسید حکم فرمودیم که هر فردی ازین طبقه در وقتی که داعیه زیارت اولیاء الله علیهم الرحمة نمایند بر سبیل باز آمدن هیچ احدی مانع و دافع نگردند تا طریقه محبت چنانچه دلخواه طرفین و مقصود جانبین است معمور و دائر گردد و رشته محبت لاینقطع غیر منقطع شود^۲ ...»

شاه اسماعیل هنگامی که در تابستان سال ۹۱۳ هجری قمری برای سر کوبی

۱- متن جواب شاه اسماعیل بدست نیامد.

۲- منشآت السلاطین جلد اول صفحات ۳۴۵ و ۳۴۶

علاءالدوله ذوالقدر^۱، که باسلطان مراد آق قویونلو وصلت کرده بود و آذربایجان را از جانب مغرب تهدید میکرد، عازم البستان گردید، چون ناگزیر بایستی از حدود قیصریه، که در قلمرو سلطان بایزیدخان بود، بگذرد بسپاهیان خود فرمان داد که در متصرفات سلطان متعرض جان و مال مردم نشوند و با رعایای او بمهربانی و دوستی رفتار کنند. در همان حال نامه‌ای بسطان بایزیدخان نوشت که:

«... انهای رأی ملك آرای عقده گشای آنکه در تاریخ دوازدهم شهر ربیع الثانی در یورت نخر بورنی واقع شد و از آنجا کوچ بر کوچ توجه بجانب مخالفان مصمم است، و محبت و عهد بدستوری که سابقاً مقرر بود بهمان دستور فیما بین مؤکد است و خلل پذیر نیست. و درین اوقات فرخنده ساعات که عبور ولایات دارالاسلام روم واقع شد یساق کرده بودیم که مطلقاً غازیان عظام و عساکر نصرت فرجام پیرامون اموال رعایای آن بلاد نگردند و تعرض نرسانند و جمعی که بواسطه عبور معسکر ظفر بیکر منهزم شده بودند، استمالت داده بحل و مقام خود آیند که اصلاً با ایشان از هیچ وجه مهمی نیست... چون غرض تأکید روابط محبت و القاء مواد مودتست زیادت اطنا ب نرفت...»

سلطان بایزیدخان در جواب این نامه شاه اسمعیل را «شهریار اعظم و تاجدار اکرم، ملك ممالک عجم و نوین بلاد الترك والديلم، جمشید دوران و کیخسرو زمان المؤید من عندالله، الملك الجلیل شاه اسمعیل اسس الله قواعد عدله و عمره و ایده بتوفیقه و نصره...» خطاب کرده و نوشته بود که:

«...مکتوب بلاغت اسلوب... در ایمن ساعات و اشرف اوقات رسید و از وصول موکب متبرکش به قیصریه محمیبه خیبر و آگاه ساخت. امرای آن مرزوبوم را در تقدیم مراسم یکجتهی تأکید نموده اعلام رفت که در باب اتحاد

۱- علاءالدوله ذوالقدر پسر ناصرالدین محمد ذوالقدر، در قسمتی از نواحی شرقی آسیای صغیر و حوزه علیای رود فرات، در ولایات مرعش و البستان و خرپوت و آمد و اورنه و غیره حکومت موروثی مستقل داشت. طوائف ذوالقدر در حدود هشتاد هزار خانوار بودند. علاءالدوله در سال ۹۲۱ هجری در جنگی که باسلطان سلیم خان اول سلطان عثمانی، پسر و جانشین سلطان بایزیدخان کرد، کشته شد و بامرگ او دوران حکمرانی خاندان ذوالقدر، که از حدود سال ۷۴۰ هجری قمری آغاز شده بود، پایان رسید.

۲- چنین است در منشآت السلاطین، ولی ظاهر آن نخر بورنی غلط و درست خرتاپوت یا خرپوت باشد که نام کهنتر آن حصن زیاد بوده است، و عبارت باید چنین باشد:... در یورت خرپوت [نزول] واقع شد.

وصفای ذات‌البین دقیقه فوت نمایند و همواره در خلوص و وداد و رضای طرفین کوشند و چون رسوخ مودت و یگانگی آن سلطنت مآب عدالت مناب بدرجه کمال و کمال درجه وضوح پیوسته سکنه آن مرزوبوم از قدوم نصفت رسوم منضجر نگشته رعایت خاطر همایون و جانگیری ما را در هر باب محمی و مرعی داشتند و با علوشان شمه از آن معطل و معوق نگذاشته ، ان شاء الله الاعز الاکرم ازین جانب نیز همان شیوه مرضیه را معمول نموده شکل خلاف صورت پذیر نخواهد گشت و فواید این نعمت جلیله بساکنان ممالک طرفین سمت ظهور یافته و فضل و شکر آن بصحایف اعمال مندرج شده ثواب عظیم خواهد رسید...»

در آغاز سال ۹۱۶ هجری قمری ، شاه اسماعیل بعزم جنگ با **محمد شاه بخت خان شیبانی ازبک** ، معروف به **شیبک خان** ، پادشاه ترکستان و هاوراءالنهر ، بخراسان لشکر کشید ، و بشرحی که در تاریخ سلطنت او باید دید ، پادشاه ازبک را در نزدیکی هروشکست داد . شیبک خان درین جنگ کشته شد ، و شاه اسماعیل بسبب کینه سختی که از او در دل داشت ، فرمان داد جسدش را صوفیان خوردند ! و کاسه سرش را در طلا گرفتند و از آن جامی ساختند که تا پایان عمر در آن شراب می خورد . پوست سرش را نیز پرازگاه کرد و باسفیری برای سلطان بایزیدخان فرستاد .

سلطان عثمانی که باشیبک خان بسبب اشتراک مذهب و زبان و روابط و مکاتبات دوستانه داشت ، ازین کار شاه اسماعیل ، که نشانه‌ای از عداوت باطنی وی بود ، رنجیده خاطر و خشمگین شد مخصوصاً پسرش **سلیم** ، که بعد از او بسطنت عثمانی رسید ، از مشاهده سرشیبک خان بقدری متأثر و اندوهگین گشت که کینه شاه اسماعیل را بیش از پیش در دل گرفت و بسیاری از مورخان ترک این امر را از علل اساسی جنگ چالدران شمرده اند .

در همان حال شاه اسماعیل صوفیان و مریدان شیعی مذهب خاندان صفوی را در ولایات عثمانی بتاخت و تاز و مردمکشی تحریک میکرد ، چنانکه بدستوروی در سال ۹۱۷ هجری ، **شاه قلی بابا** از سران صوفیه **تکه لو** ، ولایات **تکه** و **قرامان** و **سیواس** را غارت کرد و ، بشرحی که در صفحات بعد خواهیم گفت ، جمعی از سرداران و سر بازان عثمانی را کشت .

۱- منشآت الاطین ، جلد اول ، صفحات ۳۴۶ و ۳۴۷ .

۲- برای اطلاع یافتن از علل اساسی و حوادث و نتایج این جنگ رجوع کنید بمقاله داستان یک پادشاهی در کاسه سده من ، از نویسنده این سطور در شماره ۴ دوره چهارم مجله سخن چاپ تهران

سلطان بایزیدخان بعزت آنکه در ینرمان پیرو فرسوده و در داخله کشور گرفتار عصیان پسر کوچک خود سلیم بود، از دشمنی آشکار و اقدام بجننگ با شاه اسماعیل احترام می کرد و ناگزیر در برابر تهدیدات و تحریکات شهریار صفوی بردباری و ملایمت می نمود. بهمین سبب نیز چون از تاخت و تاز «شاه قلی بابا» و غارت و کشتار او در ولایات عثمانی خبر یافت، بنوشتن نامه‌ای که ترجمه آنرا درینجا نقل میکنیم، قناعت کرد:

نامه سلطان بایزیدخان بشاه اسماعیل

« بعداللقاب ... ای جوان کم تجربت، باز نصیحتی از پدر بشنو. از برای قبولانیدن مذهب تازه ات خون مسلمانان را مریز، و وعید من قتل مؤمناً متعمداً فجزا ایه جهنم خالدین فیها، را از خاطر دور مدار. طریقه اجداد عظامت انارالله برهانیم دامسلك خود ساز. فرستادن پوست شیبك خان سلاطین شجاعت آیین عثمانیان را گرفتار خوف و تلاش نمیکند. بعضی اشخاص ملعنت اختصاص را باین مملکت فرستادن و جهال نیک و بد نفهم این ممالک را بوسیله ایشان بالاغفال بایران کوچانیدن و در راه گذارشان آبادیهارا تاراج و اهاالی مسکونه را مقتول گردانیدن کار دزدانست، نه کار پادشاهان. مملکت ایران مانند پلیست که میان دو اقلیم بسیار وسیع اسلام نشین قرار دارد. این پل محتاج بیک محافظ با اقتدارست که هنگام لزوم در سر پل جلودشمن اسلام را بگیرد و بامداد غازیان نگذارد که حمله آوران از پل با اقلیم دیگر بگذرند و بخرابی بپردازند. از روش کارهای فوق الطبیعه استنباط میشود که حضرت مالک الملک شما را بجهت محافظت آن پل انتخاب کرده موفق بفتح و نصرت مینماید. پس لازم و واجبست که تشکرات مقتضیه خداوندی را بجای آورده قدر این نعمت عظمی را بدانید و این پل را بواسطه مباینت مذهب قطع نکرده مسلمانان طرفین را منع از مراد و ملاقات یکدیگر ننمائید. چنانکه پیش از این اظهار کرده بودیم رعیت عدالت میخواهد و سلطان اطاعت از رعیت. مذهب امری است معنوی. سلطنت امریست مادی. بر سلطانست که عدالت پیشه کرده مداخله بأمور معنویه ننماید.

« دیگر آنکه از استیلای ممالک روم قطع امید کنید و بهتر آنست جدوجهد با ضمه حال وجود ملوک الطوائف ایران و توران و هندوستان نموده سلطنتی بسیار باقوت در آن سامانها تأسیس کنید. و من بعد طوری رفتار ننمائید که غازیان عثمانیان که مشغول بجهاد فی سبیل الله و ساعی باعلائی کلمه الله هستند، ناچار بکشیدن شمشیر انتقام از نیام گشته رو بایران آورند و بیش از پیش ویران سازند. و ما علینا الالبلاغ والسلام.^۱»

این نامه زمانی بدست شاه اسمعیل رسید که پسران سلطان بایزید از نواحی مختلف آسیای صغیر بادعای سلطنت قیام کرده بودند. پس باز موقع را مغتنم شمرد و بشرحی که بعد از این خواهیم گفت، نورعلی خلیفه روملو، از سران نامی قزلباش را بولایات عثمانی فرستاد تا در آنجا بترکتازی و غارت مشغول شود.

۲- پادشاهی سلطان سلیم خان اول

و بالا گرفتن اختلافات ایران و عثمانی

سلطان بایزید خان دوم در دوران زندگانی خود دارای هشت پسر شد که از آن جمله سه تن بنام قورقود و احمد و سلیم در سالهای آخر سلطنت وی زنده بودند و بترتیب در ولایات تکه، آماسیه و طرابوزان حکومت داشتند. سلیمان پسر سلیم نیز در شبه جزیره قریم (کریمه) حکومت میکرد. سلطان بایزید خان بجای اینکه پسر بزرگ خود قورقود را بولیعهدی برگزیند. این مقام را بپسر دیگر خویش احمد داده بود. ولی سلیم که جوانی جاه طلب و جسور و دلیر و سرکش بود، سر بازان ینی چری (ینی چری)^۱ را با خود همدست کرد، و از شبه جزیره قریم، قلمرو حکومت فرزند خود سلیمان نیز سوارانی گرد آورد و از پدرخواست که حکومت یکی از متصرفات اروپائی عثمانی را بوی دهد، تا بپایتخت و مرکز دولت نزدیکتر باشد، و چون سلطان بایزید خان درخواست وی را نپذیرفت، بی اجازه او تا پشت شهر ادرنه پیش آمد.

وزیران سلطان بایزید خان که از قوای خود اطمینان کافی نداشتند، بساطان توصیه کردند که درخواست سلیم را بپذیرد. او نیز ناچار موافقت کرد و حکومت ولایات سمندریه و ودین از متصرفات اروپائی عثمانی را بوی داد.

دیری نگذشت که سر بازان ینی چری بهواخواهی سلیم برخاستند و او را بقسطنطنیه آوردند. سلطان بایزید ناچار روز هشتم ماه صفر ۹۱۸ هجری قمری از سلطنت کناره

۱- ولایت تکه یا تکه ایلی در ساحل جنوب غربی آسیای صغیر، اما میه در شمال و طرابوزان

در شمال شرقی آن سرزمین است. (رجوع شود بنقشه ضمیمه این مقاله)

۲- در صفحات بعد ازین سپاه و تشکیلات آن بتفصیل سخن خواهیم گفت

گرفت و پادشاهی را به سلیم سپرد. بیست روز بعد نیز از پسر اجازه گرفت که به **دیموتیقه**^۱ تولد گاه خویش رود. ولی باین محل نرسیده در راه در گذشت (دهم ربیع الاول ۹۱۸): برخی از مورخان نوشته اند که از غصه مرد، ولی بیشتر معتقدند که بدست پزشکی یهودی مسموم شد.

سلطان سلیم خان اول در آغاز سلطنت بکشتن برادران و برادرزادگان خویش، که مدعیان سلطنت وی بودند، همت گماشت. برادر بزرگ خود **احمد** را که از طرف پدرش بولیعهدی انتخاب شده و پادشاه اسماعیل طرح دوستی و اتحاد ریخته بود، بحلیله کشت^۲. برادر دیگر خویش **قورقود** را نیز بچنگ آورد و خفه کرد^۳. از پنج پسر احمد هم چهار تن را هلاک ساخت و تنها یکی از ایشان بنام **سلطان مراد** بایران آمد و پادشاه اسماعیل پناهنده شد^۴.

۳- **لال لشکر کشتی سلطان سلیم خان اول بایران**

سلطان سلیم خان اول پس از آنکه مدعیان سلطنت خویش را بر انداخت، مصمم شد که

۱- Demotica

۲- حسن روملو در احسن التواریخ درین باره می نویسد: «... پس از مرگ سلطان بایزیدخان پسرش سلطان احمد در آنادولی (آناطولی) خطبه بنام خود خواند. سلطان سلیم از زبان پاشایان در گاه مکاتبات نوشته، مضمون آنکه هر گاه آنحضرت بامردم اندک خود را باسلامبول رساند، این بندگان کمر خدمت بر میان جان بسته سلطان سلیم را گرفته شما را پادشاه میسازیم. آن ساده لوح باین فریفته شده سلطان مراد پسر خود را در میان لشکر گذاشته خود با پانصد سوار متوجه اسلامبول گردید و سلطان سلیم با جمعی کثیر ویرا استقبال نموده بقتل آورد...» احسن التواریخ، چاپ کلکته، صفحه ۱۳۶.

سلطان سلیم خان و سلطان احمد در محل ینی شهر، نزدیک استانبول، باهم روبرو شدند (۱۷ صفر ۹۱۹ هجری قمری) و سلطان احمد گرفتار شد. نوشته اند پیش از آنکه کشته شود انگشتری خود را برای سلطان سلیم فرستاد و خواهش کرد که آنرا بیادگار بپذیرد و اگر هدیه ناقابلست بخرده نگیرد!

۳- قورقود نیز پیش از آنکه بمیرد اشعار تأثر انگیزی در بیگناهی خود سروده سلیم را بسنگدلی ملامت کرده بود. سلطان سلیم پس از خواندن اشعار او گریست و پانزده تن از ترکان را که پیرادرش خیانت کرده و او را بوی تسلیم نموده بودند کشت!

۴- شاه اسماعیل حکومتی از فارس را بسلطان مراد سپرد، ولی او پیش از آنکه بفارس رسد در اصفهان در گذشت، و جسدش را بیرون دروازه توفچی پهلوی مزار شیخ علی سهل اصفهانی بخاک سپردند.

بایران بتازد. علل اساسی این تصمیم را بدو دسته تقسیم باید کرد، یکی علل سیاسی و مذهبی و دیگر علل نظامی و لزوم ایجاد امنیت در سرحدات شرقی امپراطوری عثمانی .

دولت عثمانی که تا این تاریخ با دشمنان نیرومند سرسخت و متعصبی در اروپا دست و پنجه نرم میکرد، از آغاز تأسیس دولت صفوی در سرحدات شرقی نیز گرفتار حریف تازه نفس و کینه نوز و خطرناک و متعصب تری مانند شاه اسماعیل صفوی گردیده بود، که با تبلیغات دینی و تحریکات سیاسی در ولایات شرقی و جنوبی آسیای صغیر، واتحاد با دشمنان امپراطوری عثمانی در اروپا و افریقا، مقدمه تجزیه و انقراض آن دولت را فراهم میساخت .

هواخواهان و مریدان شیعی مذهب خاندان صفوی، و صوفیان فداکار و جانسپاری که در ولایات مختلف آسیای صغیر مسکن داشتند، پیوسته بتحرک و دستور شاه اسماعیل، برای ترویج مذهب شیعه و تضعیف دولت عثمانی در ولایات مذکور، بتبلیغات مذهبی و ایجاد اختلاف و تاخت و تاز و جنگ و مردمکشی مشغول بودند .

مثلا در سال ۹۱۷ هجری قمری، که هنوز سلطان بایزید خان دوم زنده بود، یکی از مریدان شاه اسماعیل بنام **شاه قلی بابا** از طائفه **تکلو**، از ولایات **منتشاو تکه ایلی** در آسیای صغیر با جماعتی از صوفیان شیعه روانه ایران شد و در راه با والی ترک ولایت **تکه ایلی** جنگید، و او را با جمعی از سپاهیان عثمانی که اسیر شده بودند، کشت. از خبر پیشرفت و غلبه او گروهی دیگر از شیعیان و مریدان صفویه نیز از اطراف بدو پیوستند و ولایت **قرامان**، یکی دیگر از ولایات عثمانی، تاختند و بر **قراگوز پاشا** والی آنجا و گروهی دیگر از سپاهیان ترک نیز غالب شدند و بولایت **سیواس** حمله بردند. سلطان بایزید خان **علی پاشا** وزیر اعظم عثمانی را با سپاه گرانی بدفع شاه قلی بابا و صوفیان فرستاد و در جنگی که میان ایشان روی داد **علی پاشا** و شاه قلی بابا هر دو کشته شدند و صوفیان از راه **ارزنجان** بطرف ایران آمدند. اما در راه یک کاروان ایرانی را هم که بخاک عثمانی میرفت، قتل عام کردند و بهمین سبب

۱ - حسن خلیفه پدر این مرد در زمان شیخ حیدر پدر شاه اسمعیل از مریدان وی بود

و از جانب شیخ برای دعوت مردم عثمانی بمذهب شیعه بولایت **تکه ایلی** فرستاده شده بود .

چون در قریه شهریار ری بخدمت شاه اسماعیل رسیدند ، آنپادشاه سرداران ایشانرا بجرم کشتن تجار ایرانی کشت و بقیه را میان سرداران قزلباش تقسیم کرد . اینگونه حوادث برای برافروختن آتش جنگ میان دودولت کافی بود ، ولی چنانکه پیش از این اشاره کردیم ، سلطان بایزیدخان بسبب پیروی و شاه اسماعیل بواسطه آنکه هنوز از جانب ازبکان و گردنکشان داخلی ایران آسوده خاطر نبود ، بجنگ مایل نبودند . بعد از مرگ سلطان بایزیدخان دوم و ظهور اختلافات داخلی میان پسران وی بر سر سلطنت عثمانی ، شاه اسماعیل باز موقع را برای گرفتن قسمتی از متصرفات آندولت مناسب دید ، و در سال ۹۱۸ هجری ، یکی از سرداران قزلباش بنام **نورعلی خلیفه روملو** را ، بهانه کرد آوردن صوفیان و مریدان خاندان صفوی ، مأمور کرد که در خاک عثمانی بتاخت و تاز پردازد .

اینمرد بولایات سرحدی عثمانی حمله برد و بادستیاری گروهی از شیعیان آنجا بر حکام ترك غالب آمد و شهرهای **قره حصار شرقی و ملطیه** را گرفت و در آنجا خطبه بنام شاه اسماعیل خواند .

در همان اوقات چون سلطان سلیم خان بجای پدر نشست و برادر خود سلطان احمد را بحیله کشت ، یکی از پسران سلطان احمد بنام سلطان مراد ، چنانکه در صفحات پیش گفته شد ، بادهزار سوار بر عم خود قیام کرد و به نورعلی خلیفه سردار قزلباش پیوست و با او در تسخیر قلعه **توقات** یاری کرد و از آنجا بخدمت شاه اسماعیل رفت ، ولی در ایران در گذشت .

پس از آن نورعلی خلیفه متوجه ولایت **ارزنجان** شد ، و در راه با چندتن از سرداران ترك ، که از طرف سلطان سلیم خان بدفعوی فرستاده شده بودند ، روبرو گردید ، ولی بعد از جنگ سختی بر آنان نیز غلبه کرد و در حدود دوهزارتن از سپاهیان ترك در آن جنگ بظاک افتادند .

در همانحال یکی دیگر از سرداران بزرگ قزلباش بنام **خان محمد استاجلو** نیز قلعه **دیار بکر** را گرفته ، سپاهیان علاءالدوله ذوالقدر را درهم شکسته و بر قسمت بزرگی از متصرفات وی تسلط یافته بود ، و بتحریرك شاه اسماعیل بسلطان سلیم خان

نامدهای تهدیدآمیز می نوشت و او را بجننگ می خواند، و کار تهدید و توهین را بجای می رسانیده بود که برای سلطان عثمانی چادر و جامه زنان فرستاده او را نامرد و جبان خوانده بود.

علاوه بر آنچه گذشت، شاه اسماعیل با مدعیان سلطنت عثمانی نیز نهانی کمک میکرد و دشمنان سلیمان رادر خاک ایران پناه میداد. از آنجمله سلطان احمد را بمخالفت با برادرش سلطان سلیم ترغیب و تحریض می کرد و چون او کشته شد، پسرش سلطان مراد را بمهر بانی پذیرفت و حکومت قسمتی از ولایت فارس را باو داد.^۱ با **ملك الاشرف قانصوگوری** سلطان چر کسی مصر نیز از در اتحاد درآمده بود، تا با اتفاق یکدیگر سلطان سلیم را از تجاوز بممالک خویش باز دارند. **علاءالدوله ذوالقدر** هم که متحد و تحت الحمايه سلطان مصر بود، چون وجود پادشاه جوان جنگجو و نیرومندی مانند سلطان سلیم خان را بزبان دولت خویش میدید، نهانی در اتحاد ایران و مصر داخل گشته، بادشمن قدیمی خود شاه اسماعیل دست دوستی داده بود بنا برین در پشت سرحدات آسیائی عثمانی یکنوع اتحاد سیاسی برضد آن دولت بوجود آمده بود، که اگر سلطان سلیم خان در برهم زدن آن شتاب نمیکرد، ممکن بود بنیان قدرت و استقلال دولت آل عثمان را متزلزل سازد.

۴- صفات سلطان سلیم خان اول

سلطان سلیم خان مردی جاه طلب و جسور و متعصب و بیباک بود. مورخان ترك او را **یاووز** یعنی برنده و قاطع لقب داده و نویسندگان اروپائی خونخوار و سنگدل^۲ خوانده اند. یکی از جهانگردان ونیزی^۳ درباره او می نویسد که: «سلیم خونخوارترین مردان روزگار است که جز جنگ و کشور گشائی بکار دیگر نمی اندیشد.»

۱- هنگامی که سلطان مراد در ایران بود سفیرانی باهدایای گوناگون و نامه ای از طرف سلطان سلیم بدر بار ایران آمدند و چنانکه مرسوم بود او را از مرگ سلطان بایزیدخان و جلوس سلطان سلیم آگاه کردند و تسلیم سلطان مراد را خواستار شدند ولی شاه اسماعیل بسلطان مراد فرمان داد که سفیران عم خود را بکشد.

ولی با همه خونخواری و سنگدلی از علم و ادب نیز بی بهره نبود. بفارسی شعر می گفت و مجموعه‌ای از اشعار پارسی او در دست است^۱. بتاریخ زندگانی فاتحان بزرگ، مانند سزار رومی و اسکندر مقدونی علاقه وافر داشت. علمای دین و شاعران و اهل ادب را عزیز می‌شمرد و احترام می‌کرد. در مذهب تسنن سخت متعصب و در کار سیاست بسیار سختگیر و زودکش و بیرحم بود. ارکان دولت و وزیران او هرگز بر جان خود ایمن نبودند. در دوران پادشاهی خویش هفت وزیر اعظم عثمانی را سر برید. بطوری که در زمان وی چون میخواستند کسی را نفرین کنند، میگفتند «کاش وزیر سلطان سلیم شوی!» بیشتر وزیران خود را پس از یکماه وزارت معزول کرد و کشت. بهمین سبب وزیرانش همیشه وصیتنامه خود را در جیب داشتند و هر وقت که از حضور سلطان زنده بیرون می‌آمدند، چنان بود که عمر تازه یافته باشند.

۵ = مقدمات لشکر کشی سلطان سلیم خان

بایران

بعلمی که در صفحات پیش گذشت، سلطان سلیم خان پس از آنکه مدعیان سلطنت را از میان برداشت، مصمم شد که بالشکر کرانی بر ایران بتازد و بایرانداختن دولت نو بنیاد صفوی، خطر بزرگی را که از مشرق متوجه امپراطوری عثمانی بود، دفع کند. پس از جلوس وی بر تخت سلطنت همه ممالک همسایه، از اروپائی و آسیائی، سفیرانی با هدایای شایسته بشهر ادرنه روانه کردند و او را پادشاهی تهنیت گفتند. ولی شاه اسماعیل سفیری نفرستاده بود. زیرا که سلطان سلیم خان را غاصب سلطنت میدانست، و چنانکه پیش ازین اشاره کردیم، پس از مرگ سلطان بایزیدخان با پسر بزرگتر او سلطان احمد، که ولیعهد رسمی پدر بود، یاری کرده و آشکارا با پادشاهی سلطان سلیم مخالفت نموده بود.

این بی‌اعتنائی نیز پادشاه خودخواه و جنگجوی ترک را خشمگین تر و تصمیم وی را

۱ - دیوان اشعار فارسی سلطان سلیم را دکتر پاول هورن بدستور امپراطور آلمان

در سال ۱۹۰۴ میلادی چاپ کرده است.

در حمله بخاک ایران استوارتر ساخت .

پس برای اینکه از بروز هر گونه خطری در مغرب کشور جلوگیری کند، با دولتهای عیسوی مذهبی که در اروپا همسایهٔ خاک عثمانی بودند، مانند دولت **مسکوی** (روسیه) و مجارستان و جمهوری و نیز و امیران خراجگزار **ملداوی** و **والاشی**، معاهدات دوستانه بست و موقتاً بجنگهای عثمانی در مغرب خاتمه داد .

سپس برای اینکه در داخلهٔ کشور نیز از جانب شیعیان، یعنی هواخواهان و مریدان شاه اسماعیل آسوده خاطر گردد، فرمان داد تمام پیروان مذهب شیعه را که در ولایات مختلف آسیای صغیر بصرمی بردند، از هفتساله تا هفتادساله یا بکشند و یا بزندان اندازند . نوشته‌اند که چهل هزارتن از مردم شیعه بفرمان او کشته شدند و پیشانی باقی را با آهن گداخته داغ کردند تا شناخته شوند، و ایشان را با بستگان و وراث کشته شدگان بمتصرفات اروپائی عثمانی کوچ دادند، تا دیگر کسی از پیروان مذهب شیعه در ولایات سرحدی ایران و عثمانی باقی نماند و با سرداران قزلباش همدستی نکند .

یکی از نویسندگان ترک بنام **ابوالفضل علی بن ادريس بدلیسی** واقعهٔ کشتار

شیعیان عثمانی را درین اشعار پارسی بیان کرده است :

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| فرستاد سلطان دانا رسوم | دبیران دانا بهر مرز و بوم |
| که اتباع این قوم را قسم قسم | در آرد بنوک قلم اسم اسم |
| ز هفت و زهفتاد ساله بنام | بیارد بدیوان عالی مقام |
| چو دفتر سپردند اهل حساب | عدد چل هزار آمد از شیخ و شاب |
| پس آنکه بحکام هر کشوری | رساندند فرمانبران دفتری |
| بهرجا که رفته قدم از قلم | نهد تیغ بر آن قدم بر قدم |
| شد اعداد این کشته‌های دیار | فزون از حساب قلم چل هزار |

پس از قتل عام شیعیان آسیای صغیر، که غالباً از جملهٔ صوفیان و مریدان صفویه

بودند، روابط سیاسی ایران و عثمانی تیره‌تر گردید .

سلطان سلیم خان در روز نوزدهم محرم سال ۹۲۰ هجری در شهر **ادرنه** دیوان فوق العاده‌ای تشکیل کرد و ارباب سیف و قلم و علمای دین را در آنجا گرد آورد . درین مجلس نخست شرحی در بارهٔ دولت شیعی مذهب صفوی، و خطراتی که از اشاعهٔ این

مذهب و وجود مبلغ و مروج جسور آن شاه اسماعیل متوجه عالم اسلام است ، بیان کرد ، و جنگ و جهاد با «زنادقه قزلباشید» را از وظائف دینی خویش و عامه مسلمانان شمرد . علما در همان مجلس گفته‌اند او را تصدیق کردند و درباره‌ی وجوب جهاد فتوی دادند.^۱ اما ادله و براهین دینی در عقیده سرداران سپاه تأثیر قاطع نداشت . سرداران و وزیران و بزرگان دولت عثمانی لشکر کشی بایران را ، بسبب دوری راه و مشکلات تجهیز لشکر و تهیه‌ی آذوقه کافی ، برای امپراطوری عثمانی پرخطر و دور از عقل و صواب می‌شمردند . خاصه که دشمن در سرحدات کشور خویش می‌جنگید و بمرکز مهمات و آذوقه و سپاه دسترس داشت ، در صورتی که سپاهیان ترك برخلاف هر چه بخاک خصم نزدیکتر میشدند از مرکز آذوقه و مهمات خود دورتر می‌افتادند .

بهمین سبب سران لشکر و وزیران اظهارات سلطان سلیم را با سردی و سکوت شنیدند ، و مخالفت خویش را با چنان اقدام پرخطری بخاموشی آشکار کردند .

ولی از آنجا که حوادث غالباً زاده‌ی تقدیر است ، ناگهان یکی از افراد «ینی‌چری» بنام **عبدالله** ، که موی خود را در کارسبازی سپید کرده بود ، پیش دوید و پهای سلطان افتاد و فریاد برآورد که: «قبله گاه ، درین جهاد مقدس تردید مکن . اقبال بی‌زوال بلند و تیغ بران باد . سر بازان ینی‌چری با تو تا هر جا که اراده کنی خواهند آمد و جز بفرمان تو باز نخواهند گشت . ما آماده‌ایم که با اردبیل اوغلی (یعنی شاه اسماعیل) بجنگیم» !

بزرگترین عامل جنگ ، یعنی سپاه ، از دهان عبدالله موافقت خود را با تصمیم سلطان اظهار کرد . سلیم ازین پیش آمد چنان خرسند و خوشحال شد که بی‌درنگ درجه عبدالله را از فرماندهی يك جوخه نامقام سرداری سپاه و حکومت ولایت **سالونیک** بالابد . سپس فرمان داد که سپاهیان ترك از هر ولایت در جلگه ینی‌شهر گردآیند و درین باره فرمانهائی بد **سنجق‌ها**^۲ یا حکومت نشین‌های مختلف کشور فرستاد .

۱- بروایت دیگر علما چندتن از میان خود برگزیده به آنطولی فرستادند و در احوال صوفیان و شیعیان و عقاید ایشان تحقیق کردند و بعد فتوی بقتل شیعیان دادند . نقل از کتاب **الاقبال الاسلام** ، نسخه خطی کتابخانه ملی ، صفحه ۱۱۷ و ۱۱۸

۲- سنجق در زبان ترکی بمعنی علم ولوا و بیرق است . حکام صاحب‌نشان و علم را نیز بدین نام میخواندند و کم کم بر حکومت نشین و ولایت نیز اطلاق شد .

۶ = تشکیلات لشکری عثمانی

در زمان سلطان سلیم خان اول

در زمان سلطان سلیم خان اول قوای جنگی عثمانی از سپاهیان پیاده و سوار و توپخانه و نیروی دریائی تشکیل میشد .

سپاهیان پیاده نیز سه دسته بودند : اول **ینی چری ها** ، دوم **عز بها** سوم **قراولان خاصه سلطان** .

اول **ینی چریها** در حقیقت اساس و هسته سپاه پیاده بودند . این دسته سپاه مقررات و مواجب و دوره خدمت خاصی داشت و از زمان **اورخان دوم** بن سلطان عثمانی (جانشین عثمان خان بن ارطغرل مؤسس دولت عثمانی) تشکیل شده بود .

اورخان بصوابدید برادر بزرگ و وزیر خود **علاءالدین** سپاهی بنام **ینی چری** یا **سپاه نوفر** آورد ، که بزبان فرانسه ژانی سر^۱ گفته اند . تا آن زمان سپاه عثمانی از افراد قبائل و طوائف مختلفی پدید می آمد که همگی فرمانبردار رئیس قبیله یا طائفه خود بودند . **علاءالدین** که مردی با کفایت و عاقبت اندیش بود ، از بیم آنکه مبادا روزی لشکریان هر قبیله از رؤسای خود متابعت کنند و از فرمان سلطان سر باز زنند ، بتشکیل این سپاه همت گماشت .

بدستور او اسیرانی را که در جنگهای مختلف از کشورهای عیسوی مذهب آسیا و اروپا گرفته بودند ، بدین اسلام درآوردند و تعلیمات نظامی و لشکری دادند و از ایشان سپاه تازه ای ساختند که افرادش فقط سلطان را صاحب و مربی و فرمانده خود میدانستند و جز اطاعت او امر او و جهاد در راه خدا وظیفه ای نمیشناختند .

سپس ایشان را بفرمان اورخان بخدمت شیخ معروف به **حاج بکتاش** رئیس طائفه **بکتاشیه** که در **اماسیه** بود ، فرستادند تا بادعای خیر آنان را بفتح و پیروزی بردشمنان اسلام راهبر گردد . شیخ نیز ایشان را دعا کرد و **ینی چری**^۲ (ینگی چری) نام نهاد و

۱- Janissaire

۲- ینی چری را در لغت عرب انکشاری گفته اند.

کلاه سفید نم‌دین فرقه خویش را بایشان اختصاص داد. از این کلاه دستار سپیدی نیز آویخته بود که تاروی شانها فرود می‌آمد، و ینی‌چریها این دستار سپید را باسنجاق مسین زراندودی، که بشکل قاشق کوچکی ساخته شده بود، بر کلاه خود می‌آویختند و آن سنجاق را مانند جیقه‌ای بجلو کلاه میزدند.

قاشق کوچک نشانه آن بود که ینی‌چریها ریزه خوار سفره سلطانتند و مستقیماً از خوان نعمت اومتعم میشوند. اسامی فرماندهان ایشان نیز بر این معنی دلالت میکرد. چنانکه فرمانده یک فوج را **شور باچی باشی**، و رئیس یکدسته را **آشچی باشی** یا **سقا باشی** میخواندند. ظرفهای غذای خود را نیز بسیار عزیز و محترم میداشتند و حتی هنگام جنگ هم از خود جدا نمیکردند. اگر اتفاقاً دشمن یکی از ظرفهایشان را بغنیمت می‌ربود، آنرا شکست و اهانتی بزرگ می‌شمردند. هر وقت که بعلمتی از فرماندهان خود، یا از شخص سلطان، ناخرسند بودند، ظرفهای طعام مانند دیگ و کاسه را جلو چادرهای خود باز کونه قرار میدادند! مجموع سپاهیان ینی‌چری را هم **اجاق** می‌گفتند.

پس از اورخان دولت عثمانی مقرر داشت رعایای ممالک مسیحی، که در اروپا بتصرف آن دولت درآمده بود، گذشته از جزیه و خراج و مالیاتهایی که بعنوان گوناگون میدادند، عده‌ای از پسران خود را هم برای خدمت سربازی بمأموران دولت تسلیم کنند. هر پنجسال یکبار فرستادگان سلطان بشهرها و دهکده‌های عیسوی میرفتند و تمام جوانان شهر یاددهکده را در میدانی حاضر می‌ساختند و از آن میان زیباترین و قوی‌ترین ایشان را بنسبت یک پنجم مجموع جوانان، جدا میکردند و بمراکز تربیت سربازان میفرستادند. فقط شهرهای استانبول و آتن و جزائر رودس^۱ و چند جزیره دیگر از مقررات این قانون معاف بودند و سرباز نمیدادند.

بدین ترتیب همیشه مغلوبان از فرزندان ذکور خویش نیز مالیاتی بسطان میدادند و ترکان عثمانی ازینراه قوای نظامی خود را، که بسبب کمی جمعیت آسیای صغیر، برای حفظ ممالک تسخیر شده و گرفتن کشورهای تازه کافی نبود، تقویت میکردند

بهترین سربازان ینی چری بیشتر از جوانان کشورهای اسلاو و یونان بودند، و مردم این کشورها در حقیقت فرزندان عزیز خود را بدشمن میسپردند تا ایشان را بدین اسلام درآوردو سربازان بی باک و خونخواری بسازد و بدانوسیله سلطه و قدرت خویش را بیشتر بر آنان تحمیل کند! حتی بسیاری از خانواده‌های عیسوی، چون میدانستند که سربازان ینی چری آسانتر از دیگران بدولت و مقام میرسند، فرزندان خود را برضا و رغبت تسلیم میکردند.

پس از **اورخان دیری** نگذشت که ینی چری‌ها قدرت و امتیازات فوق‌العاده یافتند. چنانکه مکرر برضد سلطان وقت قیام کردند و شاهزاده‌ای را بسطنت نشانند. از جمله امتیازات ینی چریها یکی آن بود که سلطان نیز خود را از جمله ایشان میشمرد. دیگر آنکه اگر مرتکب جرمی میشدند هیچکس جز فرماندهان ینی چری نمی‌توانست بمجازات آنان اقدام کند و اگر محکوم بمرگ میشدند، اجرای حکم دور از انظار مردم انجام میگرفت.

عده ینی چریها در زمان سلطان سلیم خان دوازده هزار بود، ولی بعد از و تا بیست هزار رسید. فرماندهی کل ینی چریها با سرداری بود که او را **آغا** می‌خواندند. دوم **عزبها** دسته دیگری از پیاده نظام ذخیره عثمانی بودند که مخصوصاً در زمان جنگ بخدمت احضار میشدند، و عده ایشان نسبت باحتیاجات و اهمیت جنگ تغییر میکرد. معمولاً عده عزبها از سی تا چهل هزار نفر بود. سوم **قراولان خاصه سلطان** دو دسته بودند، یکی **دسته صولاغ**ها مرکب از ۴۰۰ نفر، و دیگر **دسته قاپوچی** هامرکب از ۳۰۰ نفر.

صولاغ بمعنی چپ است. این دسته تیراندازانی بودند که معمولاً در میدان جنگ در جانب چپ سلطان قرار میگرفتند. فرمانده آنان را **صولاغ باشی** میگفتند و از وظائف وی یکی آن بود که هنگام عبور از پلها و ورودخانها عنان اسب سلطان را بدست میگرفت. افراد ایندسته از میان ینی چریها انتخاب میشدند.

قاپوچیها مأمور حراست قصر سلطنتی بودند و در سفرهای جنگی در طرف راست

سلطان فرار می‌گرفتند و رئیسشان را قاپوچی باشی می‌گفتند .

سواران سپاه عثمانی هم بسه دسته تقسیم میشدند :

۲- سواران

اول سپاهیان صاحب تیول ، یعنی سواران منظمی که ازدولت

تیول و اراضی و املاکی می‌گرفتند . ایندسته سواران را سنجق بیگ ها ، یعنی حکام «آناطولی» در آسیا و «روم ایلی» در اروپا تجهیز می‌کردند . هر سنجق از ۵۰۰ تا هزار سوار میداد ، و برخی از سنجق ها نیز تا ۲۰۰۰ سوار میدادند . در زمان سلطان سلیم متصرفات عثمانی در آسیا به ۲۴ سنجق و متصرفات آن دولت در اروپا به ۳۴ سنجق تقسیم میشد . مجموع قوای سنجق های آسیا مطیع فرمان بیگلر بیلی «آناطولی» ، و همه سربازان سنجق های اروپا فرمانبردار بیگلر بیگی «روم ایلی» بودند . يك فرماندهی عالی دیگر نیز بنام بیگلر بیگی قرامان (از ولایات آناطولی) وجود داشت که غالباً در فرمان بیگلر بیگی آناطولی بود .

عده سپاهیان صاحب تیول در زمان سلطان سلیم خان اول بحد متوسط ۶۰۰۰۰ بوده است .

دوم آکنجی ها - این دسته سواران ذخیره بودند که فقط هنگام جنگ بخدمت

خوانده میشدند . عده ایشان تا چهل هزار میرسید و افراد آنان را از میان زبده ترین و بهترین سواران جدا می‌کردند . هر يك از ایشان با دوا سب مجهز بچنگ میرفت . استقامت در برابر سختی ها ، پیمودن راههای دراز و تعقیب دشمن بدون توقف ، شبیخون زدن و حملات ناگهانی از جمله وظائف و مشخصات ایشان بود .

سوم سواران خاصه سلطنتی که از دسته های ششگانه زیر تشکیل میشد :

| | | |
|----------|----------------------------------|--------------|
| ۷۰۰۰ نفر | سواران صاحب تیول ، یاسپاهی اجاقی | } مواجب بگیر |
| < ۵۰۰۰ | سلاحدار | |
| < ۱۸۰۰ | علوفه چی یمین | |
| < ۱۵۰۰ | علوفه چی یسار | |
| < ۱۰۰۰ | غربای یمین | |
| < ۸۰۰ | غربای یسار | |
| ۱۷۱۰۰ | جمع | |

۱- غربا سوارانی بودند که از کشورهای عیسوی مطیع دولت عثمانی گرفته میشدند

و بیشتر از صربستان و مجارستان و بلغارستان بودند .

هر يك ازین شش دسته سرداری مخصوص داشت و جای هر کدام در جنگ‌گاهی که بفرماندهی شخص سلطان اداره میشد ، ازینقرار بود :

- سپاهی اجاقی در جانب راست سلطان .
- سلاحداران در طرف چپ .
- علوفه چپی یمین ، دنبال سلطان در جانب راست .
- علوفه چپی یسار دنبال سلطان در جانب چپ .
- غربای یمین و یسار دنبال علوفه چپیان .

علاوه بر این جمله یکصد و پنجاه **چاووش** هم که با چماق‌های بزرگ جلو سلطان حرکت میکردند جزو دسته سواران خاص بشمار می آمدند . سیصد سوار نیز بنام متفرقه بر آنچه شمردیم اضافه میشد که از جنگجویان و سر بازان قدیم بودند و بسبب شجاعت و خدمات شایسته خود در جنگ‌های گذشته احترام و شهرت خاص داشتند .

دوازده صاحب منصب دیگر نیز بالقب و **کابدار** همیشه همراه سلطان بودند که از آنجمله **میر علم** (بیرق‌دار) و چهار حاجب و دو میر اخور و میر شکار باشی و دو قوشچی باشی را نام باید برد .

سواران ترك برخلاف سواران صفوی اسلحه سنگین و زره و کلاه خود نداشتند و سلاح و لباس ایشان سبکتر بود . در زمان سلطان سلیم اول فقط چند دسته کوچک از سواران ترك زره می پوشیدند و کلاه خود می گذاشتند و سپری سبک بسینه اسب خود می آویختند .

توپچیان ترك بیشتر از میان عیسویانی که درین کار تخصص داشتند

۳- توپخانه

انتخاب میشدند و بدین اسلام درمی آمدند . توپخانه را فرماندهی

بنام **توپچی باشی** اداره میکرد و تمام جبهه‌خانه‌ها و مراکز توپریزی در فرمان و اختیار وی بود .

فرماندهان بزرگ پیاده نظام و سواره نظام و توپخانه دوازده نفر بودند و مجموع آنان را **بیرون آغالری** یا صاحب منصبان بیرونی مینامیدند . صاحب منصبان دربار سلطنتی را نیز **اندرون آغالری** میخواندند . شورای عالی جنگ نیز از فرماندهان دوازده گانه مذکور پدید می آمد ، ولی فرمانده **عزیمها** در این شورا شرکت نمیکرد .

۴- نیروی دریائی

نیروی دریائی عثمانی از وقتی که سلطان محمد خان فاتح شهر قسطنطنیه را گرفت، بزرگترین نیروهای دریائی زمان گردید.

چوب و کنف و قطران و پارچه‌های بادبان‌سازی در آسیای صغیر فراهم میشد و کشتیها را بیشتر در سواحل مدیترانه و جزایر دریای اژه میساختند. ملاحان و پاروزنان نیز بیشتر اسیران جنگی عیسوی بودند.

کشتیهای جنگی ترك با توپهای سنگین مسلح بود و از جمله بزرگترین و مهمبترین نیروهای دریائی عالم بشمار می آمد.

اسلحه سپاه

پیاکان سپاه عثمانی مسلح بتیرو کمان و خنجر و تفنگی فتمیله‌ای بودند و هر پیاده‌تر کشی با پنجاه تیر بر کمر داشت. ینی چریها تفنگ

فتمیله‌ای خاصی داشتند که قطر لوله آن ۰/۰۲۹ سانتیمتر بود. باروت و سرب لازم را در دبه‌ای میریختند و فتمیله تفنگ را به بازوی راست می پیچیدند. تبرزین نیز از جمله سلاح پیاده نظام بود.

سوار نظام نیزه‌های گوناگون بکار میبرد. بهترین نیزه‌ها در زمان سلطان سلیم خان

اول دسته چوبین ساده و نرمی بطول ۳۳۵ متر داشت و سنان آن دولبه و پهن و منمخط بود.

سواران گریزی نیز با خود برمی داشتند که دسته اش آهنین و سرش گاه بشکل کلابی و گاه گرد و خاردار و گاه بیضی شکل و شش گوش بود.

مهمترین اسلحه سواران ترك شمشیری بود کوتاه و سبک و يك لبه که در جنگهای

تن بتن بکار میرفت و بکار بردن آن بسبب سبکی و برندگی از شمشیرهای سنگین و دولبه اروپائیان آسانتر بود.

۷- حرکت سپاه عثمانی بسوی ایران

سلطان سلیم خان در روز دوشنبه ۲۲ محرم سال ۹۲۰ هجری قمری (۱۹ مارس

۱۵۱۴ میلادی) از ادرنه بیرون آمد و در روز دوم صفر باستانبول رسید.

در ضمن راه نامه‌ای فارسی بوسیله محمد بیگک از غلامان خاصه خود برای عبیدخان

از بك، برادرزاده و جانشین محمد شاه بخت خان (معروف به شیبك خان)؛ که در ماوراءالنهر

حکومت داشت، فرستاد (آخر محرم ۹۲۰) و او را تحریک کرد که با انتقام خون عم خود برخیزد

وهنگامی که سپاه عثمانی از مغرب بر آذربایجان میتازد، اونیز بر خاک خراسان حمله برد، تابدینطریق شاه اسماعیل را ازدوسو درمیان گیرند و باسانی ازپای درآورند.

درین نامه درباره شاه اسماعیل چنین نوشته بود:

«... مدتیست که اهالی بلاد شرق از دست صوفی بچه لثیم ناپاک انیم افاک ذمیم سفاک بجان آمده اند. با طائفه گمراه که «ومن الناس من يتخذ من دون الله اندادا يحبونهم كحب الله» و فرق ضاله سرنگون که «يقطعون ما امر الله به ان يوصل و يغسدون في الارض اولئك هم الخاسرون» حسب حال ایشانست بايقاد نار تعدی دود از خانمانها بر آورده و بهر ناحیه که قدم نهاد كره خاک آن ناحیه را گوی صولجان فتنه و فساد گردانید تا از صف نعال فرمانبری بصدر صفة فرمان دهی ترقی یافت. در رقه بعه آن دیار چون خط ترسا کز روی را شعار و دثار خود ساخت. دماء مکرمه و محصونه و فروج محرمه و مصونه را در معرض استباحث داشت. اهل و عیال و مال و منال مسلمانان و حرث و زرع و نسل و ضرع مستهلك و دفائن و ذخایر اکابر و اصاغر همه عرضه تلف گشت. از قتل واسر و شکنجه و زجر آنچه درین عهد بمسکینان مظلوم از آن ظلوم و غشوم رسید اسباط بنی اسرائیل را از آل فرعون جبار و سکان بیت المقدس را از بخت نصر غدار نرسید. دیرست که چشم آن غنوده بختان چون بخت و خرد صاحب دولتان روی خواب ندیدست ...»

«... حالیا نسما ت بواعث نعمت از میب الامور مرهونه باوقاتها وزیدن گرفت و نفعات غیرت دین محمدی علی واضعه افضل الصلوة نوائر عصیبت پادشاهانه ما را اشتعال داد و صیانت ناموس شریعت احمدی علیه اکمل التحیات خاطر عاطر جهانبانی را باحر از مشوبات جهاد تحریر و تحضیض فرمود و شهنشوار همت عالی نهمت پای عزیمت اناظالم ان لم انتقم عن الظالم، در آورد. بعد از استخاره ملك متعال و استشارت ملهم عقل فعال، رای جهان آرای بقلع و قمع آن مفسد خودکام و ملحد خود رای مقرر و مصمم گشت. بالشکری انبوه و گروهی پرشکوه... برون از حد و عد، هریکی در شمشیر زنی و خنجر گذاری بسان خورشید و بهرام مشهور جهان و همچون شهاب و سماک رامح در نیزه بازی و نیراندازی مشارالیه بالبنان است، عن قریب نهضت همایون بر سر آن سر لشکر جنود شیاطین و پیشوای عنود ملاعین و قافله سالار کبر و کین و سر نفر رهنان دنیا و دین مرکز قلب منشرح الصدر است. رجاء و اتق و امل صادقست که بر حسب مضمون منیف من کان لله کان الله له... توفیق الهی رفیق و تأیید نامتناهی همطریق... گشته صباى نصرت بحکم نصرت بالصبا در فضای ولقد نصر کم الله فی مواطن کثیرة علمهای سرانراز را طلاوة خفوق و اهتزاز بخشد ...»

«... جنابعالی راهم بهر والد بزرگوار خویش تقدیمه الله بفقرانه از همه

۱- در نامه «والد» نوشته شده ولی ظاهر «عم» صحیح است. زیرا که شیبک خان عم

عبیدخان بوده است نه پدر او.

پیش بحقیقت معلوم و متصور است که جوهر با کیزه روح در دست بی بها در بحر فطرت که جز غواص صفت تکوین احسن الخالقین کسی را بدو دسترس نیست ...

«خون چنین پادشاه خردمند دانش پسند و عدل پرورداد گسترهدر گشتن بفتوای کتب علیکم القصاص فی القتلای در هیچ مذهب روانیست. وجه اوفی و طریق اولی عندالله و عندالناس آنست که هر جدو جهدی که در آئینه احتمال عقلی و مرایای حیطة فهم و حوزة قوت و همی رخ نماید، مباشرت فرمایند و راه مسارعت پیمایند، باشد که سهام صائب تدبیر بنشانه گاه نهاده تقدیر حسن اصابت نماید ... و وجود ناپاک آن ظالم غاشم از میان برخیزد!...»

سلطان سلیم پس از بیست و دو روز اقامت در شهر استانبول از آنجا به اسکوتاری آمد و بطرف ایران حرکت کرد و سه روز بعد، در ۲۷ آناه، از محل از نکمید نامه ای تهدید آمیز بزبان فارسی، بوسیله قلیچ نام، که از طرف شاه اسماعیل بجاسوسی آمده و دستگیر شده بود، برای حریف زورمند خود فرستاد و در آن نامه باو خبر داد که بقصد جنگ عازم ایرانست.

اینک عین نامه او:

«بسم الله الرحمن الرحيم . قال الله الملك العلام «ان الدين عند الله الاسلام ومن يتبع غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه و هو في الآخرة من الخاسرين ، و من جاء موعظة من ربه فانتهى فله ما سلف و امره الى الله و من عادف اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون .»

« اللهم اجعلنا من الهادين المهتدين غير المضلين ولا الضالين و صلى الله على سيد العالمين محمد المصطفى النبي الامين و آله و صحبه اجمعين .»

« اما بعد این خطاب مستطاب از جناب خلافت مآب ما که قاتل الکفرة

۱- برای تمام این نامه رجوع شود به منشآت السلاطین فریدون بیگ، چاپ استانبول در سال ۱۲۷۴ هجری قمری، جلد اول، صفحات ۳۷۴-۳۷۷.

عبیدخان در جوابی که باین نامه در اواخر ماه جمادی الثانی آنسال نگاشت و توسط خورشید بهادر از سرداران ازبک برای سلطان سلیم خان فرستاد، نوشت که دفع و رفع «زنادقه اوباش و ملاحظه قزلباش» را از «واجبات دینیه و فرائض عینیه» میدانند و پس از وصول نامه سلطان با «جمیع میرزایان و خان و سلطان و بهادران و اعلان نژادان و امراء الوس و امراء تومان و زعماء چپوش و مرزبانان و جمله طایمان و تابعان ازبکیت و جغتای دودمان چنگیزخان» مشورت کرده و در صدد لشکر آرائی و اتفاق برتصمیم ازاله آن گروه مکروه متغلبه و فرقی ضاله فرضه هستند. - برای اصل نامه رجوع شود بمنشآت السلاطین، صفحات ۳۷۷ تا ۳۷۹ از جلد اول.

۲- این نامه را تاجزاده جعفر چلبی قاضی عسکر عثمانی انشاء کرده بود. منشآت السلاطین صفحات ۳۷۹ تا ۳۸۱.

والمشركين ، قامع اعداء الدين ، مرغم انوف الفراعين ، معفرتيجان الخواقين ، سلطان الغزاة والمجاهدين ، فریدون فرسکندر در کینغسرو عدل و داد ، دارای عالی نژاد ، سلطان سلیمشاه بن سلطان بایزید بن سلطان محمدخانیم ، بسوی تو که فرمان ده عجم ، سپهسالار اعظم ، سردار معظم ، ضحاک روزگار ، داراب گیرودار ، افراسیاب عهد ، امیر اسماعیل نامدار سمت صدور یافت تا خبیر و آگاه باشی که فعل فعال برحق و صنع جواد مطلق هرچند معلل بالفرض نیست متضمن مصالح و حکم نامتناهیست . كماورد في الكتاب المبين «وما خلقنا السموات والارض وما بينهما الا عين » حکمت خلقت انسان که عین اعیان و نقاوه جهان و خلاصه اکوانست ، كما قال عز و علا « وهو الذي جعلكم خلائف في الارض » اما از آن جهت که افراد این نوع بجماعت لطافت روحانیت و کثافت جسمانیت مظهریت اسماء متقابله را قابلیت دارد ترقب غایت و تحقق خلافت بی اطاعت شریعت مقدسه و الی خطه نبوت علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات صورت نبندد .

«هر آینه شرایع نبوی فوز و سعادت دو جهانی و سبب مغفرت جاودانست پس هر که از مطاوعت احکام الهی رخ تابد و از دائره انقیاد اوامر و نواهی بیرون آید و هتک پرده دین و هدم شرع متین را قیام نماید ، بر کافه مسلمین عموماً و سلاطین عدل آئین خصوصاً واجبست که ندای «یا ایها الذین آمنوا کونوا انصار الله» بگوش هوش بشنوند و در دفع مکاید و رفع مفساد آن مفسد بحسب الاستطاعة و الامکان بجان کوشند .

«مقصود ازین تشبیب آنست که با تفرقه جماعت بایندریه بحکم بیت:

چویشه تهی گردد از زره شیر هفال الدرآید بیانگ دلیر

از طریق تعدی امارت بلاد شرقی را متصدی گشتی و از کنج مذلت فرمان بری بصفه باحشمت فرمانفرمائی قدم نهادی ، ابواب ظلم و بیداد را برای مسلمانان باز کرده زندقه و الحاد را بایکدیگر از دواج و امتزاج دادی و اشاعت فتنه و فساد را شعار و دثار خود ساخته علمهای ستمکاری برافراشتی ، شاهی و فرمانروائی را بر حسب دواعی هوای نفس و رغبات طبیعت حل قیود شریعت و اطلاق از نوامیس ملت پنداشتی . مقابح افعال و مساوی احوالت چون اباحت فروج محرمه و اراقت دماء مکرمه و تخریب مساجد و منابر و احراق مراقد و مقابر و اهانت علما و سادات و القاء مصاحف کریمه در قاذورات و سب شیخین کریمین رضی الله عنهما ، همه بعد تو اتر بیوست . ائمه دین و علماء مهتدین رضوان الله علیهم اجمعین کفر و ارتداد ترا با اتباع و اشیاعت که موجب قتلست ، علی رؤس الاشهاد متفق الکلام و الاقلام باسره هم فتوی دادند :

« بناء على ذلك ما نیز جهت تقویت دین و اعانت مظلومین و اغاثت ملهوفین و اطاعت اوامر الهی و اقامت مراسم ناموس پادشاهی ، بجای حریر و پرنیان زره و خفتان پوشیدیم بعنایة الله و حسن توفیقه ، الوبه ظفر دثار و عبا کر نصرت شعار و شیران کارزار و دلیران خنجر گذار ، که چون تیغ از نیام غضب

بر آرند عدوی مدبر را قاطع بدرجه طالع گراید ، و چون تیربکمان کین دارند سهم موت الخصم بیرج قوس در آرد ، در شهر صفر ختم بالخیر والظفر از دریا عبور فرمودیم بدان نیت که اگر تأیید باری عزوجل یاری کند ، بسر پنجه قوت کامکاری دست و بازوی ستمکاریت برکنیم و از سر قدرت سروری سودای صدفی از سر سراسیمه ات بدرکنیم ، مفسد شروشورت از سر عجزه و مسکینان برداریم و از آن آتش که در خانمانها زده ، دود از دودمانت بر آریم . « من زرع الاجن حصد المحن » . چون قبل السیف تکلیف الاسلام حکم شریعت مصطفویست علیه السلام ، این نامه نامی حلیه تحریر و تحبیر یافت که نفوس آدمی زاد متفاوتست که الناس معادن کمعادن الذهب والفضة ، ملکات ردیه در بعض مزاج طبیعی است ، قابل زوال نیست ، که زنگی بشستن نگردد سفید. و در بعضی عادیست از مزاولات شهوات و ممارست خسایس و اهمال طبیعت ناشی است ، آنرا امکان ازاله هست ، از آن گفته اند که فته اشرا بتادیب و تعلیم از مقوله اخیار باشد . بنا بر احتمالی اگر خود را در سلك زمرة « والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم » منسلك و منخرط گردانی ، در همه حال خدای متعال را حاضر و ناظر دانی ، از کارهای بدو کردارهای ناصواب و سیرتهای زشت پشیمانی نمائی ، و از درون دل و صمیم جان بتوبه و استغفار در آئی و آن قلاع و بقاع که زمینش در زمان پیشین سم ستور لشکر منصور ماراروی مالیده و از نعال مطایا هر گوشه از آن نواحی حلقه افکنندگی بکوش کشیده بود ، از مضافات ممالک عثمانی محسوب داشته بندگان سده عظمت پناه مارا بسپاری ، سعادت تراست ، از نواب کامکاری غیر از نکوئی و دلجوئی و عاطفت و خوش خوئی دیگر چیزی نبینی ، و اگر چنانچه ، بیت :

ازود جز بوقت مرگ از دست

خوی بد در طبیعتی که نشست

بر آن اعمال قبیحه و افعال فزیحه مصر و مجد باشی ، ان شاء الله تعالی الاعز ، عرصه آن مملکت که از روی تغلب بدست تصرف افتاده است ، عن قریب مخیم اردوی عسا کر نصرت مآثر ما خواهد شد . مدتیست از غایت سبکساری سودای سرداری در سرداری ، و از فرط خودرائی دعوای جهانگیری و کشور گشائی بر زبان آری - **چومردی به میدان مردان در آئی** - که هر چه نهاده پرده تقدیرست بظهور آید « والامر یومئذ لله » والسلام علی من اتبع الهدی . حرر ذلك فی شهر صفر المظفر سنه عشرين و تسعمائة ، بیورت از نکمید .»

سلطان سلیم خان پس از فرستادن این نامه به **ینی شهر** مرکز اجتماع لشکریان ترک رفت. در آنجا **حسن پاشا بیکار بیکری روم ایللی** و سپاهیان «ینی چری» که از متصرفات اروپائی عثمانی رسیده بودند ، بدو پیوستند . از **ینی شهر** سلطان سلیم راه ایران پیش گرفت و در محل **سیدغازی** ، برای اینککه افراد «ینی چری» را راضی کند ، بهر يك هزار

آقچه^۱ پول نقره ترك اعطا کرد^۲. سربازان ینی چری، چنانکه پیش ازین نیز اشاره کرده ایم، همیشه حاضر خدمت بودند و حقوق سالانه معین و معلوم داشتند، و اینگونه انعامات در موارد استثنائی، مانند تاجگذاری سلطان یا در آغاز جنگهای بزرگ برای جلب خاطر ایشان داده میشد.

در «سیدغازی» سلطان سلیم برای سپاه خود، دسته خاصی بعنوان طلايه یا پیش قراول تعیین کرد که مرکب از بیست هزار سوار صاحب تیول بود، و همانندی آنرا بیکی از سرداران ترك بنام **احمد پاشا دوقه کین اوغلی** سپرد، و ایندسته را پیشاپیش سپاه روانه کرد، تا اطلاعات و اخباری از نقشه های جنگی دشمن و وضع سپاهیان ایران بدست آورند.

سپس از ط-ریق **قونیه** به **قیصریه** رفت و در آنجا چند روزی

توقف کرد تا مگر بتواند **علاءالدوله ذوالقدر** را با خود متحد

سازد و از قوای او نیز بر ضد شاه اسماعیل استفاده کند، و چون

علاءالدوله، که تحت الحمایه سلطان مصر بود، از قبول چنین اتحادی سرباز زد، ازو

خواهش کرد که دسته ای از سواران زبده ذوالقدر را برای تقویت سواره نظام عثمانی همراه

اردوی او کند. ولی امیر سالخورده ذوالقدر این خواهش او را نیز نپذیرفت و حتی راضی

نشد که در حفظ بیطرفی هم تعهدی کند، و هنوز مذاکرات سلطان سلیم با وی پایان نیافته،

بسواران خود دستور داد که نهانی بقورخانه و آذوقه اردوی عثمانی دستبرد زنند^۳!

Aspre-۱

۲- در روز هفتم ربیع الاول ۹۲۰ هجری قمری.

۳- حسن روملور در احسن التواریخ می نویسد: «علاءالدوله مدار خود را بر مکر و تزویر نهاده بود. هر بار که رسولان سلطان روم بنزد وی می آمدند، او جمعی از ملازمان خود را رخوت مصریان می پوشانید و بمجلس آورده می گفت که ایشان ایلچیان مصرند و تحف بسیار آورده اند و در نزد رسولان روم میفرمود که ایشان را ابتدای بسیاری کردند، و به - ایلچیان روم می گفت که تابع سلطان روم و از مصریان بیزارم، و بر رسولان سلطان مصر نیز بر همین منوال سلوک میکرد و از طرفین زر بسیار میگرفت، و دایم می گفت دومرغ دارم، یکی بیضه طلا میکند و یکی بیضه نقره، که مدعی سلطان روم و مصر باشد.»

سلطان سلیم از رفتار وی بی نهایت درخشم شد، ولی چون دشمن بزرگتر در مقابل داشت، موقتاً با اعلاءالدوله بمدارا رفتار کرد، و ناگزیر گروهی از سپاه خود را نیز در تمام مدتی که با شاه اسماعیل می جنگید، در سرحدات قلمرو امیر ذوالقدر گذاشت، تا از حملات احتمالی وی جلوگیری کنند، اما پس از آنکه در جنگ چالدران بر شاه اسماعیل غالب شد، چنانکه در صفحات بعد خواهیم گفت، بتلافی رفتار اعلاءالدوله بر سر او ناخت و در جنگ سختی او را کشت و تمام متصرفانش را ضمیمه خاک عثمانی ساخت. سلطان سلیم از قیصرید به سیواس رفت و در آنجا سپاه خود را سان دید. عدد سپاهیان عثمانی از پیاده و سوار و توپخانه درین

سان سپاه

محل به ۱۴۰۰۰۰ میرسید، و این عده تقریباً مرکب از دسته‌های زیر بود:

| | |
|--------|------------------------------|
| ۵۰۰۰۰ | سپاهی صاحب تیول اروپا و آسیا |
| ۱۵۰۰۰ | سواران خاصه سلطان |
| ۲۰۰۰۰ | آکنجی‌ها |
| ۱۲۰۰۰ | ینی‌چریاں |
| ۱۲۰۰۰ | عزبها |
| ۱۰۰۰ | پیادگان خاص سلطنتی |
| ۲۰۰۰۰ | توپخانه و ذخائر و بنه |
| ۱۰۰۰۰ | متفرقه (برای راهسازی و غیره) |
| ۱۴۰۰۰۰ | جمع |

تجهیزات توپخانه سپاه نیز ازین قرار بود:

| | |
|-------|--------------------------------------|
| ۲۰۰ | توپهای بزرگ چرخدار |
| ۱۰۰ | توپهای کوچک که بر پشت شتر می‌گذاشتند |
| ۲۰۰۰ | اسبان توپخانه |
| ۲۶۰۰۰ | شتران اردو |

فرماندهی سپاه عثمانی نیز بدین صورت تقسیم شده بود:

- فرماندهی کل سپاه: سلطان سلیم خان، یاوز.
- فرماندهی سپاه آناتولی: سنان پاشا بیگلربیگ آناتولی.
- فرماندهی سپاه قرامان: هفتم پاشا، بیگلربیگ قرامان.

۱- روز هشتم جمادی الاول ۹۲۰ هجری قمری

۲- برخی از مورخان عدد شتران اردوی عثمانی را شصت هزار نوشته‌اند

فرماندهی سپاه روم ایلی : حسن پاشا ، بیگلر بیگ روم ایلی (روملی)
فرماندهی کل پیاده نظام : اسکندر پاشا .

فرماندهی سپاه بنی چری : اوغلو عثمان آقا ، سگبان باشی .
فرماندهی سواره نظام سبک اسلحه (آکنجی ها) : قراجه محمد پاشا .
فرماندهی سواران پیش قراول : احمد پاشا دو قه کن اوغلی .

در سیواس سلطان سلیم خان چهل هزار از لشکریان ترك جدا کرد و در فاصله قیصریه و سیواس گذاشت ، تا عقب اردوی عثمانی را حراست و از انقلابات احتمالی ، که ممکن بود از طرف هواخواهان شاه اسماعیل و شیعیان این حدود ایجاد گردد ، جلوگیری کنند . زیرا با وجود آنکه سلطان عثمانی چهل هزار از مردم شیعه و صوفیان آناتولی و ولایات سرحدی ایران و عثمانی را کشته بود ، هنوز عده ایشان درین ولایات فراوان بود .

از طرفی نیز چون محمد خان استاجلو سردار ایران بفرمان شاه اسماعیل آنزوقه تمام این ولایات را نابود کرده و راهها را ویران ساخته بآذربایجان عقب نشسته بود ، سلطان سلیم سپاهیان سابق الذکر را مأمور کرد که برای اردوی او آنزوقه و علوفه کافی فراهم سازند .

علاوه بر آن سلطان سلیم دستور داده بود که از ولایات اروپائی و غربی عثمانی آنزوقه و مهمات کافی بوسیله کشتیهای ترك ببندر طرابوزان بفرستند تا از آنجا با قاطر و شتر بمحل اقامت اردو ، هر جا که باشد ، فرستاده شود . ولی آنزوقه و مهماتی که از بندر طرابوزان بجانب اردو حمل میشد ، پیوسته در معرض دستبرد گرجیان و طوائف ترکی که با شاه اسماعیل همدستی و اتحاد داشتند بود .

از سیواس سلطان عثمانی چند تن از سرداران ترك بنام

قراچه پاشا و علی بیگ ، میخال اوغلو را با فرحشاد بیگ بایندری

آق قویونلو ، که بخدمت او پیوسته بود ، مأمور کرد که برای

کسب خبر از حرکت سپاه ایران پیشاپیش اردو حرکت کنند .

سپس نامه عتاب آمیز دیگری بشاه اسماعیل نوشت ، و بوسیله یکی از جاسوسان شاه

که دستگیر شده بود بایران فرستاد .

نامه دوم

سلطان سلیم خان

بشاه اسماعیل

اینک متن نامه دوم سلطان سلیم خان اول بشاه اسماعیل ۱:

انه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم. الاتعلو اعلى و اتونى مسلمين
 وصلى الله على خير خلقه محمد وآله وصحبه اجمعين. هذا كتاب انزلناه مبار كأفاتبعوه
 واتقوا الملکم تفلحون. اين منشور ظفر طغرا کالوحى النازل من السماء بمقتضای ، وما
 کنا معذبين حتى نبعث رسولا ، از حضرت ابهت منزلت ما که خلیفه الله تعالی والدنیا
 بالطول والعرض مهبط ، واما ما ینفع الناس فیمکت فی الارض ،
 سلیمان مکان اسکندر نشان مظفر فر فر بدون ظفر ، قاتل الکفرة الفجرة ،
 کافل الکرام البررة ، المجاهد المرابط المنصور المظفر ، اللیث ان الاسد ابن الغضنفر ،
 ناشر الواء العدل والاحسان ، سلطان سلیم شاه ابن سلطان بایزید بن سلطان محمد
 خانیم بجانب ملک ملک عجم ، مالک خطه ظلم وستم ، سرور شرور و سردار ارشار ،
 داراب زمان ضحاک روزگار عدیل قایل ، امیر اسماعیل عز صدور یافت . معرب از
 آنست که از بارگاه عزت و پیشگاه الوهیت یرلیخ ، توئی الملک من تشاء ، بتوقیع
 ما یفتح الله للناس من رحمة فلامسک لها ، کلک تقدیر باسم سامی مارقم زده ، لاجرم
 او امر و نواهی نو امیس الهی و امور احکام شاهنشاهی رادرفضای زمین چون قضای
 آسمانی نفاذ داد . ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء ، و چون بتواتر آحاد استماع افتاد
 که ملت حنیفه محمدیه ، علی واضعها الصلوة والتحیه ، را تابع رأی ضلالت آرای
 خود ساخته و اساس دین متین را بر انداخته ، لوای ظلم را بقواعد تعدی بر افراخته ،
 نهی منکر و امر معروف از مغایر شریعت دانسته ، شیعه شنیعه خود را بتحلیل فروج
 محرمه و اباحت دماء محترمه تحریض نموده بحکم سماعون للمکذب کالون للسهب ،
 باستماع کلمات مزخرفات و اکل محرّمات نموده - مسجد خراب کرده و بتخانه ساخته -
 پایه بلند پایه منابر اسلام را بدست تعدی درهم شکسته ، فرقان مبین را اساطیر
 اولین خوانده ، اشاعت شناعت را باعث شده نام خود حارث کرده ، هر آینه
 بموجب فتوای عقل و نقل علمای اعلام ملت و اجماع اهل سنت و جماعت ، بر ذمت
 همت عالی نهمت ما ، که علو الهمة من الایمان نصره لیدن الله المنان ، قطع وقیع
 ورد و منع رسوم محدثه که رسم قدیمست ، کماورد فی قوله علیه السلام : من احدث
 فی امرنا هذافهورد ، و فی روایة : من عمل عمالا لیس علیه امرنا فهورد ، متحتم و لازم
 گشت ، و چون قضای ربانی و تقدیر صمدانی اجل اجلة کفرة فجره را در قضاة اقتدار
 مانهاده بود ، کالقضاء المبرم توجه آن دیار نمود و بامثال امر : لاتدز علی الارض
 من الکافرین دیاراً ، ان شاء الله العزیز اقدام کردیم تا از صولت تیغ ظفر دثار صاعقه
 کردار خار و خسی که در جو بیار شریعت غرا بنورسته و چون بقله الحما نشو و نما
 یافته ، از بن بر آورده در خاک مذلت اندازیم . تا لگد کوب حوافر مرسلات گردد
 که : و جعلوا اعزة اهلها اذلة و کذاک یفعلون ، و از صدمه گرز کین آئین مغز
 اعدای دین که بخیمال خام پخته شده ، طعمه شیران دلیران غزاة سازیم ، و سیمعلم
 الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون .-

من آنم که چون بر کشم تیغ تیز
کیاب از دل نره شیران کنم
شود صید زاغ کمانم عقاب
اگر در نبردم تو کم دیده
ز خورشید تابان عنانم پیرس
اگر تاج داری مرا تیغ هست
امیدم چنانست ز نیروی بخت
که بستانم از دشمنان تاج و تخت

بموجب الدین النصیحة ، اگر روی نیاز بقبله اقبال و کعبه آمال آستان
ملائک آشیان ما ، که محال رحال رجالت آوردی و دست تعدی از سر زبردستان
که پایمال ظلم و طغیان گشته اند ، کوتاه کردی و خود را در سلك التائب من الذنب
کمن لا ذنب له ، منسلك گسردانیدی ، و در مذهب و ملت تبعیت سنت سنیه حنیفه
محمدیه ، علیه الصلوة و التحیة و آله الطاهرین و اصحابه المهتدین رضوان الله علیهم
اجمعین ، که : اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم ، کردی ، و آن بلاد را
باسرها از مضافات و متعلقات ممالک محروسه عثمانیه شمردی ، هر آینه عنایت پادشاهی
و عاطفت شاهنشاهی ما شامل تو گردد .

سایه عدل و عنایت بسراو فنکنیم هر که چون مهر نهد روی بخاک درما
زهی سعادت آنکس که این اجابت کرد .

والایحکم : العادة طبیعة ثانیه ، بر مقتضای طبع شرانگیز فتنه آمیز
که : ما بالذات لایزول بالعرض ، با سیه دل چه سود گفتن و غط ، بتأیید الله و
حسن توفیقه ، سرهر تاجداری تاج داری سازم و بساط بسطت زمین را از آن
نفوس بردازم . الا ان حزب الله هم الغالبون ، دست ستمکاران را بقوت سربنجه ید بیضا
پیچیده در هم کنم که : یدالله فوق ایدیهم . باید که پنبه غفلت از گوش هوش بیرون
کرده کفن دردوش گرفته مهیا باشید که بموجب ، انما توعدون لات ، عسکر
ظفر مخصوص ، کانهم بنیان مرصوص ، چون اجل مسمی نداء اذا جاء اجلهم
لایستأخرون ساعة و لایستقدمون ، در دهند و بحکم اقتلوهم حیث وجدتموهم
عامل شوند ، دمار از روز گارت بر آرند و در آن دیار دیار نگذارند . والله الامر
من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله
رب العالمین .

اردوی سلطان سلیم در روز بیستم جمادی الاول سال ۹۲۰ هجری قمری ، برودخانه

چای صوفی که سرحد ایران و عثمانی بود ، رسید . روز دیگر چون **نور علی خلیفه**
روملو سردار قزلباش با سواران خود بدستور شاه اسماعیل « ارزنجان » را ترک گفته
بآذربایجان رفته بود ، جمعی از مردم ارزنجان نزد سلطان آمدند و برای شهر خود امان
خواستند . سلطان سلیم ایشان را امان داد مشروط بدانکه باردوی اوغله و آذوقه بفروشند .

دو روز بعد نزدیک قلعه کماخ نامدای از خان محمد استاجلو حکمران ایرانی «دیار بکر» بوسیله ملازمان حاکم «طرابوزان» بسططان رسید. خان محمد این نامه را بدستور شاه اسماعیل در جواب نامدای که توسط قلیچ نام جاسوس ایران فرستاده بودند نوشته،^۱ و با آن یک قبضه شمشیر و یک دست جامه زنان همراه کرده بود، که یا شمشیر ببینند و بچنگ آیی، یا جامه زنان بپوش. ولی حامل نامه را ملازمان حاکم طرابوزان بطمع اسباب و نفوذ او کشته بودند.

پس از آن سلطان سلیم بدشت یاسی چمن (نزدیک ارزنجان) رفت و هجده روز در آنجا ماند. درین محل جاسوسان خبر آوردند که شاه اسماعیل اصلاً در خیال جنگ و مقابله با قوای عثمانی نیست، بلکه میخواهد معبر اردوی دشمن را ویران کند و او را بداخله ایران بکشد، تا فصل زمستان فرا رسد و سربازان ترك از سرما و گرسنگی تلف شوند. سلطان سلیم خان دستور داد که جاسوسان را بزدان افکندند تا این اخبار فاش نشود و مایه طغیان سپاهیان نگردد. مردی نیز بنام احمد جان از طرف محمد بیگ پسر فرحشاد بیگ آق قویونلو، که در کردستان ایران بسر می برد، وارد رسید که اظهارات جاسوسان مذکور را تأیید میکرد و نامه ای از «محمد بیگ» در جواب نامه سلطان سلیم خان^۲ داشت که امیر آق قویونلو از بیم شاه اسماعیل با آب پیاز نوشته بود. برای این که میزان قدرت و تسلط شاه اسماعیل و رعبی که مردم ایران از او در دل داشته اند، بر خوانندگان معلوم گردد، عین نامه محمد بیگ را در اینجا نقل می کنیم:

«عرضه عرضة عظمت و جلال لا يزال عالیا بعون الملك المتعال آنکه در اواخر ربیع الآخر عمت میامنه، فرمان قضا جریان با حاجی قدیمی والد ماجدم قدوة الاما جدوالاعیان احمد جان زید قدره بروجه ستر و خفا باین بنده بی ریا در رسید و در گوشه تنهایی با کمال مبتلائی آهسته آهسته گشاده و نهانی نهانی خواننده هر سطر را که با شوق و نشاط مطالعه کرده مضمون جواهر مکتونش را معلوم مینمودم شروع بسطر دیگر نا کرده پیشینه را با ب دیده می شستم و باین طریق از دیده کج بین حساد می نهفتم و با خویشان همواره میگفتم، ترسم

۱- متن این نامه بدست نیامد.

۲- سلطان سلیم خان در اواخر ماه صفر سال ۹۲۰ از محل از لیک نامه ای به محمد بیگ نوشته از خواسته بود که با وی متحد گردد و در آن هنگام که وی بایران لشکر می کشد از یاری دریغ نکند. رجوع کنید به منشآت السلاطین فریدون بیگ، جلد اول، صفحه ۳۸۱

که سرم در سر این نامه رود . اتفاقاً هیچکس ازین سرخفی اطلاع نیافته بعالم - السروالخفیات تکیه کنان جوابش را بآب پیاز در ریاض راز نوشته با قاصد مشارالیه اعاده کرد . اگر چه راقمش که از نیکخواهان اوجاغ ماست بعد از ایمان او بفلاظ شداد خبردار شده است اما از او باکی نداریم . بیم ما از آنست که مبادا نواب اخلاس مآب گرفتار گشته همگی مستحق عتاب و عقاب گردیم . حسبی الله و نعم الوکیل . درهرباب توکل بجناب مسبب الاسباب کرده امیدواریم که پرستاریم (؟) و بزرگوار سرکار بندگان خویشان بعنایت خود نگه دارد و مارا بمنزل مقصود در رساناد . فهو المراد حاکمند امر کم اعلیٰ»

سلطان سلیم خان پس از وصول این اخبار ، برای آنکه شاه اسماعیل را بجننگ برانگیزد ، نامه دشنام آمیزی بزبان ترکی برای وی فرستاد و او را فقط اسماعیل بهادر خطاب کرد و چون شهریار صفوی بنامه های دو گانه او جوابی نداده و سرداران قزلباش نیز بفرمان وی از جلو سپاه عثمانی عقب نشسته بودند ، خرقه و عصا و مسواک و تسبیح و کشکولی نیز با نامه خود همراه کرد . منظورش از فرستادن این اشیاء آن بود که شاه اسماعیل را بترس و احتیاط و درویش خوئی سرزنش و تحقیر کند و باو در پرده بگوید که عقب نشینی و احتراز از جننگ شایسته دلیران و مردان بیباک نیست . بهتر آنست که بجای شمشیر خرقه و کشکول و سبجه و عصا برگیرد و مانند نیاکان خود بکار درویشی و صوفیگری مشغول شود !

ضمناً در نامه خود بشاه ایران خبر داد که چهل هزار سپاه ذخیره میان سیواس و قیصریه مستقر ساخته و بزودی وارد خاک آذربایجان خواهد شد .

اینک ترجمه نامه او بشاه اسماعیل :

« اسمعیل بهادر اصلح الله شأنه . در وصول مثال لازم الامتثال واضح گردد که چون بحد تو اتر رسید که برای هتک پرده اسلام و هدم شریعت سیدالانام علیه السلام قیام تام نموده لهذا ائمه و علما کثر هم الله امثالهم الی یوم الجزاء باسرهام فتوی دادند که بواسطه اظفار خنجر و تیغ آبدار حک کردن نقطه طینت مضرت نهادت که مرکز دائره فتنه و فساد است از صفحه روزگار بکافه مسلمین عموماً و بسلاطین اولی الامر و بخواقین ذوی القدر خصوصاً از جمله واجبات است . بنا بر این محض از برای احیای مراسم دین محمدی و اقامت ناموس شرایع احمدی ، بالشکر بی شمار دشمن شکار ، بقصد تو بیلاشرفتی توجه همایون نموده و در مضمون

شریف نامه‌های سابق که چندماه پیش ازین فرستاده شد فرموده بودم هنگامی که نواحی و اراضی که از جهة شاهی در تصرف تست بظل ظلیل رایات فتح آیات من مستعد گردد، اگر مردی بیدان بیا، که مشیت و ارادت حق سبحانه و تعالی بهره تعلق گرفته بظهور بیاید. غرض ازین اخبار این بود که چندماه قبل ازین تو نیز متنبه شده در تدارك اقدام نمائی و در آینده بهانه نیاری و نگویی که غافل بودم و ایام مساعد نشد که تمام اهالی حوزه حکومت خود را جمع نمایم.

«مدتیست مدید که از مزاحمت نفوس متکاثره جهان گرفتار ضیق النفس و از مصادمت سلاح و سنان هوا دچار ضیق النفس و از نعل مطایبا جرم زمین آهن پوش و از طنین نای روئین طاسچه علین برخوردار گردید. عجب است که درین اثنا وضعی که ابهام از جرأت نماید سرأ و جهرأ و خیرأ و شرأ از تو ظاهر نگردید لاسیما درین حالت که تلال و جبال آذر بایجان از نشانه سم ستور لشکر منصور مانند سپهر پرهلال شده، حال نیز نه نام و نشانی از تو پیدا و نه اثری از وجودت هویدا است. چنان مستور العالی که وجود و عدمت علی السواست.

«هر کس که دعوی شمشیر زنی دارد سینه را چون سپر هدف تیر تیز باید ساخت، و هر که ادعای سروری دارد از زخم تیغ و تبر نمی‌هراسد. عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد «بر آنانکه سلامت را پرده نشینی اختیار می‌کنند و از بیم مرگ جرأت شمشیر بستن و براسب نشستن ندارند، نام مردی نهادن خطاست.

در مرگ آنکو بکوبد بیای بزین اندر آید بجنب زجای

«حالیاً سببش دانسته شد که چرا باین شدت از زوا در زاویه خمول گزیده و بدین درجه اختفا کرده. همانا که این رعب و هراس از کثرت لشکر ظفر استیناس بر تو مستولی شده است. اگر این احتمال باعث باشد محض مصلحت ازالۀ این معنی اینک چهل هزار لشکر نامدار از اردوی ظفر شمار جدا کرده فرمودیم که فیما بین سیواس و قیصریه در اردوی جداگانه بمانند. برای دشمن ارخای عنان و توسیع دائره میدان بیشتر ازین نمیشود. اگر در طینت توفی الجملة شمه از غیرت و حمیت باشد البته بیدان جنگ ما آمده بالشکر من مقابله خواهی کرد تا در ازل هر چه مقدر است در معرض بروز جلوه گر گردد انشاء الله تعالی. والسلام علی من اتبع الهدی. حرره فی اواخر اولی الجمادین سنه ۹۲۰ یورت ارزنجان.»^۱

اتفاقاً در همین ایام، یعنی در روز ۲۷ ماه جمادی الاول، هنگامی

نامه شاه اسماعیل که سلطان سلیم در محل آق‌ده نزدیک قلعه کماخ بود، سفیری
بسلطان سلیم بنام شاه قولی آقای بوی نوگر، از جانب شاه اسماعیل باردوی

۱- کتاب انقلاب الاسلام، نسخه خطی کتابخانه ملی، صفحات ۱۶۳ تا ۱۶۶. منشآت السلاطین،

عثمانی رسید و نامه‌ای آورد که شهریار ایران در جواب نامه‌های سلطان سلیم، بایک قوطی طلاپراز تریاک فرستاده بود، وعین آنرا درین جا نقل می‌کنیم:

سلامی که بمعجت مشحون و پیامی که بمودت مقرون باشد، بحضرت جنت حضرت اسلام پناه سلطنت دستگاہ المنظور بانظار الملك الاله مبارزالدولة والسلطنة والدنيا والدين سلطان سلیم شاه ایدہ الله بالدولة الابدية وادامہ بالسعادة السرمدية متحف و مهدی داشته آرزومند شناسند. بعد هذا مکاتب شریفه مرة بعد اخرى بدرجۃ الشیء لا یشئ الاوقد یشلت رسیده مضامین آن چون مشعر بعدوات ومبنی از جرأت وجلادت بود از آن حظ بسیار نمود. لکن مبدأ ومنشأ آن ندانستیم که چیست. در زمان والد جنت مکانش انارالله برهانه که نهضت همایون ما بسبب گستاخی علاءالدولة ذوالقدر بمرز وبوم روم واقع شد از جانبین بجز دوستی و یکجہتی چیزی دیگر نشد و با آنحضرت نیز در آن وقت که والی طرابوزان بودند اظهار یکجہتی می‌کردیم. حالا باعث کدورت معلوم نگشته بود. چون باقتضاء سلطنت باین خصوص عازم گشته‌اند سهل باشد.

ستیزه بجائی رساند سخن که ویران کند خانمان کهن

غرض ما از تغافل آن صوب دو چیز بود، یکی آنکه اکثر سکنه آن دیار مریدان اجداد عالی تبار مانند، رحمهم الله الملك العفار، دوم آنکه محبت ما بآن خاندان غزا عنوان قدیمست، و نمی‌خواستیم که شورشی چون عهد تیمور بآن سرزمین طاری شود و هنوز هم نمی‌خواهیم و باین قدرها نمی‌رنجیم و چرا برنجیم. خصومت سلاطین رسم قدیمست

عروس ملک کسی در کنار گیر دنگ که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد

اما کلمات نامناسب و جہی ندارد و همانا آن اقوال از افکار العباد فکار منشیان برشی و محرران تریاکمی که از قلت نشئه از سردماغ خشکی نوشته فرستادند و این همه توقف نیز خالی از ضرورتی نبوده می‌پنداریم. بنابر آن حقہ ذہبی مملو از کیفیت خاصه مختوم بمهر همایون مصحوب دارنده قدوة المقربین شاه قولی آقای بوی نو کر زقت سلامة ارسال رفت، تا اگر لازم باشد بکار داشته بزودی در رسند، تابعون الهی آنچه در پرده تقدیر مکنونست صورت پذیر گردد. فاما فکری بر اصل کرده و بسخن هر کسی مفید نشده اندیشه بر اصل نمایند که بشیمانی اخیر مفید نمی‌شود. و ما در وقت تحریر این نامه بشکار حدود صفاهان بودیم. در حال بتدارک مقابله مشغول گشته از سردوستی جواب فرستادیم بهر نوع که می‌خواهند عمل کنند.

بس تجربه کردیم درین دیر مکافات با آل علی هر که در افتاد بر افتاد
و مزبور را نرنجانیده راه دهند که ولا تزر وازرة وزرا خری، و چون کار بجنگ

انجامد تاخیر و تراخی را جایز ندارند. اما از راه عاقبت اندیشی در آیند و السلام.



چنانکه ملاحظه شد، شاه اسماعیل در جواب نامتهای بی ادبانه و پر عتاب و دشنام آمیز سلطان سلیم خان، نامه‌ای ملایم و شاهانه و آراسته بآداب و احترام نگاشته، و در آن با کمال ذوق و خونسردی و بی اعتنائی و زیرکی سلطان خود خواه و تند خوی و جهانجوی ترك نیشهائی زده بود که تحمل آنها باطبع سرکش و بیحوصله و آتشین وی سازگار نبود پادشاه صفوی با اشاره بحمله تیمور خواسته بود در پرده بساطان سلیم خان گوشزد کند که اگر در جنگ اصرار ورزد بسر نوشت شوم جدش **ایلدرم بایزید خان** گرفتار خواهد شد. فرستادن قوطی تریاک نیز کنایه‌ای تمسخر آمیز به آرزوها و خیالات بی اساس سلطان بود و میخواست باو بفهماند که درهم شکستن سپاه قزلباش و بر انداختن خاندان صفوی امید بوجی است که جز در نشئه تریاک و جهان خیال بحقیقت نمیتواند پیوست.

نامه شاه اسماعیل بر خشم و کینه سلطان سلیم خان افزود، زیرا

ناخر سندی سپاهیان ترك

مشاهده میکرد که مبارز جوئیها و دشنامهای او بسی اثرست و حریف بانهایت زیرکی و خونسردی از نبرد احتراز می کند و بجای آنکه باستقبال وی آید و بجنگ پردازد، میخواست او را بداخله ایران بکشاند و با سوزاندن غلات و ویران کردن دهکدهها و منازل بین راه، سپاه ترك را گرفتار قحط و گرسنگی سازد. هر قدمی که لشکریان ترك در ولایات خالی از علوفه و آذوقه ایران پیش میرفتند، ایشان را بشکست و نیستی نزدیکتر میکرد.

سلطان سلیم چنان از رفتار شاه اسماعیل در خشم و عذاب بود که برخلاف آداب سیاسی سفیر او را گردن زد و روزی در حضور سرداران و وزیران خود فریاد برآورد که: «اگر تا قهر سقر هم عقب نشینی کند دنبالش خواهم رفت!»

کم کم سیاست جنگی پادشاه صفوی بثمر میرسید. ماهها راه بیمائی بیهوده از بی دشمنی که تن بجنگ نمیداد، بینی چریها را فرسوده و نازاضی کرده بود. خاصه که

آنزوقه سپاه روبکاهش میرفت و جیره بندی آغاز شده بود. زمزمه ناخرسندی و طغیان بگوش میرسید. مشاوران و وزیران سلطان نیز از آن لشکر کشی بیحاصل، که بگمان ایشان جز شکست و بدنامی نتیجه ای نداشت، بیمناک بودند. عاقبت **همدم پاشا** بیکار بیک قرامان را، که از کودکی رفیق و ندیم سلطان بود، مأمور کردند که شکایت سر بازان و سرداران را بگوش وی برساند و او را از تعقیب دشمن منصرف سازد.

مأموریت همدم پاشا سخت دشوار بود. هنوز چند کلمه نگفته و بمیان دلائل و علل ناخرسندی و شکایت سپاهیان نپرداخته بود که سلطان خود را خشمگین ساخت و او را از ادامه سخن بازداشت. سلیم مصمم بود که با شاه اسماعیل زور آزمائی کند و مخالفت با تصمیم خود را، هر چند هم که درست و منطقی بود، دلیل ضعف و خیانت می شمرد. برای اینکه نومییدی و بیم را از سپاه خود دور سازد، بیچاره همدم پاشا را برخلاف میل خویش کردن زد و یکی دیگر از سرداران ترک بنام **زینل پاشا** را بجای او گذاشت، و فرمان حرکت داد.

در محل **چرموک** سلطان سلیم که از سکون و سکوت شاه اسماعیل

نامه چهارم

سلطان سلیم بشاه اسماعیل
بجان آمده بود، نامه دیگری بزبان ترکی بدو نوشت که مضمونش اینست:

«اسماعیل بهادر اصلح الله شانه، هنگامی که توفیق رفیع جهانمطاع

و حکم شریف واجب الانقیاد و الاتباع بتو واصل شود، باید بدانی که مکتوب تو بدرگاه سعادت دستگناه من رسید. پس از ادای کلمات جسارت آمیز نوشته ای چیزی که مایه ازدیاد جرأت است ارسال داشتم که در عزیمت مسارعت نموده مارا از انتظار برهانید. ما بنیروی جرأت از راه دور بالشکر بی کران و رایات فتح آیات نصرت نشان، پس از طی مراحل و منازل بمملکت تو داخل شده ایم. در آئین سلاطین اولی الامر و مذهب خواقین ذوی القدر مملکت در حکم زن ایشانست و کسی را که از مردی حصه ای و از قوت بهره ای بلکه در دل فی الجمله زهره ای باشد، قطعاً راضی نمیشود که دیگری بناموس او تعرض کند.

معینا اکنون روزها میگذرد که عساکر نصرت مآثر من بمملکت تو

در آمده اند، ولی از تو هیچگونه نام و نشانی پیدا و از وجودت اثری هویدانست و چنان مستور الحال بسر میری که حیات و مماتت یکسانست.

ازین تنگ تاجاودان مهتران بگویند با نامور لشکران

«ظاهر حال گواهی میدهد که اکتساب جرأت عارضی برای که لازم است.

تا امروز از جانب تو عملی بظهور نیامده است که از آن مردی و جلادت استنباط شود. عمل تو ثمرهٔ مکر و حیلۀ تست و شک نیست که این جرأت عارضی اثر تبلیغ و تدلیس است و لا غیر. دواي دردی که تو بدان مبتلی هستی معلومست و برای تحصیل قوت قلب آنرا استعمال میکنی. حال نیز همان داروئی را که بارها تجربه کرده‌ای بکار برتاما مکر در دلت اندک جرأنی پدید آرد.

«مانیز برای ازالهٔ ضعف قلب تو چهل هزار تن از لشکر ظفر رهبر خود جدا کرده میان قیصریه و سیواس گذاشته‌ایم و دربارهٔ خصم بیش ازین مروت و مردمی میسر نیست. اگر من بعد باز برقرار وضع سابق در کنج زاویهٔ رعب و هراس منزوی گردی نامردی بر تو گذاشتن حرامست و بهتر خواهد بود که بجای مغر معجز و بجای زره چادر اختیار کنی و از سودای سرداری و سپهسالاری بگذری. ز تو این کار برناید تو با این کار برنائی. والسلام علی من اتبع الهدی. تحریراً فی اواخر شهر جمادی الاخره سنهٔ عشرین و تسعمائه^۱»

سلطان سلیم این نامدرا با مقداری لباسهای زنانه و عطریات و لوازم آرایش برای شاه اسماعیل فرستاد و از «چرموک» بطرف **ترجان** رفت. از **ترجان مصطفی پاشای** کرد را به حاصرهٔ قلعه **بای برد** فرستاد و خود مصمم شد که تا شهر **قبریز** پیش راند و پایتخت صفوی را بتصرف آورد.

همینکه تصمیم سلطان بگرفتن تبریز آشکار شد سر بازان ینی چری، که از درازی راه و مصائب سفر بجان آمده بودند، بار دیگر زبان بشکایت گشودند و زمزمهٔ ناخرسندی ایشان که در «یاسی چمن»

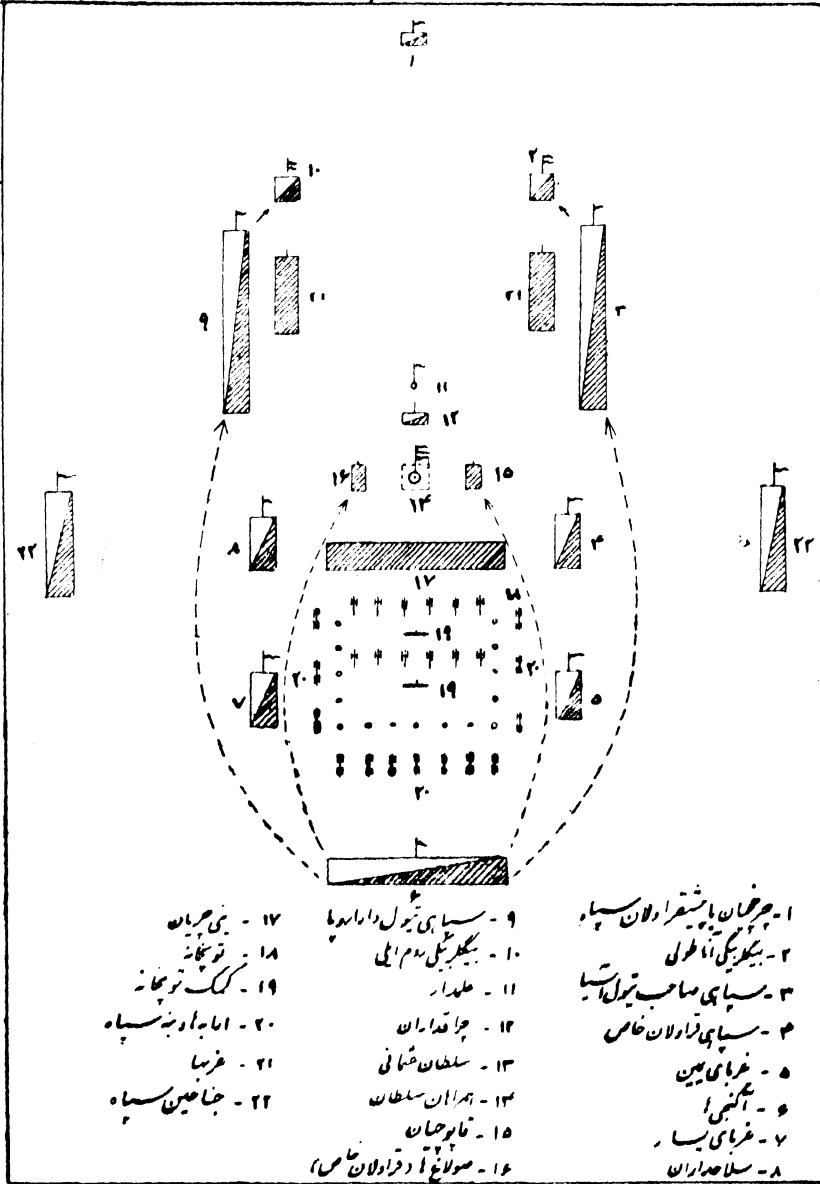
طغیان ینی چریان

با سیاست «همدم پاشا» موقتاً خاموش شده بود، بشکل شورش و نا فرمانی تجدید شد. تفنگهای خود را در خاک فرو کردند و چکمه‌ها را بر آن آویختند، و این عمل نشانه آن بود که دیگر قدمی فراتر نخواهند گذاشت و جز راه استانبول براه دیگر نخواهند رفت.

ینی چریان می گفتند که: «ما را برای جنگ آورده‌اید، در حالی که مقابل ما دشمنی نیست که با او بجنگیم. آیا درین مملکت ویران تا کجا باید رفت. کمی جیره و مسافرت طولانی ما و اسبان لشکر سپاهی (سواره) و توپخانه را از پای در آورده است.

۱- برای اصل ترکی نامه رجوع کنید به منشآت السلاطین، جلد اول، صفحات

وضع حرکت سپاه عثمانی



- | | | |
|------------------------|-----------------------------|------------------------------|
| ۱۷ - بنی حریان | ۹ - سپاهی تبرک داماد پادشاه | ۱ - چرخمان یا شیخ زادان سپاه |
| ۱۸ - توتخانه | ۱۰ - بیکر علی دم امینی | ۲ - بیکر علی آقا طرلی |
| ۱۹ - کک توتخانه | ۱۱ - طمدار | ۳ - سپاهی صاحب تبرک استیبا |
| ۲۰ - امام آباد بن سپاه | ۱۲ - چراقداران | ۴ - سپاهی قزاقان خاص |
| ۲۱ - فرسبا | ۱۳ - سلطان عثمانی | ۵ - فرمای بین |
| ۲۲ - جناحین سپاه | ۱۴ - سرداران سلطان | ۶ - آگنسی |
| | ۱۵ - تاجو حسان | ۷ - فرمای بسار |
| | ۱۶ - صولانچ آق قزاقان خاص | ۸ - سلاحداران |

سپاه خسته و شکسته اگر در برابر لشکریان آسوده دشمن از عهده دفاع بر نیاید، تقصیر با که خواهد بود؟ اگر خدای نا کرده از قزلباشان شکست بخوریم این ننگ برای ما از مرگ بدتر است. پس بهتر آنست که کس بفرستیم و با اردبیل اوغلی (یعنی شاه اسمعیل) صلح کنیم...

سلطان سلیم ناچار از «اوطاغ» یا چادر خود بیرون آمد و با تهدید و تطمیع و وعده و نوید سر بازان را بادامه پیشرفت راضی کرد، و حاضر شد که چون اردوبه «خوی» رسید در صورتی که «اردبیل اوغلی» تکالیف علما را قبول کرد صلح کنند و برگردند، و گرنه با او بجنگند. سپس فرمان حرکت داد.

در ضمن راه پیشقراولان سپاه خبر دادند که **خان محمد استاجلو** حکمران دیار بکر از سرداران بزرگ شاه اسماعیل، بحدود **خوی** رسیده و شهریار صفوی نیز با سپاهیان قزلباش نزدیک میشود. در نزدیکی **ماکو** نیز **شهباز علی بیگ**، فرمانده دسته‌ای از سواران، خبر داد که سپاهیان شاه اسماعیل و خان محمد استاجلو در محل خوی بیکدیگر پیوسته آماده کارزارند. سلطان سلیم خان ازین خبر بقدری خوشحال شد که اسبی قیمتی بازین ولگام مرصع برای شهباز علی بیگ فرستاد. زیرا از پیشرفت بیهوده در خاک ایران بیم داشت و میدانست که اگر در آذربایجان بیش از آن پیش رود قطعاً با شورش و نافرمانی یمنی‌چریها و سایر دسته‌های سپاه روبرو خواهد شد و جانش در خطر خواهد افتاد.

در همان حال پیغامی از شاه اسماعیل رسید که او را در جلگه **چالدران** بجنگ

۱- مؤلف عالم آرای عباسی می نویسد که چون نامه سلطان سلیم خان بشاه اسماعیل رسید و از لشکر کشی سلطان عثمانی بایران آگاه شد، از اصفهان با طرف همدان آمد و: «...بی آنکه خیال محاربه و نزاع رومیان در خاطر انور داشته باشد از آمدن ناپهنگام او (سلطان سلیم) آگاه گشته از غایت حمیت مقید بجمعیت لشکر منصور ممالک ایران نشده با معدودی که در ظل لوای فلک فرسا حاضر بودند، بمقابله اعدا شتافته روز چهارشنبه دوم رجب... در صحرای چالدران از اعمال خوی بایست هزار کس در برابر آن لشکر نامحصور صف قتال آراست...» - عالم آرا، چاپ تهران، صفحه ۳۱.

۲- دشت چالدران در شمال غربی شهر خوی و در بیست فرسنگی شهر تبریز و از توابع ولایت **چخور سعد** (ارمنستان) بوده است. وضع طبیعی آن مستطیل و سر اشیب و میل آن «بقیه خاشیه در صفحه بعد».

خوانده بود. سلطان سلیم خان بی درنگ دستور حرکت داد و در شب چهارشنبه دوم ماه رجب ۹۲۰ هجری قمری (۲۳ اوت ۱۵۱۴) هنگام شب بتپه‌ای رسید که از جانب مغرب بردشت چالدران مسلط و مشرف بود.

در راه نیز خبر رسید که قلعه بایزید هم بدست سپاه ترك مسخر گشته است. با گرفتن این قلعه استوار جناح چپ سپاه عثمانی نیز از خطرات احتمالی نجات یافت.

۸- مقدمات جنگ

سلطان سلیم خان همینکه باقوای ایران روبرو گردید دیوان یا شورای جنگ تشکیل کرد، تا معلوم شود که باید بی درنگ بر سپاه ایران حمله برند یا آنکه بسر بازان یکروز اجازه استراحت دهند.

وزیران و بسیاری از سرداران ترك معتقد بودند که چون سر بازان بسبب راه پیمائی بسیار، خسته و ناتوان گشته‌اند، بهتر است که بیست و چهار ساعت استراحت کنند. ولی پیری محمد پاشا، دفتر دار سالخورده سلطان، با این عقیده مخالفت کرد و گفت: «یکروز استراحت بدشمن فرصت خواهد داد که از میزان قوا و اصول نقشه جنگی ما آگاه گردد. اگر ما هنگامی که بامرگ روبرو شده‌ایم از خستگی بیم داشته باشیم، بهتر است که اصلاً جنگ نکنیم. بعقیده من بی تأمل باید فرمان حمله داده شود.»

سلیم که خود نیز با این عقیده موافق بود بر او آفرین خواند و فرمان داد که بقیه آنشب را بتعبیه و ترتیب سپاه مشغول باشند و سپیده دم بحمله پردازند. سحرگاه روز چهارشنبه دوم رجب قوای عثمانی سراسر تپه‌ای را که در مغرب دشت چالدران قرار داشت، فرا گرفته بود. عده این سپاه بیکصد و بیست هزار تن میرسید و از آنجمله هشتاد هزار نفر سوار بودند.

پیه حاشیه از صفحه قبل:

از شمال غربی بجنوب شرقی است. چون قسمت وسط این دشت بلندتر از اطرافست، رود قره‌اینه از یکسوی آن رو بشمال جاری میشود و برود ماکو میریزد و رود زیوه از شمال بجنوب به آق‌جای می‌پیوندد. مساحت دشت چالدران در حدود ۷۵۰ کیلومتر مربعست.

۱- حسن روملو در احسن التواریخ عدد سپاهیان ترك را دو بیست هزار و خواند میر در

حبیب‌السر دو بیست و دو از ده هزار نوشته‌اند.

قوای ایران در جنگ چالدران

مورخان ترك عدۀ سربازان و سواران شاه اسماعیل را در جنگ چالدران از هشتاد تا یکصد و پنجاه هزار نفر نوشته اند. ولی این اعداد بدون شك اغراق آمیز و نادرست است. بطوری که از بیشتر تواریخ ایرانی برمی آید، عدۀ مردان جنگی ایران درین نبرد، باقوال مختلف مر کب از ۱۲۰۰۰ سوار قزلباش و نزدیک هشت هزار سوار زبده دیگر بوده است. قوای ایران بیشتر از سواران بی باک و جنگ آزموده تر کمان و قزلباش تشکیل یافته بود و پیاده نظام مرتبی که در کار جنگ مؤثر باشد، وجود نداشت.

سواران قزلباش بیشتر زره و کلاه خود داشتند و پره های سرخی بر تاج قزلباش خود زده بودند. گذشته از سواران تر کمان قزلباش عدۀ ای از جنگاوران قبائل کرد و ایرانی نیز در سپاه شاه اسماعیل خدمت میکردند. اسبان سواران ایران برخلاف اسبان سپاه عثمانی، بسیار قوی و چابک و راهوار بودند و بر پشت بسیاری از آنها زره های خاصی بود که اسب را از زخم شمشیر و نیزه محفوظ میداشت.

اسلحه سواران قزلباش گرزهایی آهنین بنام شش پروتیر و کمان و شمشیر و خنجر و تبرزین بود. توپ و تفنگ در سپاه ایران وجود نداشت و ایرانیان در زمان شاه اسماعیل اول هنوز استعمال تفنگ و اسلحه آتشین را خلاف جوانمردی و دلیری می شمردند.

شاه اسماعیل بیشتر بایمان و عقیده باطنی سواران قزلباش، که جمله گوی در زمره صوفیان صافی و معتقدان و فدائیان از جان گذشته خاندان صفوی بودند، متکی بود. افراد قزلباش گذشته از اینکه فرمان مرشد کامل یا پادشاه صفوی را بیچون و چرا کردن می نهادند، در بیباکی و دلیری و جنگاوری نیز بر سواران ترك برتری داشتند. بعلاوه شاه اسماعیل میدانست که سربازان ترك بعلمت پیمودن راههای دراز و تحمل مشقات سفر و کمی آذوقه و دور بودن از خانه وزن و فرزند و بیم شکست خوردن در خاک دشمن فرسوده و نومید و بیمناکند. میدانست که سربازان ینی چری در طی سفر چند بار اندیشه طغیان و نافرمانی داشته و این اندیشه را از سر بدر نکردند. میدانست که در میان سربازان ترك

۱- مورخان ترك معتقدند که از ۱۵۰۰۰۰ سرباز ایرانی قریب دو سوم سوار و بقیه

پیاده بوده اند.

افراد شیعه و هواخواه خاندان صفوی نیز بسیارند و با اندک فرصتی از سپاه دشمن کناره خواهند گرفت .

پس اگر شاه اسماعیل فقط با دوازده یا بیست هزار سوار بجنک صد و بیست هزار سپاه ترك آمده بود ، از آن جهت بود که ارزش واقعی سر بازان و سرداران دلیر خود را می شناخت و ایشان را مکرر در جنگهای گوناگون و در برابر لشکریان بی شمار دیگر بمردی و دلیری و پایداری آزموده بود .

یگانه ایرادی که از لحاظ نظامی بر شاه اسمعیل گرفته اند، اینست که بی سبب از مواضع طبیعی شمال شهر خوی بدشت چالدران رفت . زیرا در مواضع کوهستانی مزبور می توانست بوسیله سواران چابک و دلیر خویش از پهلو بقوای عثمانی بتازد و خود را از خطر توپخانه دشمن ، که یگانه عامل شکست قوای ایران در جنگ چالدران بود ، محفوظ دارد . در صورتی که دشت مسطح چالدران برخلاف بساطان سلیم فرصت داد که از تمام قوای خود در جنگ استفاده کند ، و در آن زمین بی مانع سواران بیدک قزلباش را ، که ده بار کمتر از قوای ترك بودند ، هدف گلوله های توپ و تفنگ سازد .

اتفاقاً بیشتر مورخان ایرانی نوشته اند که شبانگاه پیش از آغاز جنگ ، زمانی که هنوز سپاهیان ترك از تپه مجاور دشت چالدران بزر نیامده و صفوف خود را مرتب نکرده بودند ، خان محمد استاجلو و نورعلی خلیفه روملو و برخی دیگر از سرداران ، که از روش نظامی و ترتیب سپاه عثمانی در میدان جنگ آگاه بودند ، بشاه اسماعیل پیشنهاد کردند که شب هنگام اجازه دهد پیش از آنکه سپاهیان دشمن در دشت چالدران مستقر شوند و توپخانه و تفنگچیان خویش را مرتب و آماده تیر اندازی سازند ، برایشان حمله برند و بدینوسیله استفاده از اسلحه آتشین را بردشمن دشوار سازند . ولی دورمیش خان رئیس طائفه شاملو ، از سرداران نامی قزلباش ، با این پیشنهاد مخالفت کرد و چنین کاری را خلاف مردانگی شمرد . شاه اسماعیل نیز رأی او را پسندید و گفت که « من حرامی قافله نیستم . هر چه مقدر الهی است بظهور می آید . »

۱- رجوع کنید بتاریخ عالم آرای عباسی ، چاپ تهران ، صفحه ۳۱ .

حسن روملو در احسن التواریخ درین باره چنین نوشته است : « . . . خان محمد استاجلو و «بقیه حاشیه در صفحه بعد»



تصویر یک سر باز پیاده ترک

در قرن دهم هجری قمری

۹: ترتیب دو سپاه در دشت چالدران

ترتیب سپاه عثمانی

بامداد روز چهارشنبه دوم رجب ۹۲۰ هجری قمری، سپاهیان ترک
بفرمان سلطان سلیم از تپه بسوی دشت چالدران فرود آمدند و در
آنجا بترتیب زیر قرار گرفتند:

دسته سواران نیکویی^۱ سرداری میخال اوغلی، و سواران بولی^۲ و قستمونی
سرداری اسفندیار اوغلی با دسته آکنجی^۳ ها پیشقراول یا چرخچی سپاه بودند. بیرق
دسته اول سرخ و بیرق دسته دوم سبز بود.
سواران آناطولی و قرمان، یا سپاهیان آسیائی عثمانی، سرداری سنان پاشا معروف
به خادم وزینل پاشا در میمنه جای گرفتند.
سواران روم ایلی (روملی) یا سپاهیان اروپائی عثمانی، سرداری حسن پاشا در
میسره ایستادند.

ینی چریان پیاده بفرماندهی عثمان آغا بال بیمز اوغلو سگباناشی، بشکل مربع
در خط دوم قلب سپاه پشت عراده‌های توپ قرار گرفتند.
حیوانات بارکش اردو را از سه جانب در اطراف سربازان ینی چری جای دادند و
ارابه‌ها را محکم بیکدیگر بستند و جلو حیوانات مرتب کردند، بطوری که مانند سنگری
محکم از حمله سواران قزلباش جلوگیری میکرد. بدین صورت یکنوع حصاری در
میان سپاه عثمانی بوجود آمد که سپاه پیاده را از خطر حمله ناگهانی سواران دشمن
محفوظ میداشت.

بقیه حاشیه صفحه قبل:

نورعلی خلیفه روملو و بعضی از مردمان، که از اطوار و رویان باخبر بودند، عرض نمودند که
قبل از آنکه مخالفان خود را حراست نمایند، بر بالای چالدران بر سر ایشان رویم و مهم آن
نا تمام را با تمام رسانیم، و دورمش خان شاملو این سخن را رد کرده بخان محمد گفت که کد حداثی
تو درد یار بگر میگذرد، و معروض داشت که مامکت میکنیم تا وقتی که آنچه مقدر ایشانست
از قوت بفعل آورند در محافظت خویش، بعد از آن قدم در میدان کارزار گذاشته دمار از
لشکر ایشان بر آوریم. خاقان سکندر شان سخن دورمش خان را قبول نمود... چاپ کلکته،
صفحه ۱۴۵.

میمنه و میسرۀ سپاه عثمانی را بک ردیف عراده‌های توپ که با زنجیرهای محکم بیکدیگر بسته شده بود، بهم مربوط میساخت، و بدین ترتیب توپخانه نیز بمنزلۀ حصار دیگری از آهن و آتش بود که پیادگان ینی چری را از حمله سواران ایران حفظ میگرد. دستۀ قراولان خاص سلطان، که مرکب از دسته‌های مختلف سلاحدار و علوفه‌چی و غربا و قراولان پیاده صولاغ و قاپوچی بود، در پس ینی چریها جای گرفته و فرماندهی آن باشخص سادغان بود.

سلطان سلیم نیز با وزیران خود **احمد پاشا هر سکلی اوغلی** صدراعظم، و **احمد پاشا دوقه کین اوغلی** وزیر دوم، و **مصطفی پاشا بیغلو چاوش** وزیر سوم، بر بالای تپه‌ای که بردشت چالدران تسلط داشت، در زیر دویبیرق سرخ و سپید قرار گرفته بود.

دستۀ پیاده عزبها را هم جلو توپخانه جای داده بودند تا توپها را از نظر دشمن مستور دارد. این دستۀ طولمه (نیمتنه‌های شمسد دوخته)های سرخ پوشیده بودند.

یکدسته سپاه نیز ببرداری **شادی پاشا** مرکب از سوار و پیاده، در پس تمام لشکر جای گرفته بود تا از حملات احتمالی دشمن بیشت اردو جلو گیری کند.

وضع سپاهیان ایران نیز ازینقرار بود:

ترتیب سپاه ایران

دستدای از سواران قزلباش با **دورمیش خان شاملو** و **خلیل**

سلطان ذوالقدر حکمران فارس، و **حسین بیگ الله** وزیر سابق

و **نورعلی خلیفۀ روملو** حکمران آذربایجان، و **خلیل بیگ** و **منتشا سلطان** حاکم تبریز و **سلطان علی میرزا افشار** و **پیره بیگ چاوشلو** در میمند.

دستۀ دوم با **محمدخان استاجلو** حکمران دیار بکر و جمعی از خانان و سلطانان

استاجلو و پسران **بابا الیاس چاوشلو** و گروهی دیگر از سرداران در میسره.

نظام الدین میر عبدالباقی، **کیل السلطنه** یا وزیر اعظم، و **میر سید شریف الدین**

علی صدر قاضی عسکر، و **سید محمد کوه نه** نقیب الاشراف نجف نیز، با دستدای دیگر از

سواران در زیر لوای شاهی در قلب لشکر جای گرفتند.

یکدسته از سواران ایران هم ببرداری **سارو پیره** قورچی باشی و **یوسف بیگ**

ورساق حکمران قلعه «کماخ»، چرخچی باییشقر اول سپاه و مأمور مستور داشتن حرکات لشکر بودند^۱.

شاه اسماعیل نیز خود با گروهی از دسته قورچیان، که زبده ترین سواران قزلباش بودند، در طرفی از قلب لشکر قرار گرفته آماده بود که اگر قسمتی از سپاه مورد حمله سخت دشمن واقع شد، بیاری آن قسمت شتابد.

برخی از مورخان ایران نوشته اند که هنگام ترتیب صفوف سپاه، شاه اسماعیل با کمال خونسردی و آسایش خیال، در دشت چالدران بشکار بلدرچین مشغول بود^۲.

۱۰ = فبر در چالدران

نقشه سلطان سلیم خان در نبرد چالدران این بود که بهر حمله انبوه سواران قزلباش را هدف توپخانه خود سازد. زیرا تیررس توپهای سرپر عثمانی کوتاه بود و نمیتوانست از دور بسپاه دشمن آسیبی رساند. بهمین سبب برای فریب دادن حریف، از سپاه ترك دسته معروف به **عزبها** را جلوصف عراده های توپ قرار داده بود، تا توپخانه را از نظر ایرانیان مستور دارند. افراد این دسته مأمور بودند که بمحض نزدیک رسیدن سواران قزلباش، از برابر توپها بچپ یا راست کناره گیرند، تا توپخانه ناگهان بتیراندازی مشغول شود و سواران دشمن را از پای درآورد.

اما شاه اسماعیل، که بوسیله جاسوسان خود از جزئیات نقشه های نظامی سلطان سلیم آگاه بود، مصمم شد که با دودسته بزرگ از سواران قزلباش، از دو طرف برسپاهیان ترك بتازد، تا برای «عزبها» مجال کناره گرفتن از جلو توپخانه و آزاد نهادن توپها برای تیراندازی نماند. سپس همینکه سواران قزلباش از صف توپخانه گذشتند با خیال آسوده از دوسو برقر اولان خاص سلطان و محلی که او خود قرار گرفته بود، حمله برند و با درهم شکستن قر اولان از پشت پیاده نظام ینی چری را در میان بگیرند.

۱- مؤلف عالم آرای عباسی مینویسد که خان محمد استاجلو، حکمران دیار بکر نیز، با

این دسته بود.

۲- عالم آرای عباسی، صفحه ۳۲. و تاریخ جهان آراء، نسخه خطی کتابخانه ملی تهران.



قصو پريك سر باز يني چرى
در قرن يازدهم هجرى قمرى

در آغاز نبرد سارو پیره استاجلو همراهانش ، که پیش قر اول یا **حملة شاه اسمعیل** «چرخچی» سپاه بودند ، بر یکدسته از پیشقراولان سپاه عثمانی تاختند ، ولی شکست خوردند . پس شاه اسماعیل خود با گروه انبوهی از سواران زبده قزلباش که در میمنه لشکر بودند ، بر میسره سپاه ترك حمله برد^۱ . خان محمد استاجلو نیز دستور داشت که با سواران دیار بکر بهمان صورت بر میمنه سپاه عثمانی بتازد . جانبازان قزلباش با فریادهای « شاه ، الله ! » پیش تاختند و شهر یار صفوی چنان بسرعت و شتاب رسید که «عز بها» فرصت حرکت نیافتند^۲ ، و بجای آنکه از جلو توپها بکنار روند ، در همانجا بتیغ و نیزه سواران دلیر قزلباش از پای درآمدند . بدینصورت توپخانه ترك در قسمت میسره بیکار و بیفائده ماند و سواران روم ایلی که بسر داری حسن پاشا در میسره بودند ، از فشار حمله سواران ایران تا ساقه سپاه ترك ، آنجا که **شادی پاشا** جای گرفته بود ، عقب نشستند و حسن پاشا در حمله اول بخاک افتاد .

ولی شاه اسماعیل در تعقیب سواران روم ایلی از هدف اصلی خویش ، که دسته قراولان خاص سلطان و پیادگان ینی چری بود ، غافل شد و ازین هدف دورتر رفت . سلطان سلیم نیز ازین حمله ناگهانی دریافت که نقشه نظامیش باطل گشته و لشکرش در خطر است .

هر گاه **خان محمد استاجلو** هم مثل شاه اسمعیل موفق میشد که جناح راست قوای ترك را درهم شکند ، و **سنان پاشا** را شکست دهد ، کار سپاه عثمانی بپایان میرسید . زیرا درینصورت توپخانه سپاه ، که تغییر جهت آن امکان ناپذیر بود ، بکلی بیفائده و بی مصرف

۱- بیشتر مورخان ترك نوشته اند که شاه اسماعیل با ده هزار سوار زره پوش حمله کرد . ولی چون میدانیم مجموع سواران سپاه ایران از بیست هزار بیشتر نبوده قطعاً این عدد درست نیست .

۲- بسیاری از مورخان ترك نوشته اند که حمله شاه بقدری شدید و دلیرانه بود که اسبان سواری او از شدت حمله های پیایی یا میترکیدند و یا از حرکت باز می ماندند . بطوری که در جنگ چالدران هفت مرتبه اسب خود را عوض کرد و با آنکه در هر حمله گرفتار هزار گونه آسیب میشد ، باز از حمله و کشتار رومی تا بید . « بنقل از کتاب انقلاب الاسلام بین الخاص والعام ، نسخه خطی کتابخانه ملی ، ص ۱۹۶ . »



تصویر شاه اسماعیل اول صفوی

که در زمان سلطنت آن پادشاه کشیده شده است

اصل تصویر در موزه «روایال گالری دزوفیسی» در شهر «فلورانس» است.

می ماند. خاصه که پر کردن توپهای سرپر آترمان نیز بزودی و آسانی میسر نبود. با ازکار افتادن توپخانه سپاه پیادهٔ ینی چری بکلی از دوسو محصور میشد و از قراولان خاص سلطان هم، که چندان زیاد نبودند، کاری ساخته نبود.

با اینهمه سلطان سلیم خان بجای آنکه قوای ذخیره را بمقابلهٔ شاه اسماعیل فرستد، منتظر نتیجهٔ حملهٔ سواران **خان محمد استاجلو** بجناح راست سپاه خود گردید.

شاه اسماعیل نیز همچنان با کمال جسارت و بیباکی تیغ میزد و سواران جناح چپ را دنبال میکرد. ولی در همانحال منتظر بود که خان محمد از جانب دیگر بدویوندد و کار محاصرهٔ سپاهیان ینی چری را تمام کند.

حملهٔ خان محمد استاجلو بجناح راست سپاه عثمانی، بر خلاف حملهٔ

شاه اسماعیل به نتیجهٔ قطعی نرسید، زیرا خان استاجلو دیرتر از شاه و آهسته تر از وی حمله کرد. بطوری که سنان پاشا، فرمانده

سواران آنطولی فرصت یافت که در کار جنگ بیندیشد، و شکست جناح چپ را تلافی کند. این سردار چون مشاهده کرد که بسبب حملهٔ ناگهانی و سریع شاه و سواران او

دستهٔ «عزبها» نتوانستند در جناح چپ از جلو توپها بکناری روند، پیش از آنکه خان

محمد بسپاه ترك نزدیک رسد، بدستهٔ **عزبها** در جناح راست فرمان داد که بیشت توپخانه منتقل شوند. عزبها نیز اطاعت کردند و از روی زنجیرها و عراده های توپ با زحمت

بیشت توپها رفتند. بدین ترتیب توپخانه در جناح راست آزاد شد و سواران «خان محمد»

را گلوله باران کرد. خان محمد که پیشاپیش سواران اسب میتاخت، بخاک افتاد و نیمی از همراهان وی نیز تلف شدند.

سنان پاشا پس ازین پیروزی قسمتی از سواران خود را بتعقیب بقیهٔ سواران

خان محمد فرستاد، تا آنان را متفرق کنند و از حملهٔ تازه بازدارند. سلطان سلیم نیز فوراً

ازین پیش آمد استفاده کرد و چون خیالش از جناح راست سپاه آسوده شد، باتمام قوایی

که در اختیار داشت، از پهلو بر شاه اسماعیل و سواران وی حمله برد. در همانحال فرمان

کشته شدن
خان محمد استاجلو

داد حصار ارا به‌ها و حیوانات بار کشتی را که گرد پیاده نظام ینی‌چری تعبیه شده بود، در دو نقطه شکافتند، و با این عمل ینی‌چری‌ها هم که تا آن زمان محصور بودند، آزاد شدند و سواران شاه را هدف تیرهای تفنگ ساختند.

درهم شکستن سپاه قزلباش

ینی‌چری‌ها هفت بار متوالی شلیک کردند و بسیاری از دلاوران قزلباش را بخاک افکندند. در همین ضمن شاه اسماعیل مکرر بمویخانه عثمانی تاخت و هفت بار بضر شمشیر حلقه زنجیرها را برید، و سواران قزلباش نزدیک بسیصد تفنگک انداز ینی‌چری را در پس عراده‌های توپ ناچیز کردند. ولی چون سلطان سلیم باقراولان خاص و **شادی پاشا** نیز با سواران خود بر شاه و همراهان وی حمله بردند، شکست در ایران افتاد. عاقبت شاه اسماعیل با گروهی از قورچیان در میان سواران دشمن محصور شد. با اینهمه در کمال رشادت از خود دفاع میکرد و در آنجا بود که با **علی بیگ مالقوج اوغلی** فرمانده توپچیان ترک و پرو کشت. اینمرد که سرداری قوی هیکل و زورمند و پهلووان بود با برادر خود **نور علی بیگ** شاه حمله برد و بر یکدست او زخمی زد. ولی شاه اسماعیل چنان با شمشیر بر فرق وی نواخت که کلاه خودش با سر بدو نیامد و شمشیر شاه تا کردن وی فرود آمد.^۱ نوشته‌اند که سلطان سلیم نیز از آن ضربت در شکفت شد و شاه را بقوت بازو تحسین کرد.^۲ در همان حال شاه اسماعیل بردوش و پا نیز مجروح شد و در صدد برآمد که خود را از آن گیرودار برهاند. ولی ناگاه اسبش در گل فرو رفت و بر زمین غلتید، و دسته‌ای از سواران ترک برای کشتن او پیش تاختند. ولی **میرزا سلطان علی** نام افشار از سران قزلباش که در صورت و لباس شاه شباهت بسیار داشت، بمدافعه برخاست و خود را شاه اسماعیل معرفی کرد و حمله‌وران بگمان اینکه بر راستی شهریار ایرانست، او را زنده نزد سلطان سلیم بردند. سلطان عثمانی از او پرسید: «مگر تو نمیدانستی که من بادویست

۱- عالم‌آرا، صفحه ۳۲. احسن التواریخ، چاپ کلکته، صفحه ۱۴۸.

۲- احسن التواریخ، صفحه ۱۴۶.

۳- حبیب‌السیر، چاپ تهران. مورخان ایران همگی نوشته‌اند که شاه اسماعیل مالقوج اوغلی را در آغاز کارزار از پای درآورد. در انقلاب‌الاسلام نیز آمده است که شاه میخال اوغلی فرمانده چرخچیان را دو نیمه کرد.

هزار مرد و توپخانه و سواران ینی چری بجنک آمده‌ام؟ پس چگونه با سپاهی اندک بمقابله آمدی و بی سبب خلقی را بکشتن دادی و خود را گرفتار ساختی؟» سلطان نعلی در عالم اخلاص و صوفیکری همچنان بجای شاه در جواب گفت: «من میدانستم که لشکر تو بسیار است، ولی نمیدانستم که خود را بحصار توپخانه میندازی و در دنیا و عقبی بدنام میکنی!» در همان حال **خضر آقا** نام معروف به **آت چکن**، از مهتران سپاه ایران، اسب خود را بشاه اسماعیل داده^۱ و شاه باردیگر بجنک و کشتار دشمن پرداخته بود. چون فریاد و غوغای او و همراهانش بگوش سلطان رسید و دریافت که سلطان علی سواران ترک و او را فریب داده و بدینوسیله پادشاه خود را از مرگ قطعی رها نیده است، خشمگین شد و فرمان داد که آن سردار فداکار را گردن زدند^۲.

سنان پاشا فرمانده میمنه سپاه ترک پس از آنکه بشکست شاه اسماعیل و سوارانش اطمینان یافت، سواران خود را بتعقیب سواران و پیادگان ایران، که هنوز وارد میدان جنگ نشده بودند، روانه کرد و این دسته را درهم شکست و متفرق ساخت و تمام اردوی ایران را غارت کرد^۳. دسته دیگر از سواران عثمانی هم باقیمانده سپاهیان «خان محمد استاجلو» را تا فرارسیدن شب دنبال کردند و بسیاری ازیشان را کشتند.

۱ - شاه اسماعیل بعدها بیاس این خدمت قریه سیس از قراء ارواق را که درشش فرسنگی تبریز است، به خضر آقا بخشید.

۲ - در کتاب انقلاب الاسلام آمده است که سلطان سلیم میرزا سلطان نعلی را بیاس نمکشناسی و شاهدوستی وی بخشید و انعام و خلعت داد و مرخص کرد. ولی دزدان در راه خوی و مرند او را گرفتند و برای ربودن پول و اسب و لباسش کشتند. - صفحه ۱۹۸.

۳ - یکی از سرداران قزلباش بنام خلیل سلطان ذوالقدر حکمران فارس در نبرد چالدران خیانت کرد و در جنگ شرکت نمود، و هرچه شاه پیغام فرستاد که زودتر با سواران فارس وارد معرکه گردد، نشنید و عاقبت نیز بفارس گریخت. بهمین سبب شاه اسماعیل پس از جنگ چالدران یکی از قورچیان قزلباش بنام کور سلیمان را بکشتن او مأمور ساخت. کور سلیمان وقتی بشیراز رسید که خلیل سلطان با جمعی از دوستان و نزدیکان خویش مجلس بزمی آراسته بود. پس آهسته بگوش او گفت که بامر شاه باید بضر دوازده چوب ترا تنبیه کنم و باز گردم و انجام دادن این امر درین مجلس شایسته نیست. خان ذوالقدر فریب خورد و با او تنها بخلوت رفت. در آنجا کور سلیمان فرمانی را که درباره کشتن وی داشت نشان داد و بی درنگ سرش را برید و باز گشت! احسن التواریخ، صفحه ۱۵۲، روضة الصفویه، نسخه خطی.

مورخان ترك بروش نظامی سنان پاشا در جنگ چالدران اهمیت بسیار داده اند و معتقدند که اگر او با زبردستی خان محمد استاجلو و سواران او را تا تیررس توپخانه عثمانی پیش نمی آورد و از میان برنمیداشت، شکست سپاه ترك مسلم بود.

شاه اسماعیل چون مقاومت در برابر آتش توپ و تفنگ دشمن را بیهوده دید، فرمان داد که کرنای نواختند و باقریب سیصد سوار که بر او گرد آمدند جنگ کنان خود را از معرکه بیرون کشید و راه تبریز پیش گرفت. بقیه سواران میمنه سپاه قزلباش هم که میسره لشکر ترك را در آغاز نبرد درهم شکسته بودند، دلیرانه بر قلب سپاه دشمن زدند و دنبال شاه از میدان بدر رفتند. سلطان سلیم از بیم آنکه مبادا ایرانیان حمله ای کرده باشند، سپاه ترك را از تعقیب ایشان بازداشت. ولی در آغاز شب معلوم شد که از لشکر ایران اثری در آن محدود باقی نمانده است. آنگاه سر بازان ترك بچپاول باقی مانده اردوی ایران پرداختند.

تلفات دو سپاه در جنگ چالدران، که از ساعت نهم تا ساعت

تلفات دو سپاه

بعد از ظهر، دوام یافته بود بگفته نویسنده گان ایرانی به پنجهزار

تن میرسید که از آن جمله دوهزار کس از سپاهیان قزلباش و سدهزار از لشکر ترك بودند. ولی دسته ای از نویسندگان ترك عدد تلفات خود را از سی تا چهل هزار دانسته و تلفات سپاه ایران را دو برابر آن پنداشته اند. یکی از مورخان ترك نیز عدد کل تلفات را هشت هزار و دوست و شانزده نفر و عدد کشته گان لشکر عثمانی را ۲۹۳۳ نفر نوشته است^۱.

در سپاه عثمانی سواره نظام میسره از جمله شاه اسماعیل و میمنه اردوی قزلباش تقریباً بکلی نابود شد، ولی بر سایر قسمت های سپاه آسیب فوق العاده نرسید. در سپاه ایران نیز بسواران خان محمد استاجلو یعنی میسره قوای قزلباش تلفات سخت وارد آمد.

از سرداران بزرگ قزلباش خان محمد استاجلو، سارو پیره قورچی باشی، حسین بیگک الله حاکم خراسان، میر عبدالباقی و کیل السلطنه، میر سید شریف صدر قاضی عسکر، خلفا بیگک حاکم بغداد، سید محمد کمونه نقیب الاشراف نجف، سلطان علی بیگک،

حمزه بیگ کوسه ، سردار بیگ حاکم بردعه و گنجه ، برادرانغزیه و ارخان حاکم مغان بخاک هلاک افتادند .

از سرداران عثمانی نیز حسن پاشا امیرالامرای روم ایلی ، حسن آقا سنجق بیگ موره^۱، علی بیگ مالقوج اوغلی سنجق بیگ صوفیه، طورعلی بیگ سنجق بیگ سلمستره^۲، سلیمان بیگ سنجق بیگ پریرزند^۳، محمد بیگ سنجق بیگ قره سی ، اویس بیگ سنجق بیگ قیصریه ، اسکندر بیگ یوسف اوغلی سنجق بیگ نیگده^۴، قازلی اوغلی سنجق بیگ بیگ شهری و مصطفی بیگ میخال اوغلی سنجق بیگ نیکوبی کشته شدند .

مورخان ترك غالباً نوشته اند که اگر لشکر سلطان سلیم مدافع نبود و مانند سپاه قزلباش متعرض می بود قطعاً عدد کشتگان سپاه عثمانی چندین برابر میشد ، و هر گاه لشکر قزلباش توپ و تفنگ و پیاده نظام کافی میداشت ، و سرداران مست نبودند و با عقل و تدبیر جنگ میکردند ، بدان آسانی شکست نمی خوردند و میتوانستند مدتی اردوی عثمانی را مشغول دارند . مخصوصاً چون زمستان نزدیک بود سلطان سلیم ناچار میشد که تن بمصاحبه دهد و بکشور خود باز گردد .

۱۱ - بعد از جنگ

پس از آنکه میدان چالدران از سپاه قزلباش خالی شد ، چنانکه غنائم جنگ کردند و غنائم و اموال و زروسیم فراوان بچنگ آوردند .

بگفته مورخان ترك چندتن از زنان ایرانی هم کد در لباس سر بازی همراه شوهران خود بمیدان جنگ آمده بودند ، بدست سر بازان سلطان سلیم افتادند و دوزن از حرم

Morée—۱
Prizrend—۳
Silistrie—۲
Nigdé—۴

شاه اسماعیل بنام **بهروزه خانم و تاجلی خانم** نیز از آن جمله بودند^۱.

گذشته از زنانی که اسیر شدند، جسد بسیاری از زنان نیز در میدان جنگ پیدا شد، که بفرمان سلطان سلیم آنها را با تشریفات مخصوص نظامی بখاک سپردند. این زنان دلیر، بگفته نویسنده کان ترك، با زره و خفتان و کلاه خود دوشادوش شوهران خویش در جنگ شرکت جسته بخاک هلاک افتاده بودند. بهمین سبب پس از جنگ چالدران دردنیای معروف شد که شاه اسماعیل سوارانی از زنان شمشیرزن با اردوی خود داشته که در حدود ده هزار بوده اند!

یکی از مورخان ایتالیایی بنام **ساگردو**^۲ در کتاب **تاریخ امپراطوری عثمانی** درین باره می نویسد:

«... در میان کشتگان اجساد زنان ایرانی پیدا شد که در لباس مردان جنگ بمیدان آمده بودند تا در سر نوشت شوهران خود شریک و در افتخار نبرد سهیم باشند. سلیم بر جرأت و دلیری و وطن پرستی ایشان آفرین گفت و فرمان داد که با تشریفات نظامی آنان را بخاک سپارند.»

از زنان حرم شاه اسماعیل **بهروزه خانم** زن عقدی و **تاجلی خانم**، بگفته مورخان ترك، معشوقه او بود^۳. **تاجلی خانم** که اسیر **مسیح پاشا زاده** از سرداران ترك شده بود، پس از آنکه دو شب در اردوی عثمانی بسر برد، يك جفت گوشواره خود را که بشکل قاوه از اهل ساخته شده، و يك طاق آن شکسته بود^۴، به مسیح پاشا زاده فدیة نجات داد

۱- منجم باشی در صحائف الاخبار می نویسد که ایرانیان زنان خود را همراه خود بچنگ می بردند تا وجود ایشان در میدان نبرد مایة تحریک غیرت و حمیت سر بازان شود.

۲- Sagredo

۳- **تاجلی خانم** زن شاه اسماعیل بوده نه معشوقه او، و چند تن از مورخان ایران، مانند مؤلف تاریخ عالم آرای شاه اسماعیل و میرمنشی قمی، نویسنده خلاصه التواریخ صریحاً او را زن شاه خوانده اند. میرمنشی می نویسد که «پس از مرگ شاه اسماعیل پیک سلطان استاجلو و دیو سلطان روملو که دو پیر سالخورده معرکه دیده بودند، با قاضی حسن که وزیر بود... باستصواب تاجلو خانم... شاه طهماسب را... بیادشاهی نشانند.»

۴- مؤلف کتاب انقلاب الاسلام از قول نویسنده کان ترك می نویسد که طاق گوشواره **تاجلی خانم** را شبی شاه اسماعیل در حال مستی بادوانگشت فشرده و شکسته بود. «صفحة ۲۰۱ از نسخه خطی کتابخانه ملی».

در تاریخ جنگ چالدران، تألیف مقبل ریگ نیز آمده است که «شاه اسماعیل چون پس از بقیة حاشیه در صفحه بعد»

و در لباس مردانه از اردوی دشمن بتبریز گریخت. این کوشواره گرانبها **لعل بیرک** نام داشته و هر قطعه لعل آن باندازه کف دستی بوده است.

نویسنده تاریخ گرانبهای **عالم آرای شاه اسماعیل**^۲ در باره فرار تاجلی خانم (یا تاجلو بیگم) چنین مینویسد:

«... در جنگ شاه اسماعیل با سلطان سلیم زنی نقابدار در میدان شمشیر میزد و با ترکان میجنگید. این زن تاجلو بیگم زن شیخ اوغلی (یعنی شاه اسماعیل) بود. سلطان سلیم میخواست او را دستگیر کند، ولی توفیق نیافت... نقابدار پس از فرار شاه اسماعیل مفقود شد. شاه دورمیش خان را با سیصد کس بدنبال اوفرستاد که مگر او را پیدا کنند، زیرا که در تبریز نبود. تاجلو خانم زخم برداشته از میدان بدرفته بود و نمیدانست بکجا میرود. اتفاقاً **میرزا شاه حسین اصفهانی** وزیر دورمیش خان شاملو، بارخانه گرفته از اصفهان برای خان می آورد. چون دو منزل از تبریز بیرون آمد، رسید بآن صحرا و فرود آمد و از شاه و از شکست قزلباش خبر نداشت. تاجلو بیگم با او برخورد و او بیگم را برداشت که برگردد و از راه مراغه بدر رود؛ و شاید سراغ شاه کند که کجاست، که به دورمیش خان برخورد و بخدمت شاه رفتند. شاه به بیگم عتاب و خطاب بسیار کرد، که ترا بچنگ چکار! اگر پس از این چنین کاری کنی ترا خواهم کشت...»

شاه اسماعیل **میرزا شاه حسین اصفهانی** را پاداش خدمتی که با نجات دادن «تاجلی خانم» کرده بود بمنصب عالی «وزارت و نظارت دیوان شاهی» مفتخر گردانید. و از این کار او میتوان دریافت که بدان زن عشق و علاقه وافر داشته است. نویسنده تاریخ **جهان آرا** درین باره می نویسد:

«... و منصب وزارت و نظارت دیوان اعلی را، بسبب جان سپاری که در باب رسانیدن پیکدو نفر از مخدرات سراق جاه و جلال در **درگزین** بدرگاه

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

شکست چالدران بتبریز آمد، چند ساعتی در آنجا توقف کرد و برای آنکه اندوه شکست را فراموش کند بشرابخوری پرداخت و در مستی کوشواره گرانبهای زن خود تاجلی خانم را خرد کرد. زیرا از تماشای این جواهر گرانبها بخاطر می آورد که زن زیبای خویش را در دست دشمن رها کرده و تنها گریخته است! سلطان سلیم خان همینکه پس از فتح چالدران بتبریز آمد خرده های این کوشواره را بچنگ آورد و دستور داد تا آنها را بیاد کار آن فتح در قبضه خنجرش بنشانند. ولی ظاهراً روایت اول بحقیقت نزدیکتر است.

۲- يك نسخه ازین کتاب نفیس در کتبخانه آقای وحیدالملک شیبانی موجود است.

سپهراشتباه، یعنی وحید افراد انسانی **میرزا حسین معمار اصفهانی**، که در سلسله
ملازمان نواب **دوره‌میش خان** بود، مرحمت فرمودند و مقرر شد که آنجناب
من حیث الاستقلال والا انفراداً متعهد سرانجام امور سلطنت گشته جمیع امرا و ارکان
دولت غاشیه متابعتش بردوش گرفته بی‌وقف و در هیچ مهمی از مهمات جزئی و
کلی دخل نمایند...»

بطوری که گذشت مورخان ایرانی هم وجود زنانی را که بانقاب در چالدران شمشیر
میزده‌اند، تصدیق کرده‌اند. منتهی شاید با احترام شهریار صفوی صریحاً از اسیر گشتن
زنان وی چیزی ننوشته‌اند.

سر نوشت **بهروزه خانم**، زن دیگر شاه اسماعیل را، در صفحات آینده بیان
خواهیم کرد.

پس از پایان جنگ چالدران سلطان سلیم خان بار دو گاه عثمانی
باز گشت و همان شب **احمد پاشا هر سگلی اوغلی** صدر اعظم را
مأمور کرد که تبریز رود و پایتخت دولت صفوی را تصرف کند.

**رفتن سلطان سلیم
خان به تبریز**

مردم تبریز را نیز بموجب فرمان زیر دعوت کرد که از صدر اعظم عثمانی اطاعت کنند:
«**اکابر و اعیان سکان خطه تبریز**، سیمافخر السادات **میر عبدالوهاب**

رزقت سلامت، بعنایت و مراحم شاهانه سمت اختصاص یافته بدانند که شفقت و
رأفت در ترفیه حال مسلمانان و تطیب قلوب عجزه و مسکینان و تسیم مصالح ملک
و ملت و تنظیم مناظم دین و دولت بیش از پیش است. همه کس را شکر ایزد
متعالم واجبست که ایشانرا از دست ظلم چنین ظالم غدار رهانید و سایه عدالت
سعادت بخش مارا بر سر ایشان گسترانید. حالیا پیش از نزول اجلال اردوی همایون
بر افاضه عدل و انصاف و ازاله جور و اعتساف، دستور مکرّم و وزیر معظم و کبیر
مفخّم ذوالقدر الاتم و المجد الاشم و النجابه و الکرّم، مدبر الامور بالرأی المصاب
بین الامم، نظام الملك فی العالم، مقرب الحضرة السلطانية، مشیر الدولة الخاقانیه،
الخاص بمزید عنایة الملك الصمد، مبارز الدنیا والدین **احمد**، دامت معالیه،
بدان جانب فرستادیم. چون پاشای مومی‌الیه بشهر تبریز فرود آید با انواع
تعظیم و تبجیل و تکریم و تجلیل پیشداد (؟) اود ردوید و اوامرو نواهیش که همه
فرمان قضا جریان قدر نقادماست، بسمع اطاعت و انقیاد بشنوید و امتالش را
از صمیم دل و جان قیام تام نمائید و این معنی را درباره شما عین عنایت و محض
حمایت دانید. تحریر فی الیوم الثانی من شهر رجب المرجب سنه عشرين و تسعمائة.»

۱- تاریخ جهان آرا، منسوب به ملا ابوبکر نهرالی، متعلق بکتابخانه ملی، نسخه خطی.

۲- منشآت السلاطین، جلد اول، صفحه ۳۹۱.



تصویر پسر سلطان سلیم خان
کار آقارضای نقاش، در قرن دهم هجری

بامداد روز جمعه سوم ماه رجب سلطان سلیم خان سرداران و بزرگان لشکر را بار داد و بکسانی که در روز جنگ دلیری و مردانگی نشان داده بودند، خلعت و پاداش عطا کرد. اسیران قزلباش را نیز بفرمان وی گردن زدند، و کشتگان دوسپاه را بخاک سپردند. سپس بر ای دیدار **بهروزه خانم** زن شاه اسماعیل، که اسیر گشته بود، بچادر مخصوص وی رفت و بامهر بانی و احترام ازودلجوئی کرد.

روز دیگر نیز غنائمی را که از آن جنگ بدست آمده بود، بسرداران و سربازان بخشید و جز بیرقیهای ایران چیزی برای خود بر نداشت.

پس از آن از دشت چالدران راه تبریز پیش گرفت و از شهر **خوی**، فتحنامههایی برای سلطان مصر و سلطان سلیمان پسر و ولیعهد خویش، و خان تاتار «قریم» (شبه جزیره کریمه) و **عبیدخان ازبک** فرستاد.

در روز پنجشنبه نهم رجب نیز دو تن از سرداران عثمانی بنام **پیری پاشا چلبی** و **احمد پاشا دوقه کین اوغلی** را با حکیم **الدین ادریس بدلیسی** کرد و با صدسرباز ینی چری بتهر یزدروانده کرد، تا مقدمات ورود وی را فراهم سازند و اگر از سران و سواران قزلباش کسی در آنجا مانده باشد، بکشند و اموالشان را تصرف کنند.

روز دهم رجب در راه تبریز یکی از امیران قزلباش بنام **حاج رستم** با پنججاه سوار باردوی سلطان سلیم آمد و اظهار اطاعت کرد. ولی سه روز بعد معلوم شد که او و همراهانش بدستور شاه اسماعیل آمده اند تا هنگام فرصت سلطان را بکشند. پس بفرمان وی همگی را گردن زدند، و سه روز بعد **خالد بیگ** نام از سران قزلباش راهم که با صد و پنججاه نفر بار دو آمده بود، کشتند.

نویسنده **حقیقه التواریخ** می نویسد که شاه اسماعیل چون در چالدران شکست یافت بر آن شد که دشمن را بحینله از میان بردارد. پس بجمعی از سران و افراد جانسپار قزلباش دستورداد که دسته دسته باردوی سلطان سلیم پناهنده شوند و از در اطاعت در آیند، و همینکه جمعشان بدو سه هزار رسید، ناگهان شبی بر اردوی عثمانی شبیخون زنند و سلطان را بکشند. ولی چون **حاج رستم** باردوی عثمانی رسید یکی از امیران ترکمان

سلطان را نهانی از قصد وی و همراهانش آگاه کرد. سلطان دستور داد که ایشان را شکنجه و استنطاق کردند و چون حقیقت امر آشکار شد، جملگی را کشتند^۱.

روز پنجشنبه شانزدهم رجب، سلطان سلیم خان بمحله سرخاب رسید. ازین محل تاشهر تبریز تمام راه را باقالیه‌های گرانبها مفروش کرده، و چندتن از علما و اعیان شهر باجمعی از مردم باستقبال آمده بودند.

سپاهیان عثمانی در کنار شهر فرود آمدند و سلطان سلیم امر کرد که سربازان دست از کشتار و غارت و تصرف دارائی مردم بازدارند. همچنین دستور داد مسجد جهان‌شاه^۲ و مسجد حسن پادشاه^۳ را که بفرمان شاه اسماعیل ویران شده بود، تعمیر کنند^۴ و اوقاف این دو مسجد در تصرف هر کس باشد بگیرند و تصرف کننده را بکشند.

روز بعد که جمعه هفدهم ماه رجب بود، سلطان سلیم بمسجد حسن پادشاه (در میدان صاحب آباد) رفت و نماز گزار دو خطیب بقاعده اهل سنت و جماعت خطبه خواند. ولی چون خطبه بنام پادشاه رسید، بجای آنکه نام سلطان سلیم را بر زبان آورد، گفت: «السلطان بن السلطان ابوالمظفر اسماعیل بهادر خان...» سرداران ترك شمشیرها کشیدند تا خطیب را بکشند، ولی سلطان سلیم نگذاشت و گفت که «زبانش عادت کرده است و گناهی ندارد».

پس سلطان سلیم دستور داد که تمام خزائن و اموال شاه اسماعیل و سران قزلباش را از نقد و جنس، تصرف کنند و احمد بیگ قاپوچی باشی را مأمور اینکار کرد. پس از آن

۱- از حقیقه التواریخ، بنقل از کتاب انقلاب الاسلام، صفحه ۲۱۱.

۲- مقصود امیر مظفر الدین جهان‌شاه قراقویونلوست که از ۸۴۱ تا ۸۷۲ هجری در آذربایجان

و قسمتی از ایران سلطنت کرد.

۳- مقصود اوزون حسن ترکمان بایندری، امیر آق قویونلوست که از سال ۸۵۷ در دیار بکر و قسمتی از ارمنستان حکومت میکرد و از سال ۸۷۲، با برانداختن سلسله قراقویونلو، بر آذربایجان و عراق عرب و قسمت بزرگی از مغرب و جنوب ایران نیز دست یافت، و شهر تبریز از سال ۸۷۶ پایتخت وی بود و تا سال ۸۸۲ پادشاهی کرد.

۴- مورخان ترك نوشته‌اند که این دو مسجد را بفرمان شاه اسماعیل ویران کرده بودند، زیرا بر کتیبه‌ها و کاشیهای هر دو اسامی عشره مبشره نوشته شده بود و اختصاص بیرون مذهب تسنن داشت.

شهر تبریز را مرکز فرماندهی سپاه خود ساخت، زیرا مصمم بود که زمستان را در تبریز بگذراند و سراسر آذربایجان را مطیع سازد، و در آغاز بهار بعراق و اصفهان و فارس حمله برد.

ولی مدت توقف او در تبریز از هشت روز بیشتر نشد. زیرا هر چه **بازگشت سلطان سلیم**
بخاک عثمانی
آذوقه و غلات در شهر و آبادیهای اطراف آن بود، بفرمان شاه اسماعیل سوخته و نابود کرده بودند، و سلطان عثمانی بزحمت می توانست خوراک کافی برای اردوی خویش فراهم سازد. گندم و جو و علوفه لازم را از کردستان و کردستان و ارمنستان بقیمتهای گزاف می خریدند و با فرارسیدن زمستان تدارک آذوقه دشوارتر میشد.

سربازان ترك و مخصوصاً ینی چریها نیز بانقشدهای سیاسی و نظامی سلطان سلیم در ایران موافق نبودند و میخواستند زودتر بخاندهای خود باز گردند. هنوز دو روز از ورود سلطان بشهر تبریز نگذشته بود که ینی چریها آغازه مخالفت کردند و با آنکه بفرمان سلطان موجب سه ماهشان را یکجا پرداختند، باز هنگام ظهر از گرفتن «شوربا» خودداری نمودند، و این کار علی الرسم نشانه اعتراض و ناخرسندی ایشان بود.

سلطان سلیم **آغا** یعنی فرمانده سپاه ینی چری و جمعی از سران ایشان را نزد خود خواند و باغضب پرسید: «سربازان چرا شوربا نبردند؟ علت ناراضی بودنشان چیست؟ سه ماه موجب پیش دادهام، از غنائم سهم قابلی برده اند، انعام فتح را دوبرابر دیگران گرفتند، دیگر چه میخواهند؟»

آغا و سران سپاه در جواب گفتند: «استدعای ما و سربازان اینست که بهمین فتح بزرگ قناعت فرمایند و زودتر بمرزوبوم روم (آسیای صغیر) باز گردند.» چون سلطان بسبب این استدعا را سؤال کرد، بیست و چهار ساعت مهلت خواستند تا جواب خود را نوشته تقدیم کنند.

فردای آنروز عریضه سربازان بمضمون زیر برای سلطان فرستاده شد:

«... نزدیک چهل و پنج هزار نفس در مملکت ما و نزدیک بیست هزار نفر در خاک ایران بتهمت رفض والحاد طعمه شمشیر غدر و پیداد شد. علمای با

تعصب ما مارا از معنی رفض و الحاد بخوبی آگاه نساختند و اعلی حضرت سلطان را نیز اغفال کردند و موجب ریخته شدن خون اینهمه نفوس بیگناه شدند و مارا بکشتن مسلمین برانگیختند. آیا در مملکتی که مانند اهل سنت در اوقات پنجگانه اذان محمدی گویند، و وضو گرفته نماز را بجماعت ادا کنند، و روزه گیرند، و قرآن خوانند، و کلمه طیبه «لا اله الا الله، محمد رسول الله» همیشه بر زبان جاری سازند، مردم را بچه حجت شرعی میتوان کشت؟ اگر دست باز نماز گزاردن و در اذان و اقامت «اشهد ان علیاً ولی الله» و «حی علی خیر العمل» گفتن خلاف شرعت، چرا شافعیان گاه دست باز و گاه دست بسته نماز میگزارند، و «اشهد ان علیاً ولی الله» اگرچه بدعت است اما مانند مناره بمسجد ساختن، بدعت حسنه است و همه مقرر و معترفیم که علی ولی خداست، و مؤذنان ما هم در اذانهای صبح «حی علی خیر العمل» می گویند.

«راستی اینست که ما با ایرانیان جنگ نخواهیم کرد، و هر گاه فرمایند که جنگ ما بر سر ملک است، این مملکت ویران باین همه خونریزی نمی ارزد!...» سلطان ازین عریضه سخت متأثر شد. فرمان داد تا علما و قضات را گرد آورند و درباره این مسئله ازیشان استفتاء کرد که:

«آیا مذهبی که با اقدامات صوفی اوغلی (شاه اسماعیل) در ایران شیوع یافته حق است یا باطل؟»

علما جوابی بدین مضمون نوشتند:

«چون در پیشگاه علمای مذهب حقه اهل سنت و جماعت بشوت رسیده است که این مذهب مخالف قرآن و سنت و جماعت است، لذا باطل و عدول از اسلامست. هر کس از مسلمانان این طریقه را بپذیرد و پیروی کند مرتد است، و بر پادشاه اسلام واجب است که مرتدان را بسزا رساند و نگذارد که در ممالک اسلام این مذهب ناحق شیوع و رواج یابد. زیرا قرآن را که کلام خداست و کلام قائم بمتکلم است، اینان حادث و مخلوق میدانند و معانی شریفه آنرا تأویل میکنند. و در هر نوع مسئله شرعی که در حقیق محکم نباشد، قیاس را قبول نکرده عمل را در ضد آرای اهل سنت بجا می آورند، و این ضدیت را واجب میدانند، و اجماع امت را مشروع ندانسته شیخین ذوی النورین را غاصب خلافت و مرتد قرار داده ناسزا می گویند، و در حق ام المؤمنین عایشه انواع افترا و بهتان روا داشته متهم بتهمت‌های بسیار شنیع نموده لعنت میکنند، و غالب اصحاب کبار، منجمله غالب عشره مبشره و اصحاب صفة و بدر و تحت الشجره را تکفیر کرده سب میکنند، و اهل سنت را بدتر از کافر حر بی معرفی نموده مال و جان و عرض مسلمانان پاک را برای خودشان حلال میدانند. غالب چیزهای حرام را حلال و حلال را حرام کرده احکام

قرآن را تغییر می دهند...»^۱

سلطان سلیم خان همین فتوی را بار دو فرستاد تا برای سربازان خوانندند. ینی چریان گرچه بظاهر آرام شدند، ولی باز نهانی می گفتند که ما این سخنان را تازه می شنویم و نمی توانیم بی سبب با ایرانیان بجنگیم. در همان شب نیز سه تیر بسرا پرده سلطان زدند و تیرها چادر را سوراخ کرد، ولی هر چه جستجو کردند مرتکبان را نیافتند.

سلطان ناچار تن برضا داد و آماده بازگشت شد. نخست گروهی از هنرمندان و صنعتگران ایرانی تبریز را، از شاعر و نقاش و نویسنده و زرگر و قالی باف و صحاف و امثال ایشان^۲ برگزید و با جمعی از تجار و توانگران شهر، که بیش از هزار خانوار بودند، همراه دسته ای از سربازان ترک، معروف به عزب، در روز بیست و دوم ماه رجب باستانبول روانه کرد^۳. خزائن شاه اسماعیل و ذخائر و نفائس و اشیاء گرانبهای را هم که در تبریز بچنگ آورده بود، با چند زنجیر فیل از اصطبل شاهی، با ایندسته پیاپی تخت عثمانی فرستاد. سه روز بعد نیز خود با بقیه لشکر از شهر بیرون آمد و از راه ارمنستان متوجه آسیای صغیر شد. بهروزه خانم زن شاه اسماعیل نیز با اردوی او همراه بود.

از تبریز تا اماسیه سلطان سلیم خان در بازگشت، بجای راه خوی، طریق مرند و زنوز را اختیار کرد، زیرا که درین راه آذوقه بیشتر بود. هنگام عبور از رود ارس، بسبب طغیان آب، نزدیک دوهزار تن از همراهانش غرق شدند. سربازان پیاده بر روی مشکهایی پر از باد از پوست بز، شناکنان از آب گذشتند. توپها و عراده های جنگی را نیز روی چوبهایی که بهم بسته و بآب افکنده بودند، از رودخانه گذراندند و بسیاری از آنها بآب افتاد.

۱- انقلاب الاسلام، صفحات ۲۱۸ و ۲۱۹

۲- عده هنرمندان و صنعتگرانی را که سلطان سلیم باستانبول فرستاد باختلاف از چهل تا هزار تن نوشته اند.

۳- بدیع الزمان میرزا پسر سلطان حسین میرزا باقرا، نواده تیمور، حکمران بلخ هم، که از سال ۹۱۴ هجری بسبب حمله شیبک خان ازبک بخراسان، بدر بار شاه اسماعیل پناه آورده بود، با ایندسته باستانبول رفت.

روزدوم ماه شعبان شهر **نخجوان** بتصرف سپاهیان ترك در آمد و روز هفتم آنماه قلعه **ایروان** گشوده شد. از آنجا سلطان به **قارص** و **ارزروم** رفت و در روز بیست و هشتم همان ماه خبر رسید که قلعه **بایبورد** نیز بدست سپاهیان ترك افتاده است.

سلطان سلیم از ارزروم راه **اماسیه** پیش گرفت و در روز ششم شوال سال ۹۲۰ وارد آن شهر شد. پنجروز بعد چهار تن از رجال بزرگ دربار ایران بنام **میر نورالدین عبدالوهاب**، **قاضی اسحق**، **ملاشکر الله مغانی** و **حمزه خلیفه** با نامه و هدایایی از طرف شاه اسماعیل به اماسیه رسیدند. ریاست این هیئت بامیر نورالدین عبدالوهاب بود و او مأموریت داشت که پس از تقدیم نامه و هدایای شاه، از سلطان خواهش کند که **بهروزه خانم** زن او را بایران باز فرستد. سلطان سلیم خان در جواب بسفیران شاه اسماعیل گفت:

« بصوفی اوغلی بنویسید که حضرت خداوندگار (یعنی سلطان سلیم) میگوید زنش را بفتوای علمای اهل سنت بشوهر دادم تا بدانند که زنان مسلمین را در حضور شوهرشان بکام قزلباشان دادن چه تأثیری دارد... آنروزها که باغوای ملاحای بیدین و دنیاپرست علما و اعیان سنیان ایرانرا زنده زنده بآتش می انداخت، و دختران مسلمین را مثل اسرای کفار حربی محل اطفای آتش شهوت قرار میداد... آیا نمیدانست که منتقم حقیقی انتقام خواهد کشید؟ تا از آن مذهب ناحق عدول نکند و آن آخوندهای بیدین را که فتوی بجواز وحلیت ضبط املاک و اموال و اولاد و عیال و ریختن خون ناحق مسلمین و سب خلفای ثلاث و ام المؤمنین و سایر اصحاب کرام و تابعین داده اند، باین درگاه نفرستد و بدعتهایی که خلاف شرع انور است و شایع ساخته ممنوع و مرفوع نسازد، او را و تابعانش را بدتر و کمتر از کافر حربی میشناسم. در شریعت غراهم بدون ضرورت مصالحه با کافر حربی حرامست. انشاء الله رحمن باز در اول بهار در قلب مملکتش با او روبرو خواهم شد و بار دوم باز بیخت یکدیگر را آزمایش خواهیم کرد...»

چند روز بعد نیز فرمان داد که سفیران شاه را بزندان افکنند. میر عبدالوهاب و قاضی اسحق را بقسطنطنیه فرستادند و ملاشکر الله مغانی و حمزه خلیفه را در قلعه ای نزدیک «ادرنه» محبوس کردند.

امتناع سلطان سلیم خان از بازفرستادن «بهروزه خانم» بایران تمام سلاطین و علمای ممالک اسلامی را خشمگین و متأثر کرد. حتی بسیاری از علمای عثمانی هم او را بدینکار ملامت کردند و گفتند که هیچ فاتح مسلمانی حق ندارد زن دشمن خود را که مسلمانست تصاحب کند.

چنانکه پیش ازین گفته شد، برخی از مورخان دوره صفوی بشرکت **سرنوشت بهروزه خانم** زنان ایرانی در جنگ چالدران اشاره کرده اند، ولی در هیچیک از آثار نویسندگان ایرانی اینزمان، که در دسترس نگارنده قرار گرفته است، درباره اسیر شدن زنان شاه اسماعیل چیزی دیده نمیشود. بنابراین آنچه درین باب نوشته ایم، منحصرأ از تواریخ عثمانی، که نویسندگان بعضی از آنها نیز با سلطان سلیم خان اول معاصر بوده اند، گرفته شده است.

بگفته نویسندگان ترك سلطان سلیم خان بقصد آزردن و تحقیر کردن شاه اسماعیل مصمم بود که زن او **بهروزه خانم** را بایران باز نفرستند و باوی مانند اسیری که از کفار حربی گرفته باشند، رفتار کند. ولی چون مشاهده کرد که باز نفرستادن اینزن بایران و نگهداشتن او در اردوی عثمانی، موجب بدگمانی سرداران و سربازان ینی چری و ناخرسندی علما گردیده است، درصدد برآمد که از طریق دینی این مشکل را حل کند و مقصد ناپسند خویش را بانجام رساند.

پس روزی **جعفر چلبی تاجزاده** از علمای بزرگ عثمانی را، که نخست شغل **نشانجی** یا منشی حضور داشت، و از ماه شعبان آنسال بمقام **قاضی عسکر** آناتولی، که از مقامات بزرگ دینی عثمانی بود، منصوب شده بود، احضار کرد و از وی درباره شوهر دادن «بهروزه خانم» فتوی خواست، و همینکه قاضی باین امر فتوی داد، امر کرد که او خود با آنزن ازدواج کند.

۱- مثل تاریخ جهان آرا، منسوب به ملا ابو بکر نهرانی، نسخه خطی کتابخانه ملی، و تاریخ عالم آرای شاه اسماعیل، نسخه خطی متعلق بکتابخانه آقای وحیدالملک شبیبانی.

بعقیده مورخان ترك سلیم با انتخاب قاضی عسکر بهمسری بهروزه خانم نیز میخواست
 یردیگری بر قلب حریف زند، و با این کار ناشایسته نشان دهد که زن «شیخزاده» شایسته
 همسری با سرداران و جنگاوران نیست و او را جز باهل سبجه و دستار نمیتوان داد.
 جعفر چلبی بخاطر سلطان ناگزیر بچنان ازدواج نامطلوبی رضا داد و سرانجام
 جان بر سر این کار گذاشت.

هنوز دو ماه ازین ازدواج شوم نگذشته بود که بار دیگر سر بازان ینی چری در
 اماسیه بشورش برخاستند و خانه پیری پاشا وزیر مشاور سلطان، و یکی از علمای عثمانی
 بنام حلیمی را، که معلم و مورد کمال احترام وی بود، غارت کردند. این شورش و نافرمانی ده
 روز دوام یافت. سرانجام سلطان سلیم چون «احمد پاشا هر سگلی اوغلی» صدراعظم سابق
 و «احمد پاشا دوقه کین اوغلی» صدراعظم تازه را محرک و مسبب شورش میدانست، اولی را
 از تمام مناصبی که داشت معزول کرد و دیگری را بدست خود کشت. (۱۸ محرم سال
 ۹۲۱ هجری).

ششماه بعد نیز چون باستانبول باز گشت، در صدد برآمد که علل اساسی شورش
 ینی چریها را در تبریز و اماسیه پیدا کند و محرکان و مقصران اصلی را بسزا رساند. پس
 جمعی از سران و ریش سفیدان ینی چری را احضار کرد و سخن از شورشهای مذکور
 بمیان آورد و خود را غضبناک ساخت و تهدید کرد که اگر نام مقصران و مفسدان را نگویند
 از سلطنت کناره خواهد گرفت. پس از چند روز گفت و شنید معلوم شد که محرکان شورش
 اسکندر پاشا آغایا فر مانده سپاه ینی چری و نایب او **بال یمیز اوغلی عثمان** سگبانباشی
 بوده اند، و در شورش اماسیه **تاجزاده جعفر چلبی** قاضی عسکر نیز دست داشته است.

سلطان سلیم ازینکه جعفر چلبی در اماسیه با شورش طلبان همدست گشته بود،
 در اندیشه شد. زیرا قاضی عسکر تازمانی که اردو به چالدران میرفت و سرنوشت جنگ
 معلوم نبود، همواره افراد سپاه را بر عایت نظم و آرامش و اطاعت دعوت میکرد. پس
 بچه علت بعد از شکست دشمن و بازگشت سپاه تغییر روش داده و در اماسیه بانحرک
 کنندگان همدست شده بود؟

نافرمانی و شورش ینی چریها و پراکنندگی سپاه برای قاضی عسکر چه سودی داشته است؟ سلطان پس از اندیشه بسیار ناگهان متوجه شد که خیانت تاجزاده جعفر چلبی پس از ازدواج او با بهروزه خانم صورت گرفته است، و بدین نکته پی برد که شاید قاضی - عسکر را آتزن ایرانی بچنین کاری برانگیخته باشد، تا بدین وسیله اردوی عثمانی پراکنده شود و سلطان ناگزیر از حمله دیگری بخاک ایران منصرف گردد.

اعدام «اسکندر پاشا» و نایب او آسان بود. ولی کشتن قاضی عسکر دشوار می نمود. زیرا از آغاز دولت عثمانی تا زمان او هیچ سلطانی بکشتن یکی از علمای دین فرمان نداده بود.

سلیم بعد از اندیشه بسیار مصمم شد که فرمان قتل جعفر چلبی را از خود او بگیرد. پس او را بحضور طلبید و ناگهان پرسید: - جعفر چلبی، بموجب قوانین شریعت کسی که سر بازان اسلام را بشورش و نافرمانی برانگیزد و برای باطل کردن نقشه های دولت توطئه کند، مجازاتش چیست؟

قاضی عسکر در جواب گفت: - اعلیحضرتا، اگر گناهش ثابت شود مجازاتش مرگ است.

سلطان خیره در چشمان او نگریست و گفت: - جعفر، تو خود حکم با اعدام خویشتن دادی.

جعفر باقیافه ای که بظاهر آرام می نمود پرسید: - دلیل مقصر بودن من چیست؟ سلطان جواب داد: - تمام سران ینی چری خیانت ترا فاش کرده و بدرستی آن سوگند خورده اند.

قاضی عسکر گفت: - استدعای عاجزانه چاکر از پیشگاه خواندگار آنست که عدل و انصاف را رعایت فرماید و کاری نکند که خدای نا کرده خون بیگناهی بر گردنش بماند. جعفر میدانست که سلیم سنگدل را بر سر رحم آوردن امریست محال. ولی از بیم مرگ جسارت یافت و گستاخانه گفت: - اعلیحضرتا، هارون الرشید چون جعفر بر مکی را بیگناه کشته بود بایکدنیا ندامت از جهان رفت. کاری نکنید که بسر نوشت او گرفتار شوید.

سلیم با کمال خونسردی جواب داد : - صدای خائنین باید الی الابد خاموش شود. حکمی که من با سمت فرماندهی عالی لشکر درباره سرداران خیانتکار سپاه داده‌ام ، و حکمی که تو با عنوان قاضی عسکر درباره خویشتمن داده‌ای ، هر دو اجرا خواهد شد . برو زودتر خود را برای مردن آماده کن !

«اسکندر پاشا» و «بالیمیز اوغلی عثمان» را بفرمان سلطان پیش چشم او کردن زدند و اجسادشان را جلوسگان انداختند . ولی بقاضی عسکر اجازه داد که پیش از مرگ نماز گزارد ، و او را دور از انظار باریسمانی ابریشمین خفه کردند .

برخی از مورخان ترك نوشته‌اند علت قتل جعفر چلبی آن بود که برخلاف امر سلطان با «بهروزه خانم» هم بستر شد . می‌نویسند سلطان سلیم روزی که اینزن را بوی میسپرد گفت : - «جعفر، من ترا مرد درستکاری میدانم . این زن متعه نیست ، منکوحه است . او را بتو امانتاً میسپارم . مبادا باو دست درازی کنی ... من فقط برای اینکه دل «اردبیل اوغلی» را بسوزانم باوی مانند اسیران رفتار میکنم ، و گرنه زن کوینده لاله الی الله ازین گونه تعرضات مصونست . » و چون بعد از آن شنید که بهروزه خانم آبستن است ، بظاهر چیزی نگفت ، ولی شورش سر بازان را بهانه ساخت و جعفر چلبی را مجازات کرد^۱ .

سر نوشت بهروزه خانم پس از مرگ جعفر چلبی روشن نیست . همینقدر میدانیم که در استانبول محترم زندگی میکرد و سلطان سلیم شخصاً مراقب احوال وی بود . چنانکه در روز پانزدهم ماه رمضان ۹۲۱ یک دستگاہ کالسکه اسبی بانه خواجه سرا و یکدسته غلام و پنجهزار آقچه پول عثمانی (در حدود هشتاد و سه تومان پول ایران در دوره صفوی) برای اوفرستاد تا از استانبول بشهر «آدرند» رود .

۱- نقل از انقلاب الاسلام، صفحات ۲۶۳ و ۲۶۴. - اشاره جعفر چلبی بدستان هارون الرشید و قتل جعفر برمکی هم این روایت را تأیید میکند . زیرا که هارون الرشید نیز جعفر را بچنین گناهی هلاک کرده بود .

۱۲ = روابط ایران و عثمانی پس از جنگ چالدران

شاه اسمعیل وقتی که در جنگ چالدران از سلطان سلیم خان اول سیاست شاه اسماعیل پس شکست خورد و مجروح شد، بیست و هشت سال داشت. تا این زمان از جنگ چالدران در هیچ جنگی شکست نخورده و زخم برنداشته بود و چون پیوسته خود را پیروز دشمنان را مغلوب و مقهور دیده بود، هیچکس را هم‌آورد خود نمی‌دانست و خویشتن را شکست ناپذیر می‌پنداشت.

شکست چالدران در اخلاق و رفتار او تأثیر فراوان کرد. خودخواهی و غرورش بنومیدی و ملال مبدل شد. پس از آنکه از دشت چالدران بتبریز و از آنجا بدر جزین رفت، آن شکست را ماتم گرفت. لباس سیاه پوشید و عمامه سیاه بر سر نهاد و دستور داد که عموم سادات نیز سیاه پوشیدند و مانند وی دستار سیاه بر بستند. پرده بیرقهای سیاه را هم بفرمان وی سیاه کردند و بر آنها با خطی سپید کلمه « القصاص » نوشتند. حتی نوشته‌اند که چون یکی از زنانش در همانسال پسری آورد، نام او را **القاص** نهاد. از همانسال نیز در شرابخوری براه افراط رفت، و کاسه سرشیمیک خان را که جام شرابش بود، کمتر از دست می‌گذاشت.

در ترویج مذهب شیعه نیز از سختگیری و خشونت و کشتار خودداری کرد و بحکام ولایات دستور داد که خلق خدا را برای ترک و تبدیل مذهب نرنجانند.

پس از آن در صدد برآمد که با دشمن از در صلح درآید، و چنانکه پیش ازین اشاره کردیم، هیئتی را بریاست **میر نورالدین عبدالوهاب** با نامه‌ای دوستانه و هدایای گرانبها نزد سلطان سلیم خان فرستاد تا قرارداد صلح منعقد کنند و زنش بهروزه خانم را بازستانند. ولی سلطان سلیم چون مصمم بود که سال دیگر باز بخاک ایران حمله آورد، بدرخواستهای او اعمنائی نکرد و سفیرانش را بزندان افکند.

شاه اسماعیل چون حریف را در دشمنی پایدار دید، ناگزیر بچاره جوئی برخاست. نخست **نورعلی خلیفه روملو** و **محمد یغی ایغوت اوغلی** از سرداران نامی فزلباش

را مأمور کرد که در نواحی ارزنجان و «سیواس» بقتل و غارت پردازند. ولی این دوسردار کاری از پیش نبردند و در نزدیکی ارزنجان از سپاهیان ترك شكست یافتند و نورعلی خلیفه بهلاکت رسید (جمادی الاخر سال ۹۲۱ هجری).

پس از آن شاه اسماعیل **قراخان استاجلو** برادر **خان محمد**، حکمران قدیم دیاربکر، را با نولایت روانه کرد تا در راه اردوی عثمانی آبادیها را بسوزاند و آنوقه را نابود کند و گاه و بیگاه بر اردوی دشمن بتازد. این سردار هم با آنکه قلعه دیاربکر را محاصره کرد و جمعی از سربازان ترك را بخاك انداخت، از عهده كشودن آن قلعه بر نیامد و سرانجام بتیرتفنگی كشته شد.

شاه اسماعیل با «علاءالدوله ذوالقدر» هم از در اتحاد درآمد و هدایائی نزد وی فرستاد و تحریکش کرد که در سرحدات قلمرو خویش بر قلاع عثمانی حمله برد و آنوقه و ذخیره ای را که سلطان سلیم در آن قلعهها برای حمله دیگری بایران فراهم آورده بود، غارت کند. علاءالدوله نیز بتحریرك وی چنین کرد، ولی اینكار سبب شد که سلطان سلیم خان با سپاه بسیار بدفع وی همت گماشت و در ماه ربیع الثانی سال ۹۲۱ هجری قوای ذوالقدر را در محل **گووك سو** درهم شكست. علاءالدوله درین جنگ كشته شد و سراسر متصرفاتش بدست سلطان سلیم خان افتاد.

در اواخر سال ۹۲۱ هجری بار دیگر شاه اسماعیل سفیرانی بنام **كمال الدین حسین بیگ** و **بهرام آقا** با هدایای گرانبها و نامه ای دوستانه بدربار استانبول فرستاد و از سلطان سلیم خان درخواست صلح کرد. سلطان سفرای ایران را در روز سوم شوال آنسال بحضور پذیرفت، ولی آئین دست بوسی که نشان دوستی و محبت بود انجام نگرفت. روز دیگر نامه شاه اسماعیل را بشرح زیر در حضور سلطان خواندند:

آخرین نامه شاه اسماعیل به سلطان سلیم خان:

«حضرت سامی مرتبت عالی منقبت سلطنت پناه عدالت دستگاه، خورشید رفعت، جمشید رتبت، فریدون فراسکندر در، دارای ممالک آرای، ناهید ارتفاع برجیس ارتفاع، افتخار اعظام السلاطین، اعتضاد افاحم الخواقین، رافع اعلام الملك والدین، حامی الاسلام والمسلمین، المنتشر مناشیر معدلته فی الآفاق، الظاهر تباشیر نصفته من افق الاستحقاق، المؤید من عند الملك الاله، غیاث السلطنة و

المعدلة والحشمة والشوكة والاقبال ، سلطان سليم شاه ، ايدالله ميامن ملكه و سلطانه وايدنه بكمال لطفه واحسانه . شرايف دعوات طبيبات محبت آيات و لطايف تعنيات زا كيات مودت سمات مقتبس از انوار « ان لر بكم في ايام دهر كم نفحات » كه طراوت ازهار و نضارت گلزارش صفا بخش خاطر ارباب صدق و صفا و روح افزای ضمائر اصحاب صداقت و ولا بود و نسيم دلگشای آن مروح ارواح و مفتوح ابواب فتوح باشد ، متحف و مهدي و مبلغ و مؤدی داشته منهای ضمير منير مهر تنوير آنكه بنا بر استحکام قواعد محبت و ولا و انتظام مودت و صفا كه از مقتضيات آثار علاقه ابوت و بنوت و متممات اطوار رابطه فتوت و مروت است و در سوابق ايام باتم و احق تحقق آن از جانب حضرت ابوت مكان فردوس آشيان انارالله برهانه بنوعی منظور و مشهود بود كه محسود سلاطين اقطار و مغبوط خواقين امصار گشته على الدوام چنانچه مستدعای شيمه جبلية و مقتضای فطرت اصلية اين محب است بدفع و دفع ارباب زيغ و عدوان و قلع و قمع اصحاب عصيان و طغیان اشتغال نمود ، و بهيچوجه از آنجانب امكان مخالفت و احتمال منازعت ملحوظ و متصور نبود . بلكه همیشه احياء مراسم محبت موروثی صميمی و اعلاء معالم صداقت يقينی قديمی فيما بين اولاد امجاد سلطنت نژاد حضرت فردوس مكان نسبت اين محب را از حضرت خلافت مرتبت ظهور می يافت ، و اشعه لمعات نير اختصاص و اتحاد در مجايبی خواطر و مرایای ضمائر از ایشان می تافت .

« مكمون ضمير و مكنون خاطر تصوير معانی آن بود كه هر گاه كه در امور سلطنت و مهام مملكت بميامن معدلت و نصفت آن حضرت اتساق و انتظام يابد تسديد اين معانی و تشييد اين مبانی بموجب فرموده مجتبه الآباء قرابه الابناء ، بنوعی ثبوت و تحقق پذيرد كه در وقایع ملكيه و مليه و حوادث دينيه و دنويه از جانبين و وظائف موافقت امداد و لوازم موافقت اسعاد بظهور رسد . فكيف كه مظنه تعرض و مداخلت و تصور تعصب و مجادلت . اما عجب از اعتقاد آنست كه منشأ نشأه خلاف ، غير افساد ارباب فتنه و فساد و ايقات اصحاب اغراض و عناد نبوده ، از اقاويل كاذبه باطله و اباطيل لاطائله جمعی غرضناك بی باك آئينه خاطر بی عيب را كه مطرح انوار غيب است ، مكدر ساخته باشند ، ضمير منير را از انعكاس صور معانی صفا و وفاء اثرنی و اتساقی برداخته . ومع ذلك همچنان از جيلت كريمة و محبت قديمه تعجب تام روی نمود كه باوجود تأسيس آن قواعد مشيده الاركان و ترصيف آن مقاعد مستحكمة البنیان تأثير اقوال و تغيير احوال تواند بود .

« بناء عليه هر چند از اكناف اخبار توجه ایشان بدین بلاد آثار خلاف مقتضيات محبت و وداد ميرسيد ، قطع رابطه اعتماد ننموده بسمع قبول مسموع نميشد ، و شاهد عدل اين كلام صدق آنكه در آن هنگام چنانچه بمسامع عليه رسیده باشد ، احضار عساكر اطراف نكرده بعد از تيقن آن اخبار بامخصوصی چند از ملازمان ركاب و معدودی از مردم حدود « ديار بكر » وقت الضروره بصوب مقابله استقبال نمود ، و حسب المقدور آنچه مرقوم صفايح صحايف غيب بود بر لوايح عالم

شهادت بر تو انداخت . و چون استنشاق نسایم صلاح و استرواح روایح اصلاح
 حین معاودت از ریاض احوال ایشان نموده ، همگی همت و جملگی نهمت بامنیت
 بلاد و فراغ عباد مصروف و منعطف بود . حمایت حدود اسلام مخزون خزینة نیت
 و مکنون گنجینه طوبیت بود . مخالفت سلاطین دیندار موجب اختلال مبانی دین و
 ایمان و سبب جرأت و جسارت اهل کفر و عصیان میشود . هر آینه بمقتضای حقیقت
 مؤدای «من سبق بین الاخوان بالصلح فهو اسبق بدخول الجنة» رعایة الحقوق الاخوة
 و وثوق المحبة باهداء آثار موافقت و اشعار شعار مصادقت مسابقت نموده و مضمون
 سعادت رهنمون آیه کریمه «الصلح خیر» و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما
 ولا تتبع سبیل المفسدین » وجهه توجه و قدوة تنبه ساخته سیادت و نقابت پناهی ،
 افادت و افاضت دستگامی ، امیر نورالسیادة و نورالدین عبدالوهاب را جهت
 تأسیس اساس یگانگی و تغییر مخالفت و بیگانگی بدانصوب صواب مآب روانه
 گردانیده است ، و ترصد آن بود که چون اصلاح کافه انام و مصالح اهل اسلام را
 متضمن است ، سیادت مآب مشارالیه را بزودی روانه ساخته اظهار خصایص اتحاد
 ذاتی علی الرسم السابق والوجه الایق فرمایند ، و اکنون مدتی از آن گذشته و
 اثری بر آن مترتب نگشته ، بخاطر خطور نمود که چون درین اثنا بی وقوف و
 شعور جانبین بعضی امراء حدود طرفین تجاوز نموده صورتی چند بفعل آورده که
 موهوم تبلیغات محوله سیادت پناهی مرضی الصفاتست ، همان که سبب تسویف و
 تعویق آن باشد . لهذا امارت مآبی رفعت نصابی کمال الدین حسین بیگ و عمده
 الاعظام بهرام آغا را که از زمره خواص ارباب اخلاص این خاندانند ، فرستاد
 و تفصیل حالات بتقریر وافی مشارالیهما که از حقایق آن کماهی آگاهی دارند و
 معتمد علیه اند محول شد که هنگام مجال مرفوع گردانند . یقین که مصالح عموم
 انام و انتظام مناظم امور جمهور اهل اسلام را نصب العین ساخته فتح ابواب رخا
 و نشر اسباب و لا با نبعث و سالیط و تجویز آمد شد قوافل و ارواحل خواهند
 فرمود ، و الحق از ارسال رسل و ابلاغ مراسلات و بسط بساط مفاوضات و مکاتبات
 غیر ملاحظه فراغ حال عموم برایا و جمعیت بال قاطبه رعایا نبوده و نیست . چه
 و ثوق بعنایت نامتناهی و اعتماد بکرم بیدریغ آلهی زیاده از آنست که صورت
 دیگر متصور خاطر تواند شد . و الدعای مخلصه و مؤید و ختم بالصلوة علی محمد و
 آل محمد ، بمقام تبریز !»



سلطان سلیم خان باین نامه نیز جوابی نداد و باز سفیران شاه را بزندان انداخت .
 پس از آن شاه اسماعیل نامه ای با دو دست غلام و کنیز گرجی و تر کمان برای
 سلطان مصر الملك الاشرف قانصو غوری فرستاد ، و برضد سلطان عثمانی با او متحد

شد. در همان حال نیز سفیرانی بمجارستان و لهستان و صربستان روانه کرد و سلاطین این ممالک را بجنک باسلطان عثمانی تشویق نمود^۱. از طرفی نیز باقی مانده صوفیان آناتولی را، که در قلعه تورخال از توابع اماسیه گردآمده بودند، تقویت کرد و ایشان در سال ۹۲۵ هجری بتحریر و دستگیری وی خروج کردند و در آناتولی بتاخت و تاز و غارت پرداختند و امیرالامرای «قرامان» را که بدفع آنان رفت، کشتند. ولی سرانجام از **علی بیگ شهبسوار اوغلی** وزیر عثمانی شکست خوردند و پراکنده شدند.

سلطان سلیم خان تا سال ۹۲۳ قسمتی از کردستان و گرجستان را هم با سراسر شام و مصر تسخیر کرد و آخرین خلیفه عباسی **مصر المتوکل علی الله محمد** هم، که در آنکشور بعنوان خلافت دلخوش بود، مقام خلافت را بدو سپرد، و چنانکه برخی از مورخان نوشته اند، سلیم ازین تاریخ عنوان خلافت را هم بر عنوان سلطنت اضافه کرد. سلطان سلیم خان در سال ۹۲۶، با آنکه بیمار بود، از قسطنطنیه بیرون آمد تا به «ادرنه» رود و مقدمات حمله دیگری را بخاک ایران فراهم سازد. ولی در راه در گذشت (هشم شوال ۹۲۶) و بآرزوی شوم خود، که تسخیر سراسر ایران بود، نرسید.

شاه اسماعیل نیز در شب دوشنبه نوزدهم رجب سال ۹۳۰ هجری بمرض سل در محل **صائن کدوکی**، نزدیک شهر «سراب» آذربایجان، درسی و هشت سالگی وفات یافت.

۱- رجوع کنید بکتاب روابط ایران و اروپا در دوره صفویه، تألیف نویسنده این مقاله چاپ تهران، سال ۱۳۱۶.

۱۳. ماخذ مهم مقاله جنگ چالدران :

- ۱- احسن التواریخ ، تألیف حسن روملو ، چاپ کلکته در سال ۱۹۳۱ میلادی .
 - ۲- احسن التواریخ ، تألیف محمد فرید بیگ ، ترجمه فارسی میرزا عبدالباقی مستوفی اصفهانی ، در سالهای ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۰ هجری ، چاپ تهران .
 - ۳- تاریخ الفی ، از ملا احمد قنوی ، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس ، (Supp. 1326) از فهرست بلوشه .
 - ۴- تاریخ جهان آراء ، منسوب به ملا ابوبکر تهرانی ، نسخه خطی کتابخانه ملی تهران .
 - ۵- تاریخ هشت بهشت ، از حکیم الدین ادریس بدلیسی ، نسخه خطی متعلق به آقای سعید نفیسی .
 - ۶- حبیب السیر ، تألیف غیاث الدین خواندمیر ، چاپ تهران .
 - ۷- خلاصه التواریخ ، از قاضی احمد حسینی ، معروف بمیر منشی قمی ، نسخه خطی .
 - ۸- دائرة المعارف اسلامی ، چاپ «لیدن» .
 - ۹- روضة الصفا ، تألیف محمد بن خاوندشاه ، معروف به میرخواند ، چاپ تهران در سال ۱۲۷۴ هجری .
 - ۱۰- روضة الصفویه ، تألیف میرزایبک جنابدی ، نسخه خطی .
 - ۱۱- زبدة التواریخ ، تألیف ملاکمال پسر جلال الدین محمد منجم یزدی ، نسخه خطی از آقای سعید نفیسی .
 - ۱۲- عالم آرای شاه اسماعیل ، نسخه خطی ، متعلق با آقای وحیدالملک شیبانی .
 - ۱۳- عالم آرای عباسی ، از اسکندر بیگ منشی ترکمان ، چاپ تهران در سال ۱۳۱۴ هجری .
 - ۱۴- قصص الخاقانی ، تألیف ولی قلی شاملو ، نسخه خطی کتابخانه ملی تهران .
 - ۱۵- انقلاب الاسلام بین الخاص والعام ، تألیف محمد عارف ارزرومی در سال ۱۳۰۷ هجری قمری در تهران . نسخه خطی کتابخانه ملی بنمره ۱۳۰۸- منابع این کتاب نفیس که برای ناصرالدین شاه قاجار گردآمده ازینقرار است :
- تاج التواریخ ، از خواجه سعدالدین .
حقیقه التواریخ ، از اسماعیل بیگ توفیقی .
مشاهیر النساء ، از ذهبی اقتدی .
تاریخ جهان نما ، از مصطفی افندی معروف بکاتب چلبی .
مصباح الساری ، از دکتر ابراهیم افندی .

- ۱۶- منشآت السلاطین، تألیف احمد فریدون توقیعی، معروف بفریدون بیگ، چاپ استانبول، در سال ۱۲۷۴ هجری .
- ۱۷- منشآت فارسی و ترکی، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس . شماره (Ancien fonds 78) از فهرست بلوشه .
- ۱۸- تاریخ ادبیات ایران، از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر. تألیف پروفیسور ادوارد براون انگلیسی.
- ۱۹- تاریخ کشیشان کرمیت در ایران، چاپ لندن، بزبان انگلیسی، در سال ۱۹۳۹.
- ۲۰- تاریخ شاه اسماعیل اول، بزبان انگلیسی، تألیف غلام سرور، چاپ علیگر.
- ۲۱- تاریخ امپراطوری عثمانی، تألیف هامر، ترجمه فرانسه از مسیو دوشه (Dochez) در سالهای ۱۸۴۰/۴۲.
- ۲۲- تاریخ ترکیه، تألیف کلنل لاموش، چاپ پاریس در سال ۱۹۳۴ بزبان فرانسه .
- ۲۳- تاریخ جنگهای ایران و عثمانی، از مینادوی (Minadoi)، ترجمه انگلیسی آن از هارتول، چاپ لندن در ۱۵۹۵.
- ۲۴- صحائف الاخبار، تألیف منجم باشی، چاپ استانبول.
- ۲۵- تاریخ لاویس ورامبو، بزبان فرانسه، چاپ پاریس .

